

www.TarikhBook.ir



نگاره‌ی خجسته‌ی خورشید دانش، دستور پشوتن بهرام سنجانا،
آغازگر ترجمه‌ی دین کرد.

این کتاب به عنوان امانت و ارضای شما قرار
 دین کرداری آن بگوشاید

کتاب سوم دین کرد

۱۷۶۹۹۱

متنی به زبان پهلوی

۸۷۰۷

۹۷۳

۱۴۰

سرسخنانی چند در باره‌ی:

اخلاق آیینیک، تکوین جهان، پزشکی،
 اخترشناسی، دین‌دانشناسی، حکمت
 خسروانی، کلام، فلسفه، حقوق مدنی، کسان
 اسطوره‌ای و.....

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه
 بر اساس دین کرد چاپ مدن.

کتابخانه آستان قدس مشهد
 شماره ثبت
 ۲۸۹۳۸۵
 تاریخ
 ۸۲/۶/۸۲

از
 فریدون فضیلت

انتشارات فرهنگ دهخدا

تهران: ۱۳۸۱

دین کرد، کتاب سوم
 کتاب سوم دین کرد (درش نامه‌ی دین مزداپی)
 آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه / مترجم
 فریدون فضیلت، تهران: فرهنگ دهخدا، ۱۳۸۱ -
 ج
 [۲۶]، [۲۱۵ + ۴۲۷] س.
 ISBN: 964-92161-9-7 ریال: ۶۵۰۰۰
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 مندرجات: دفتر یکم = ۱۱۲ - ۰
 ۱. ادبیات پهلوی. ۲. زردشتی. الف. فضیلت،
 فریدون، ۱۳۳۸ - مترجم. ب. عنوان.
 PIR ۲۰۶۵ / ۹
 ۱۳۸۱
 کتابخانه ملی ایران
 ۸۷۰ / ۷
 ۸۱-۱۱۲۵۵

کتاب سوم دین کرد

تدوین کنندگان پیشین: آذرفرودین پسر فرخزاد، آذریاد پسر امید.

دفتر یکم: 0 - 112

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه: فریدون فضیلت.

مدیر چاپ و تولید: امیر تیمور قاضی با همکاری	رونمای جلد: نادیا آقابگی
علی اصغر کریمی	چاپخانه: خاتم
لیتوگرافی: خاتم	چاپ: نخست / ۱۳۸۱
صحافی: سیامک	بها: ۶۵۰۰ تومان
شمارگان (تیراژ): ۵۰۰۰	ناشر: انتشارات فرهنگ دهخدا
آفرینش برگینه‌های نگارگری (گرافیکی): نادیا آقابگی	شابک: ۹۶۴-۹۲۱۶۱-۹-۷
ISBN: 964-92161-9-7	

پل تجریش، ابتدای ولی عصر، پ: ۱۸۷۹، نشر فرهنگ دهخدا، تلفن: ۲۷۳۹۸۰۷.

حقی چاپ برای ناشر محفوظ است.

سخنِ ناشر ج

پیش‌گفتارِ مترجم ه

پیش از خواندن کج

دیباچه‌ی هیرید ۶

دوازده ایراد (= پرسش) یک آشموغ

کرده‌ی یکم (پرسش سوم) ۸

کرده‌ی دوم (پرسش چهارم) ۱۰

کرده‌ی سوم (پرسش پنجم) ۱۱

کرده‌ی چهارم (پرسش ششم) ۱۳

کرده‌ی پنجم (پرسش هفتم) ۱۵

کرده‌ی ششم (پرسش هشتم) ۱۷

کرده‌ی هفتم (پرسش نهم) ۱۹

کرده‌ی هشتم (پرسش دهم) ۲۱

کرده‌ی نهم (پرسش یازدهم) ۲۲

کرده‌ی دهم (پرسش دوازدهم) ۲۳

شانزده پرسش یک دین‌آموز (= طلبه)

کرده‌ی یازدهم (پرسش یکم) ۲۵

کرده‌ی دوازدهم (پرسش دوم) ۲۶

کرده‌ی سیزدهم (پرسش سوم) ۲۷

کرده‌ی چهاردهم (پرسش چهارم) ۲۹

کرده‌ی پانزدهم (پرسش پنجم) ۳۱

کرده‌ی شانزدهم (پرسش ششم) ۳۲

کرده‌ی هفدهم (پرسش هفتم) ۳۳

کرده‌ی هیجدهم (پرسش هشتم) ۳۴

کرده‌ی نوزدهم (پرسش نهم) ۳۵

به شادی روان:

آذَرَفَرْتَبُغِ پسرِ فرخزاد،

آذرباد پسرِ امید،

آذربد پسرِ مازسپند،

ماه‌وندیداد پسرِ نریمان پسرِ بهرام پسرِ مهربان،

مرزبان پسرِ اسپنداد پسرِ مرزبان پسرِ مهربان پسرِ اسپنداد،

شهریار پسرِ اردشیر پسرِ ایرج پسرِ رستم پسرِ قباد پسرِ ایران‌شاه،

ماه‌وندیداد پسرِ بهرام پسرِ اردشیر ترک‌آبادی،

بهرام پسرِ ماه‌وندیداد پسرِ رستم پسرِ انوشیروان پسرِ رستم ترک‌آبادی،

رستم پسرِ گشتاسپ پسرِ اردشیر،

دستورپشوتن بهرام سنجانا.



کرده‌ی بیستم (پرسش دهم) ۳۷

کرده‌ی بیست و یکم (پرسش یازدهم) ۴۰

کرده‌ی بیست و دوم (پرسش دوازدهم) ۴۱

کرده‌ی بیست و سوم (پرسش سیزدهم) ۴۲

کرده‌ی بیست و چهارم (پرسش چهاردهم) ۴۴

کرده‌ی بیست و پنجم (پرسش پانزدهم) ۴۶

کرده‌ی بیست و ششم (پرسش شانزدهم) ۴۷

کرده‌ی بیست و هفتم (در باره‌ی بُن‌پاره‌های برسازنده‌ی زمان) ۴۸

کرده‌ی بیست و هشتم (در باره‌ی بُن‌پاره‌های خودی و بیگانه‌ی ایران‌شهر) ۵۳

کرده‌ی بیست و نهم (در باره‌ی داد و دین دمساز با نواحی برون‌مرزی ایران‌شهر) ۵۴

کرده‌ی سی‌ام (در باره‌ی انواع فرازتری و فرودتری مردمان بر مبنای انواع امتیازها) ۵۶

کرده‌ی سی و یکم (در باره‌ی کوشندگان در نیکی و کوشندگان در بدی) ۵۷

کرده‌ی سی و دوم (الف): (در باره‌ی پشتیبانی و یا پشت‌کردن ایزدان به نیکی و بدی) ۵۸

کرده‌ی سی و دوم (ب): (در باره‌ی ستایش و نکوهش راست‌گویی و دروغ‌گویی) ۶۰

کرده‌ی سی و سوم (در باره‌ی روی‌کردن به ثواب و روی‌برگرفتن از گناه و بالعکس) ۶۱

کرده‌ی سی و چهارم (در باره‌ی آن دینی که به کام ایزدان یا دیوان است) ۶۲

کرده‌ی سی و پنجم (در باره‌ی نخستین آورنده‌ی دین بهی) ۶۳

کرده‌ی سی و ششم (در باره‌ی دوری‌گزیدن مزدائیان از مردم بدخیم و خوی) ۶۵

کرده‌ی سی و هفتم (در باره‌ی شهریار مهتر، کهنتر و میانین، به نسبت زیردستان خود) ۶۶

کرده‌ی سی و هشتم (در باره‌ی گوناگونی شادی و رنج) ۶۷

کرده‌ی سی و نهم (در باره‌ی راه‌های رستگاری یا سرافکنندگی مردمان) ۶۸

کرده‌ی چهلم (در باره‌ی پسینی و پیشینی هستی و تجلی) ۶۹

کرده‌ی چهل و یکم (در باره‌ی دهندگان دهش و، بی‌ترسی پذیرندگان آن دهش) ۷۱

کرده‌ی چهل و دوم (در باره‌ی مهتری و فرازتری طبقه‌ی دین‌یاران به نسبت دیگر طبقات) ۷۲

کرده‌ی چهل و سوم (در باره‌ی شیوه‌ی از آن خویش کردن همه‌ی نیکی‌های دو جهان) ۷۴

کرده‌ی چهل و چهارم (در باره‌ی سرکوب‌بموقع ایزدان، پتیارها را) ۷۵

کرده‌ی چهل و پنجم (در باره‌ی خاستگاه «تباهی» در جان و تن و همه چیز) ۷۶

کرده‌ی چهل و ششم (در باره‌ی خوشکاری‌های شهریاران در برابر مردم) ۷۸

کرده‌ی چهل و هفتم (در باره‌ی آن کس که سزاوار است بر او کینه و رزیم) ۸۲

کرده‌ی چهل و هشتم (در باره‌ی انواع ستیزندگان با آفریدگان اورمزدی) ۸۳

کرده‌ی چهل و نهم (در باب اینکه چه زمانی ایزدان پاک مینوی آرام و قرار می‌گیرند) ۸۴

کرده‌ی پنجاهم (در این نکته که، هر کس پله‌و-پایگاهش بالاتر است، کار نیکش نیکوتر و کار بدش بدتر است) ۸۶

کرده‌ی پنجاه و یکم (در باره‌ی دسته‌های هستمندان) ۸۸

کرده‌ی پنجاه و دوم (در باره‌ی فرمان‌فرمایی (اداره‌ی) دادگرانه با کمک دین) ۹۳

کرده‌ی پنجاه و سوم (=کرده‌ی سی و نهم) ۹۵

کرده‌ی پنجاه و چهارم (امکان فرجام‌رستگاری مردم، از هر طبقه‌ای) ۹۵

کرده‌ی پنجاه و پنجم (مسئله‌پرسیدن یک دین‌آموز از هیرید) ۹۶

کرده‌ی پنجاه و ششم (پاسخ هیرید به آن هفت مسئله‌ی دین‌آموز) ۹۷

کرده‌ی پنجاه و هفتم (در این باره که، دانایی، از آفرینش، با دین‌مزدایی یکی است) ۹۸

کرده‌ی پنجاه و هشتم (در باره‌ی همگنی شهریار و دین) ۹۹

کرده‌ی پنجاه و نهم (در باره‌ی مراتب مینش‌های نیک و بد نزد مردمان) ۱۰۰

کرده‌ی شصتم (در باره‌ی راه‌ها و شیوه‌های حلول اورمزد در جهان) ۱۰۱

کرده‌ی شصت و یکم (در باره‌ی راه‌های تجلی ذات زدارمینو در گیتی) ۱۰۵

کرده‌ی شصت و دوم (در باره‌ی خاستگاه دانش و رامش) ۱۰۷

کرده‌ی شصت و سوم (در باره‌ی اندازه‌ی توان مردم در پذیرش رامش) ۱۰۸

کرده‌ی شصت و چهارم (در باره‌ی افراط و تفریط دانش و رامش نزد مردم) ۱۱۰

کرده‌ی شصت و پنجم (در باره‌ی گونه‌گونی رو-به-رو شدن مردم با دین بهی) ۱۱۳

کرده‌ی شصت و ششم (در باره‌ی رسیدن یا نرسیدن یاری ایزدان مینوی به جهانیان) ۱۱۴

کرده‌ی شصت و هفتم (در باره‌ی برترینی نیت برگفتار و سپس کردار) ۱۶۹

کرده‌ی شصت و هشتم (در باره‌ی دو شیوه‌ی فرمان‌فرمایی در دو گونه زمانه) ۱۱۸

کرده‌ی شصت و نهم (در باره‌ی کار مهتر و کار میانین و کار کهنتر) ۱۲۲

- کرده‌ی هفتادُم (درباره‌ی شرایطی که افراد بددین از بُه‌دینان می‌توانند ثواب دریافت دارند) ۱۲۵
- کرده‌ی هفتاد و یکُم (درباره‌ی نشانگانِ بهترین یا بدترین مردان) ۱۲۶
- کرده‌ی هفتاد و دوم (در این باره که کدام دسته از زنان را می‌توان به همسری برگزید) ۱۲۷
- کرده‌ی هفتاد و سوم (درباره‌ی شیوه‌های فرمان‌فرمایی اورمزد بر آفریده‌ها) ۱۲۸
- کرده‌ی هفتاد و چهارُم (درباره‌ی لایه‌های سه‌گانه‌ی آسمان) ۱۳۰
- کرده‌ی هفتاد و پنجم (درباره‌ی نیروئین و شاکله‌ی ثواب و گناه) ۱۳۲
- کرده‌ی هفتاد و ششم (درباره‌ی ابزارهای خرد و شهوت، و ملازمین آن‌ها) ۱۳۴
- کرده‌ی هفتاد و هفتم (در این نکته که، از راه مهبت ایزد می‌باید پی به هستی او بُرد) ۱۳۶
- کرده‌ی هفتاد و هشتم (قانونِ بخشایش به شیوه‌ی دین‌مزدایی) ۱۳۸
- کرده‌ی هفتاد و نهم (درباره‌ی سنجه‌ی نامه‌ی اعمالِ مردمان) ۱۴۱
- کرده‌ی هشتادُم (درباره‌ی خُردوَدَه) ۱۴۳
- کرده‌ی هشتاد و یکُم (دستورِ نمازِ یومیه در دین‌مزدایی) ۱۵۳
- کرده‌ی هشتاد و دوم (درباره‌ی انواعِ بُن‌انگیزهای مینوی و گیتیایی) ۱۵۵
- کرده‌ی هشتاد و سوم (درباره‌ی دو شیوه‌ی راه‌بری گسترده و ویژه‌ی آفریده‌های گیتیایی) ۱۵۹
- کرده‌ی هشتاد و چهارُم (درباره‌ی خداوندگاری سپندارمینو بر زدازمینو) ۱۶۱
- کرده‌ی هشتاد و پنجم (درباره‌ی گونه‌های دین‌دوستی و داوری مترتب بر آن‌ها) ۱۶۲
- کرده‌ی هشتاد و ششم (درباره‌ی کوشایی و پرهیزگاری فرزندان) ۱۶۳
- کرده‌ی هشتاد و هفتم (درباره‌ی میزانِ همدستانانی با دین‌مزدایی) ۱۶۴
- کرده‌ی هشتاد و هشتم (آنچه که دین‌مزدایی را می‌بالاند، و آنچه که آن را به تباهی می‌کشاند) ۱۶۵
- کرده‌ی هشتاد و نهم (درباره‌ی ملاحظه‌ی رواجِ خرسندی و کوشایی) ۱۶۶
- کرده‌ی نودُم (درباره‌ی چَم‌آورد (دلیل) جهان‌آفرین در پاداش و پادافزه مردمان) ۱۶۷
- کرده‌ی نود و یکُم (درباره‌ی ستایش و سپاس) ۱۶۸
- کرده‌ی نود و دوم (درباره‌ی دامن‌گستری «آن شوربختی زیانمند» در جهان) ۱۶۹
- کرده‌ی نود و سوم (درباره‌ی چرایی پدیدآمدن زمین‌لرزه) ۱۷۱
- کرده‌ی نود و چهارُم (گفته‌ی خردمندانِ پیشین در باره‌ی مسلمیتِ قصه‌ی جهان‌آفرین) ۱۷۳
- کرده‌ی نود و پنجم (درباره‌ی شناخت‌نشان‌های آفریده‌های اورمزدی در جهان) ۱۷۵

- کرده‌ی نود و ششم (درباره‌ی فرمانرو، زمانه، آشکاری، آغاز و انجامِ شهریاری نیک و بد) ۱۷۶
- کرده‌ی نود و هفتم (درباره‌ی فوازترین و فرودترین مردمان) ۱۷۸
- کرده‌ی نود و هشتم (درباره‌ی نوعِ احرازِ شهریاری نیکو، هنرهای اخلاقی را) ۱۸۰
- کرده‌ی نود و نهم (درباره‌ی مرد توانگر در زمینه‌ی خیزد) ۱۸۲
- کرده‌ی صدُم (آنچه را باورآوردن می‌شاید؛ و آنچه را باورآوردن نشاید) ۱۸۳
- کرده‌ی صد و یکُم (درباره‌ی سرشت‌نشان‌های زرتشت که هنگام گزینش به پیامبری، پذیرای نگاه اورمزد شد) ۱۸۴
- کرده‌ی صد و دوم (درباره‌ی سودی که از رواجِ دین‌مزدایی برخاسته و برمی‌خیزد) ۱۸۵
- کرده‌ی صد و سوم (درباره‌ی فوازترین و فرودترین کامه‌های مردمی) ۱۸۷
- کرده‌ی صد و چهارُم (درباره‌ی انواعِ بیماری‌های جان در زمینه‌ی دانش و فرهنگ) ۱۸۸
- کرده‌ی صد و پنجم (درباره‌ی برجاستی مینوی روشنایی، و، نابرجاستی مینوی تاریکی) ۱۹۰
- کرده‌ی صد و ششم (درباره‌ی انواعِ رای‌و-رویش پاسب تن: از فوازترین تا فرودترین) ۱۹۲
- کرده‌ی صد و هفتم (درباره‌ی راهی که آن، ره به جوارِ ایزد می‌برد) ۱۹۴
- کرده‌ی صد و هشتم (درباره‌ی هستی و چپودی ایزد و دیو) ۱۹۷
- کرده‌ی صد و نهم (درباره‌ی سودمندترین و زیانمندترین چیز برای آفریده‌های مینوی و گیتیایی) ۲۰۱
- کرده‌ی صد و دهم (درباره‌ی گوناگونی خواستن و یافتنِ ثواب؛ و گوناگونی گناه‌ورزی) ۲۰۵
- کرده‌ی صد و یازدهم (بخش‌بندی آفرینش مردم) ۲۰۸
- کرده‌ی صد و دوازدهم (درباره‌ی باران) ۲۰۹
- آوانویسی و یادداشت‌ها 31-427
- گوشزد چند نکته 29
- راهنمای نشان‌ها 25
- راهنمای آوانگاری واژه‌های پازند و اوستایی 23
- راهنمای نامک‌شناسی 5



www.TarikhBook.ir

به نام خدا

سخن ناشر

غافلانِ خفته را دور افکند

چون حریمِ عزم ما نور افکند

با آنکه انبوهی از اسناد، کتب، دست‌نوشته‌ها، نسخ خطی، کتیبه‌ها، سنگ‌نگاره‌ها، سنگ‌نبشته‌ها و بطور کلی آثار علمی و هنری به جا مانده از تاریخ کهن‌سال کشور ایران زمین از دوران باستان تا قرن حاضر به دست امپراطوران یغماگر فرهنگ و تاریخ به غارت رفت و بخش عظیمی نیز در شعله‌های لشگرکشی و تنگ‌نظری بیگانگان سوخت و قسمتی دیگر نیز طعمه‌ی ساده‌اندیشی و بی‌مایگی و خودپرستی داخلی گردید، و قسمت‌هایی نیز از این خوان به یغما رفته در نقاط مختلف جهان پراکنده است، اما می‌توان باز هم در پناه همت پژوهشگران و محققان خویش، عاشقانه و با کوشش، شیفتگان بشری را به دنیای پر رمز و راز فرهنگ غنی و پربار و زیبای این کشور کهن‌سال کشاند تا دانشی را که نیاکان و اندیشمندان ما از خود به جای گذاشته‌اند در انحصار و انزوا قرار نگیرد؛ چرا که این منابع ارزشمند، کیستی و هویت فرهنگی و اصالت و گوهرینگی تبار گذشته‌ی ایرانی را که برای

خدمت به جامعه‌ی بشری تجربه و فراهم کرده است، معرفی می‌کند؛ و این اشاعه خود می‌تواند سهم و بهره‌ی بسزایی در پیشرفت علوم داشته باشد.

هستی و موجودیت آثار باستانی به‌جا مانده و شناخته شده از «تپه‌ی یحیی» در کرمان، «تپه‌حصار»، «سیلک کاشان»، «چغازنبیل» و همچنین، کشف گنجینه‌ی آثار مکتوب در «تورفان» چین، همه و همه گویای گستردگی جغرافیایی آفریده‌ها، پدیدآمده‌ها و ماندگارهای فرهنگ و تمدن ایرانیان از سده‌های پیش از تاریخ است.

استرابو گفته است: «به چشم مردم یونان، ایرانیان، نامی‌ترین بیگانگان هستند».

باورهای ایرانی در پهنای یک تمدن بزرگ در قرون متمادی با تاریخی آشفته و پرماجرا دستخوش تغییراتی شده و دگرگونی‌های فراوانی را پذیرفته است. تنها راه رسیدن به یک حقیقت تاریخی، راه بررسی متون کهن و مقایسه‌ی آنها با نوشته‌های دیگر است که هویت راستین ایرانی را در راه خدمت به جامعه‌ی بشری روشن می‌سازد.

بخشی از این مهم را، «بنیاد فرهنگ ایران»، از راه آکادمی‌های علمی، آنهم با رای‌زنی فرهنگی، از کشورهای مختلف جمع‌آوری کرده است و با بهره‌گرفتن از توانمندی استادان برجسته‌ی زبان و ادب فارسی، تصحیح، ترجمه و منتشر کرده است.

قبول داریم که توان «انتشارات فرهنگ دهخدا» در این رسالت بزرگ ایرانی-جهانی ناچیز است؛ اما در به عهده‌گرفتن این رسالت و پذیرفتن سهمی از این راه، ما را بر آن داشت که در انتشار متون کهن این مرز و بوم نیز گامی برداریم.

برانگیزاننده و مشوقی ما در این راه «کتاب سوم دین کرد» است که به همت آقای فریدون فضیلت، نسخه‌ها و چاپ‌های اندک و دشواریاب آن تهیه، مقابله، تصحیح، آوانویسی و ترجمه شده است.

از آنجایی که کتاب‌های اول و دوم این دائرةالمعارف ۹ جلدی ادب فارسی میانه، دین کرد، را می‌باید برای همیشه از دست رفته تلقی کرد، ما کار خود را با چاپ جلد سوم این کتاب آغاز کرده‌ایم؛ و اکنون دفتر نخست این چشمه‌ی معرفت را به شما خوانندگان نکته‌سنج پیشکش می‌کنیم؛ به آن امید که مجلدات بعدی را نیز — که کار حروف‌چینی آن‌ها در شرف اتمام است — یکجا به شما تقدیم داریم.

با احترام: انتشارات فرهنگ دهخدا.

به نام یزدان پاک

پیش‌گفتار مترجم

چو ذره گرچه حقیرم به بین به دولت عشق که در هوای رُخت چون به مهر پیوستم
در باره‌ی دین کرد، دست‌نویس‌هایش، ترجمه‌ها، سترگی و بزرگی جایگاهش در ادب پهلوی و نیز فرزانش ایرانی، و در باره‌ی زمان نگارش و گردآوری آن، روان‌شاد دکتر محمدجواد مشکور پیش از این به رسایی و بسندگی سخنانی پژوهشگرانه آراسته‌اند و نیازی نمی‌بینم آن گفته‌ها و نوشته‌ها را در این مختصر دوباره‌نویسی کنم.

خواهنده‌ی آن آگاهی‌ها خود می‌باید به آن کارنامه،^(۱) ژرف و باریک‌بینانه نظر افکنند.

از این روی، ما در این پیش‌درآمد، به آگاهی‌هایی از گونه‌ای دیگر نظر داریم که در پی می‌آید.

باید دانست که اندیشه و فرزانش ایرانی، در کاوش‌های خردورانه و نظرورزانه‌ی دیروز و امروز خود، گرد پایه و استوانه‌های پابرجا چرخیده است و آن: «تبيين جهان و زندگي مردمان جهان و نقش مردمان جهان بر پایه‌ی ستیز و رو-در-رویی و رده‌بندی نیروهای خیر و شر» بوده است. با آنکه پس از نهضت ترجمه «شمار بسیاری از فرزندگان و فرهیختگان ایرانی در بهنه و گستره‌ی فرزانش یونانی سخن‌آرایی و پهلوانی فلسفی کرده‌اند،^(۲) اما آنچه که نام اندیشه‌ی ناب ایرانی بر خود دارد و دبستان رازپژوهی و دل‌آگاهی (=عرفان) ایرانی یکسره بر آن راه رفته است — و پرچم‌دار بزرگ آن شهاب‌الدین سهروردی است و نیز، بخشی جدایی‌ناپذیر از دستگاه هستی‌شناسی صدرایی — ریشه در حکمت و فرزانش خسروانی دارد.

کتاب سوم دین کرد، شاید تنها کارنامه‌ی مانده از پیشینیان است که «اشارات و تنبیهات» ای فشرده و گذرا به سؤرخش‌های فرزانش خسروانی دارد.

دین کرد و دین‌کردشناسی، در جایگاه حلقه‌ای گران‌بایه در زنجیره‌ی شناخت اندیشه‌ی ایرانی، بویژه دبستان اشراقی (=پرتوشناسی هستی / حکمت‌الاشراق / فرزانش فروغ)، شاید بر دیگران پوشیده مانده است؛ اما درآیه‌های کتاب، آن همه هست که خواننده‌ی نکته‌یاب و ژرف‌نگر را به ارج فلسفی کتاب راه بنمایاند؛ با این همه، این نامه، سخت در پوشه‌ی خود رها شده است.

آن دسته از خاورشناسان پهلوی‌شناس که دین کرد را «دانش‌نامه‌ی دین مزدایی» نام نهاده و

شناسانده‌اند، به جایگاه دین کرد در ادب فلسفی-اشرافی ایران زمین انگشت سخن نهاده‌اند. (۳) این همان پایه و مایه‌ای است که ما یکسره بر آنیم.

با این همه، با آنکه دین کرد، گران‌سنگ‌ترین بُن‌نوشته پهلوی از دانایان پیشین است، بیگانه‌ترین سخن ادب پهلوی در میان خویشان خویش است. کم‌تر پژوهنده‌ای را می‌توان سراغ گرفت که خود، سراسرستانه، به سنجش و خوانش این مانده‌نوشته‌ی فزانشی-دانشی دست یازیده باشد؛ که این، برآمد چندین علت و انگیزه‌ی بنیادین توانستی بود:

نخستین آن‌ها، گم شدن معنی و جان‌مایه‌ی سخن پهلوی، زیر بار سنگین دستکاری‌های رونویس‌کنندگان سپستر است؛ دست‌شان درد نکند.

دین کرد کنونی و برجای‌مانده را می‌توان، درهم‌ریخته‌ترین، ثرنجیده‌ترین و کژنوشته‌ترین نوشتار ادب پهلوی و شاید سرتاسر دیرینه‌ی ادب پارسی دانست. بر این ترنجیدگی بافت سخن، می‌باید زبان فلسفی مُغلق و بسر حدّ ایجاز را افزود؛ و بر این نیز، کم‌آشنایی رونویس‌کنندگان سپستر با دستور زبان پهلوی — زبانی که برای آنان، روز-به-روز در یافتنی تر می‌شده است و دور از فهم.

به‌گونه‌ای که کم‌آشنایی این دسته از رونویس‌کنندگان به دستور زبان پهلوی، در این کارگر افتاده است که هیچگاه چشم‌آگاه فراز و فرودها و آسیب‌دیدگی‌های بافت سخن نشوند تا بلکه بتوانند بازدارنده‌ی کژی‌های برهم‌افزوده شوند. هر رونویس‌کننده‌ای، در هر دوره‌ای، به اندازه‌ی توش-و-توان خود پرده‌ای و گردی از کژنویسی بر کژنویسی‌های پیشین درکشیده و پرافشانده است. پیشاپیش پیدا است که فرآورده‌ی کار در پایان سرگشتگی خواننده و خواننده‌ی دین کرد است؛ و این نیز که خوانندگان و خوانندگان این نامه، گام در این راه سخت‌هراس‌انگیز نهند؛ از خیر آموزه‌هایش درگذرند؛ عطایش را به لقایش بخشند.

با این همه، گزارشگر کنونی، با ره‌سپردنی چندین ساله، گمان آن دارد که، تنها به اندازه‌ی چینه‌ی خود، روز-به-روز به معنی‌ها و جان‌مایه‌های سخن دین کرد نزدیک‌تر گردیده است؛ و سر آن دارد شمایان را نیز، با ترجمه‌ای، از ره‌آورد این ره‌سپاری آگاه کند.

اما، پیش از آنکه خواننده‌ی پژوهنده خود رشته‌ی سخن را در بستر سخن دین کرد پی‌گیرد، جا دارد در باره‌ی سه ویژگی سرتاسر کتاب سوم دین کرد سخن بگوییم:

نخستین ویژگی کتاب سوم دین کرد، برنشان دادن دستگاه یزدان‌شناسی مزدایی، به گونه‌ای گسترده، در سنجش با دیگر کارنامه‌های پهلوی که تا به امروز جان بدر برده‌اند، می‌باشد.

گفتنی است در کتاب سوم دین کرد، نزدیک ۶۰ بار از دسته‌ای از «کیش‌داران» نام برده شده است و نویسنده یا نویسندگان بر دستگاه یزدان‌شناسی (teological) آنان خرده گرفته‌اند.

خود پیدا است که نویسندگان دین کرد، هر بار، هنگام خرده‌گیری بر بُن‌باورهای کیش‌داران، در کار فرانمایاندن «پیش‌گذارده‌ها»، «آرزو‌آغازها» و آکسیوم‌های زیربنای دبستان یزدان‌شناسی مزدایی‌اند.

نگریسته‌ی نویسندگان دین کرد از «کیش‌داران»، دین‌های سامی و در برخی روایت‌ها مانیا بیان‌اند. نکته‌ای که در هر گام و هر واژه و هر بند و هر روایت این کتاب، گریبان خواننده را رها نمی‌کند،

دل‌باختگی، شوریدگی و تبادری فزون از اندازه‌ی نویسندگان و دین‌پردازان مزدایی به خدا، و هر آنچه رنگ و سرشت خدایی دارد می‌باشد. این اندازه از نیکوکاری خدا و خدا-شیدایی، بازدارنده‌ی آنان است که در هستان او حتی ذره‌ای ریشه‌ی کژی و بدی را ببیند.

باید فرا یاد آوریم که پُرسمان «شر» و «منشاء شر» از پُرگفت-و-گوتین و پُرسخن‌ترین پُرسمان‌های دستگاه‌های خداشناسانه‌ی مسیحی و اسلامی بوده و هست.

گمان و باور ما این است که گردآورندگان دین کرد و نیز چم‌پردازان و استدلالیون و یزدان‌شناسان دین مزدایی به‌تر از رقیبان دین‌پرداز خود به فراگشایی و واکافتن این پُرسمان مهم یزدان‌شناسانه [مسئله‌ی شر و منشاء شر] پرداخته و آن را وارسیده‌اند. بهر روی، در این گفت-و-گو باز است و خواننده‌ی نکته‌شناس خردورز خود به داوری خواهد نشست.

دومین ویژگی کتاب سوم دین کرد، پی‌گیری و جدیت در برنشان دادن دستگاه اندیشگانی دیالکتیکال (= dialectical) می‌باشد. از چرم گل سیاه تا اوج زحل، از جهان کهین تا میهن، از ریزترین ریزپاره‌ها و ذرات تا اختران آسمان، همه و همه، پوینده و رهرو سرمنزل مقصود اند (frašagird). (۴) فرجام پیروزمندانه دست نمی‌دهد مگر از درون نبردی بی‌امان و گسست‌ناپذیر تا زمان برپایی جهان بازبین.

نویسندگان نامه‌های پهلوی، نیروی متضاد ستیزنده‌ای را که قایض و مانع فرسگرد (= سرمنزل مقصود) است در این جهان بازشناخته‌اند و با این پرسش رو-به-رو بوده‌اند که آغازگاه آن نیروی ستیزنده ریشه در کدام گوهر دارد؟

دل‌باختگی نویسندگان و پردازندگان این شیوه از دستگاه اندیشگانی به سرچشمه و بُن‌نیکی، بازدارنده‌ی آنان است که خاستگاه آن نیروی ستیزنده را دراندرون گوهر پاک و روشنائی جُست-و-جو کنند. در نگاه آنان، دیوان و دروجان و پتیاره‌ها و هر آن ستیزنده‌ی با راستی، از جهانی

خود — نام‌های دین کرد — نیز گمنام تر است.

بی هیچ گمانی، او از جدی‌ترین دیالکتیسین‌های خداباور تاریخ اندیشه‌ی ایرانی است. درست در زمانه‌ای که همه چیزش به تاراج رفته است، دست در کار گردآوری، بازسازی و بازپیرایی روایت‌های دین مزدایی می‌بزد؛ و تا مرز توانستن خوشه‌ای از دانشنامه‌ی دین مزدایی را — در سیمای مُشتی از خروار — برای آیندگان به یادگار می‌گذارد؛ و در این راه پُر سیج و گزند چه آفت‌ها که بر او نباریده است. بر او و بر پورش درود؛ بزرگ مردا که اینانند.

سر آن ندارم در این پیش‌گفتار سخن را به درازا کشانم؛ دوست‌تر دارم که پژوهنده‌ی خواهنده، خود، سر در پی گفتمان‌های ساده‌نمای دین کرد نهد.

پرماسیدن و خواندن دین کرد همیشه تن و جان مرا انگيخته و سودایی و تبادار و شوریده کرده است. همنشین‌ی درازسال با این نام‌های باستان هیچ از آن شور و شیدایی آغازین نکاسته است و از این روی، اگر توانسته باشم از رُخ عرویس حجله‌نشین معناهای دین کرد برده برگرفته باشم و جامی از آن دُرذانه‌ی سخن نوشیده باشم و شور دین کرد را در جانی دیگر زده باشم، به دل‌آهنگ و پایانگاه خود رسیده‌ام و گر نه، باز اینکه سالیانی را به رنج در خواهش دین کرد گذرانیده‌ام شادمان و شادکامم.

هر چند، برای رسیدن به یک ترجمه‌ی فرساخته و بسی نزدیک به بافت و جان‌مایه‌ی سخن آغازین از دین کرد، راهی سخت و دراز در پیش است و آن بیش از هر چیز بازنسته‌ی پی‌بُردن به خواست و کام درونی و راستین گردآورندگان و نویسندگان دین کرد است. ما نیز، آوازده ترجمه‌ای پایانی نیستیم؛ زیرا دین کرد از آن دسته کتاب‌هایی نیست که یک‌بار و برای همیشه، با دست یک تن، ترجمه و خوانده شود.

فریدون فضیلت

اردی‌بهشت ۸۰

یادداشت‌های پیش‌گفتار

۱- مشکور، محمدجواد، گفتاری درباره‌ی دین‌کرد، مشتمل بر شرح بخش‌های دین‌کرد، تهران، شهریور ۱۳۲۵.

۲- این نکته امروزه بر پژوهندگان تاریخ فلسفه روشن است که: ایرانیان، بسی پیش از یورش تازیان و در هنگامه‌ی سرفرازی و بالندگی خود، با اندیشه و فرزانش یونانی و هندی آشنایی رسا و بسنده‌ای داشته‌اند؛ کتاب چهارم دین کرد دو نمونه از آن را بدست می‌دهد (م).

۳- برای نمونه، کرده‌ی ۴۲۰م کتاب سوم دین کرد (=روایت پایانی) را پیش می‌نهیم: با اینکه سنجانا، دومناش، وست، دکتر مشکور و مجتبی مینوی ترجمه‌ی همه یا بندهایی روشن‌گر از آن را برنشان داده‌اند، هیچ کدام به این جستار گران‌که: این روایت به آموزش طبقات چهارگانه‌ی نور — نورالانوار (=rōšnīh ī bun-rōšn) گرفته تا مرتبه‌ی نازل‌تر و چهارم نور (= bām) — پرداخته است، هیچ سخن‌گوشه‌ای نداشته‌اند.

در کتاب سوم دین کرد، طبقات چهارگانه‌ی نور بی هیچ پسی و پیشی و تغییری، همیشه برابر آرایه‌ی زیر آمده‌است:

1. rōšnīh ī bun-rōšn;
2. pērōk, V: frōg;
3. brāh;
4. bām.

توگویی که موبدان و نیز تدوین‌کنندگان دین کرد، پشت در پشت، در این جستار، آموزش جدی و روشنی را دیده‌اند.

اکنون، این آموزه‌ها را بسنجید با آموزه‌های طبقات نور در «حکمة‌الاشراق»:

۱. نورالانوار؛

۲. نورالاقرب (= نور بهمینی)؛

۳. نورالقاهر؛

۴. نور چهارم.

شگفت این که برابر آموزانش‌های کتاب سوم دین کرد، نخستین تراویده و سانج نورالانوار

مرتبه‌ی بهمینی است، و این، درست همان نامی است که شهاب‌الدین مقتول به نخستین تراویده و فیض مجرد نورالانوار می‌دهد (م).

۴- فرشگرد: ساخته شده از fraš (به گمان ما هم معنی با fresh در زبان‌های اروپایی) به اضافه‌ی kard=gird (پسوندواژه‌ی فعلی) روی هم به معنای نوسازی جهان در آخرت. با سیمای اوستایی واژه‌ی فرشگرد در زام یادداشت، بند ۸۹ نیز رو-به-رو می‌شویم:

— Zām, XIV, 89): yat. kərənauuāt. frašəm. ahūm.

بدان هنگام که گیتی را نوکنند [برابر ترجمه‌ی جلیل دوستخواه].

در کتاب سوم دین کرد، نویسندگان، بگونه‌ای روشن و شناخته، در یک فراگسترش معنایی، این واژه را برابر «سرمنزلی مقصود»، «پایانگاه فرساختیش جهان مادی»، «فرازترین سیمای پیشرفت جهان مادی تا مرز می‌شاید» و معناهایی هم‌ردیف با این‌ها به کار گرفته‌اند (م).



پیش از خواندن:

۱. کتاب سوم دین کرد با یک دیباچه آغاز می‌گردد که در آن بزرگداشت و فرزداشت چهار طبقه‌ی مردمانه (=اجتماعی)، و فرزداشت زرتشت و پافشاری در کار بست کهن آیین «دوازده‌هژماست» به چشم می‌خورد.

از عبارت *man hērbēd, dēn kunišn* برمی‌آید که نویسنده پله-وپایگاه هیریدی دارد. پس از آن، ۱۲ ایراد یک آشموغ (=زرتشتی از دین برگشته و یا شاید مسیحی شده) به میان می‌آید و هیرید اشکالات آن آشموغ را یک-به-یک پاسخ می‌دهد؛ پس از آن، ۱۶ پرسش یک دین‌آموز دین مزدایی در مسائلی گوناگون فقهی (=دین‌دانشناسانه) و دینی طرح می‌شود و هیرید آن‌ها را نیز یک-به-یک پاسخ درخور می‌دهد.

خود پیدا است که ۱۲ ایراد یک آشموغ از سر شک و رفض در بُن‌باورهای دین مزدایی است؛ ولی پرسش‌های یک دین‌آموز جوان از بهر آشنایی بیش‌تر با آن باورهای بنیادین و زُداپیش شبهاتی است که برای هر مریدی در هر مسلک و آیینی پیش می‌آید. پس از آن، ۳۹۷ روایت دیگر — برابر شمارش ما — هست که هر کدام دارای یک سرنامه (تیتیر) و یک نوشتار (متن) است.

روی هم رفته کتاب سوم دین کرد می‌باید دارای ۴۲۶ کرده‌ی جداگانه باشد ولی شماره‌گذاری‌های مرسوم [سنجانا و دومناش] با کرده‌ی شماره‌ی ۴۲۰ پایان می‌پذیرد. روشن‌سازی آن بدین گونه است: نوشتار پهلوی کتاب، از دیباچه‌ی هیرید (با شماره‌ی 0) تا پایان روایت ششم (=پرویش هفتم)، در گذر زمان، آنچنان دچار آسیب شده است که خواندن و دریافتن آن با شک و گمان رو-به-رو است چه رسد به ترجمه‌ای سراسر؛ بدتر اینکه پرسش‌ها و پاسخ‌های یکم و دوم آشموغ و هیرید یکسره از میان رفته‌اند.

کرده‌های ۳۲م و ۲۶۳م نیز، ناگهان از میانه، به موضوعی دیگر و بی‌ربط با بخش نخستین آن روایت‌های برشمرده می‌پردازند و این، به گمان ما، نشان می‌دهد که در این دو کرده (=فصل)، با روایت‌هایی رو-به-رو هستیم که سرنامه و بخش نخستین آن‌ها از میان رفته‌اند و تنها بخش پایانی آن برجای مانده است. این تهش و وضعیت در باره‌ی کرده‌ی ۴۱۲ نیز راست است: در کرده‌ی ۴۱۲، از میانه، با سرنامه و نوشتاری آسیب‌دیده از روایتی دیگر رو-به-رو ایم؛ که می‌نماید بخش پایانی روایتی دیگر باشد؛ دومناس، برای حفظ یکدستی شماره‌گذاری‌های خود با چاپ سنجانا، آن را شماره‌ی 412(b) نام نهاده است و ما نیز به پیروی از ایشان.

نیز پس از پایان گرفتن کرده‌ی ۲۳۸ با دو سرنامه (=تیترا) رو-به-رو ایم که نخستین آن، نادار نوشتار ویژه‌ی خود است؛ با آنکه موبدُنویوسنگ، ترجمه‌ی سانسکریت این روایت از دست‌رفته (=239(a)) را در فَرگَرْد نهم کتاب خود [ترجمه‌ی سانسکریت «شکند گمانیک و یزار»] آورده‌اند؛^(۱) ولی کتاب سوم دین کرد در سامان کنونی‌اش، نادار کرده‌های ۱، ۲، ۳ و (الف) ۲۳۹ است و نیز، در بردارنده‌ی ۸ روایت نیمه‌تمام است.

پس، سامان کنونی کتاب، دارای یک دیباچه (شماره‌ی ۰)، ۱ پرسش و پاسخ یک آشموغ، ۱۶ پرسش و پاسخ یک دین آموز و ۳۹۵ کرده‌ی جدا جدا — که هر کدام دارای یک سرنامه و یک نوشتار توضیحی برای روشن کردن سرنامه است — در زمینه‌های گوناگون دین و فلسفه می‌باشد.^(۲) سه روایت دوباره‌نویسی شده نیز در دین کرد کنونی برجای است، که با کمی دستکاری خطا پوشانه در جایی دیگر از کتاب سوم نوشته آمده‌اند.

پس با ۶ روایت دیگر نیز رو-به-رو ایم که، در بُن، ۳ روایت‌اند.^(۳) این همه، تعیین درست و -سراسر است شمارگان روایت‌های کتاب سوم دین کرد را با بغرنجی‌های ویژه‌ی خود رو-به-رو می‌کند؛ از این روی، ما، در شماره‌گذاری‌های خود از شماره‌گذاری‌های مرسوم سنجانا-دومناش پیروی کرده‌ایم؛ هر چند این از سر ناچاری است.

۲. دیباچه‌ی موبد (=شماره‌ی ۰) و کرده‌های دوم (=ایراد چهارم آشموغ) و پنجم (=ایراد هفتم آشموغ) با آنکه در دین کرد کنونی برجای اند ولی آسیب‌دیدگی یافت سخن در آن‌ها به اندازه‌ای است که مشکل بتوان حتی پیوند خردپسندان‌های میان پرسش و پاسخ یافت؛ چه رسد به یک ترجمه‌ی درست و -سراسر است؛ از این روی:

سنجانا، ترجمه‌ی انگلیسی خود را از کرده‌ی هفتم (=ایراد نهم آشموغ) آغاز کرده‌اند؛ دومناس، ترجمه‌ی فرانسوی خود را از کرده‌ی ششم (=پرسش هشتم آشموغ) آغاز کرده است، گفتنی است که، منصور شکی^(۴) (خارج از ایران)، کرده‌ی پنجم (=پرسش هفتم آشموغ) را بازسازی، آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است.

ما، آوانویسی خود را از دیباچه‌ی هیرید آغاز کرده‌ایم و گمان آن داریم که توانسته‌ایم از روایت‌های آغازین دین کرد برخی عبارت‌ها را ترجمه کنیم.

۳. سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی، صاحب کتاب «تهذیب‌المنطق» در مقدمه‌ی کتاب خود می‌گوید: «این کتاب [تهذیب‌المنطق] حدّ اعلاّی تهذیب سخن است در باره‌ی منطق».

از بیان خود تفتازانی که بگذریم، در میان دیگر خردشناسان (=منطقیون) دانسته است که تفتازانی، در جایی گفته است:

«هر کس بتواند بدون اِخْلالِ بمعنی، کلمه‌ای از این کتاب را حذف کند من در ازاء هر کلمه صد درهم خواهم پرداخت».

غرض ما از واگفت و بیان ادعا و فراگفت درست این یزدان‌شناس، خردشناس و چم‌شناس دانشمند این است: شاید تنها کتابی که در فشرده‌نویسی (=ایجاز) می‌تواند همپای «تهذیب‌المنطق» تفتازانی به میدان آید «کتاب سوم دین کرد» است. براسی شدت ایجاز سخن دین کرد مُحَلّی به معنی است؛ ما برای کاستن از شدت ایجاز سخن دین کرد چاره‌ای نداشته‌ایم جز آنکه با افزودن واژه و یا حتی سخنواره‌ی در حدّ یک جمله، کوشا در رساندن به تر معنی باشیم، که این، ترجمه‌ی ما را به «شرح» و فراخ‌نویسی نزدیک می‌کند؛ ولی همه‌جا افزوده‌های خود را با پُرانتز گوشه‌دار ستاره‌دار * <.....> نشان داده‌ایم.

۴. در بخش آوانویسی، آوانویسی دیباچه و کرده‌های یگم تا پنجم را برابر همان بافت آسیب‌دیده‌ی سخن پهلوی که بر جای مانده است آورده‌ایم؛ هر جا برابر با روند سخن، و یا گمان و پسند خود، نویسه، واکه، واژه و یا حتی عبارتی را در آوانویسی بر نوشتار پهلوی افزوده‌ایم آن را نیز با پُرانتز گوشه‌دار ستاره‌دار * <.....> نشان داده‌ایم.

۵. ادعا و فراگفت آن را نداریم که توانسته باشیم از راز آن چند برگ‌نوشت ترجمه‌ناپذیر آغازین پرده برگرفته باشیم؛ از این روی، آوانویسی خود را به منظور کوشش برای آغاز رازگشایی در دسترس پژوهندگان می‌نهیم.

۶. خواست فرجامین ما این است که ترجمه‌ی خود را تا پایان دین کرد پی‌گیریم؛ ولی آنچه که اکنون برای چاپ آماده می‌شود این است، بدین سامان:

دفتر یگم، کتاب سوم، از دیباچه تا پایان کرده‌ی ۱۱۲ [= (MD 1-107)].

دفتر دوم، کتاب سوم، از کرده‌ی ۱۱۲ تا پایان کرده‌ی ۱۹۴ [= (MD 107-207)].

دفتر سوم، کتاب سوم، از کرده‌ی ۱۹۵ تا پایان کرده‌ی ۲۹۹ [= (MD 208-307)].

دفتر چهارم، کتاب سوم، از کرده‌ی ۳۰۰ تا پایان کرده‌ی ۴۲۰ [= (MD 307-407)].

دفتر پنجم، کتاب چهارم [= (MD 409-431)].

> به نام اورمزد جهان آفرین و به یاری امشاسپندان <(۱)>
> به نام اورمزد جهان آفرین؛ نیکو افزایا که او باد <(۱)>

> دیباچه‌ی هیرید <*

جهان مادی (=اندیشه‌ی مینوی یا به هستی مادی گذاشته / axw ī astōmand)، استوار بر دستگاه دین‌یاری و آرتشتاری و کشاورزی و افزارپردازی است؛ و چارچوب‌ها <ی این استواری>، * یگانگی با مراسم «دوازده‌هُماست» و بزرگداشت <زرتشت> * است. من، هیرید، پایبند به کردار دین <می‌گویم >*. خود پیدا ست که این زمان نیز دین بهی <استوار بر> * کاربست کهن آیین دوازده‌هُماست (؟) است؛ <همچنان که > * جهان مادی از راه پاسبانی آرتشتاران <و کشت و سوز > * کشاورزان و سُرایش‌ها و نیایش‌های <دستگاه دین‌یاری > * و <دستگردهای > * افزارمندان برای آسایش <مردم به استواری می‌رسد >*. و اینک، هنگام کاربست کهن آیین «دوازده‌هُماست» می‌باید <گاهان > * زمزمه شود، تا در یکتایی با قوای دین، نیایش همگانی رواج یابد و خجستگی (؟ = ?niwistan) و افزاینده‌ی فره‌ی ایزدی و افزاینده‌ی آفریده‌ها باشد.

تباهی آور است آنچه تو ای آشموغ به هرزه درآیده‌ای که: [یا نیز: تباه یاد آنچه تو ای آشموغ به هرزه می‌درایی که:] «آفریده‌ها <استوار نیستند بر دوام چهار طبقه‌ی اجتماعی؛ بلکه، بازگونه‌ی ادعای تو > *، جهان مادی استوار بر نیوستن به <بداندیشی‌های > * تو آشموغ فریبکار است؛ تو آشموغ فریبکاری که با رواج آیین بد در کار <تباهی گستری > * به همه‌ی آفریده‌ها هستی. <استواری > * داد <و آیین > * جهان مادی در، نه- <پیوستن به کژدینی آشموخی > * و، <پیوستن > * به نیروی دین مزدایی است که همه‌ی آفریده‌ها در برابر تباهی <های آشموخی و زدارمیتوانه > * پایبند می‌شوند. آنچه تو ای آشموغ! از راه داد و آیین بد رواج می‌دهی، پیوندانیدن <مردمان > * به اشتراک <اموال؟..... > * می‌باشد.

من، هیرید، <پایبند به کردار دین > *، از راه کاربست کهن آیین «دوازده‌هُماست» و از راه بزرگداشت زرتشت <است که می‌توانم > * به سرمنزول مقصود (=فرشگرد) <رهنمون شوم > *؛ و

> در آن زمان < * همه‌ی آنچه که تو آشموغ شگفت > به هرزه درآیده‌ای < * به ناپودی کشیده خواهد شد.

یادداشت‌ها _____

۱- بر اساس دست‌نویس ت ۶۶.



کرده‌ی یگم

ایراد سوم اکوان (؟) [یا نیز: آناک (؟)]

پرسید آناک (؟) گریگوری (؟)، از سر شک و رفض در دین، که: چرا > شما مزداییان، عناصر جهان را از آب < * و آتش و گیاه < تا به < * چکاد کوه‌ها، و هر آنچه در ژرفای آب‌ها ست و < تا به آسمان < * و هر آنچه در دین اورمزد و هر آن آفریده‌ی سترگ را، < همه و همه < * > < * > ولی من، (=آشموغ)، < تنها > * ستایشگر اورمزد، و جزوی < < * > چرا < کردار و نیایش ما را < * نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

به سان گزیده، آشموغان، کارشان تظاهر (=فرانمایی) به تبه‌خویی و نیاموختن > اصول دین اورمزد < * و کردار > همتراز < * زدار مینو و هر آنچه آشموغی > و تشکیک < * است می‌باشد. آفریده‌های جاندار گیتیایی اورمزد که > نیازمند شهریاری و < * سالاری مردم آند، همان گونه که مردم بر تن خود سالاری دارند، یاری > روان < * مردم، چونان چهارپایان ؛ < که > * اسایس روان آند (؟) و نیکو > یاری دهنده‌ی < * روان آند و بنیاد تجهیز تن آند بیش از هر چیز نیرو می‌گیرند.

سعاد (؟) / *urwāzīšnīg?* / نیک‌بختی) روان مردم بیش از هر چیز استوار بر زدودن > گناه و تبه‌خویی < * از > روان < * شان است؛ و > درست‌مانی < * تن جانوران بیش از هر چیز بنیاد شده بر پایداری تن (*tan wazdwarīh*) > از راه ترازش اخلاط < * و به تباهی کشاندن ریمنی است؛ همچون > زدودن < * آثار دروج.

زیرا که ریمنی به سبب > دیو و < * دروج > در تن مردم < * لانه می‌کند و افزایش دروج در > تن < * مردم از راه نبرد با > < * روان > مردم < * می‌انجامد و در روان آنان جای می‌گیرد.

و اگر > < روان، آلوده به دیو و دروج شود و > < در زندگی مردمان، پی‌آمدش ناوبراستن تن و > نارستگاری روان خواهد بود < * .

اگر کسی بمیرد و روانش پارسا باشد، آنگاه است که روانش به > سرای سرود (=garōdmān) < * بر می‌شود.

و اگر بازگونه، کسی > روانش تبه‌خو باشد < * هرگاه بمیرد، تن آلوده بیش‌تر > آکنده از گند < * خواهد شد، و روان سرافکنده > رخت < * به دوزخ خواهد کشید [یا نیز: سرنگون خواهد شد]. روشن‌تر بگویم، اندر میان چهارپایان (؟) از راه مبارزه با دیوپرستی > و < * و پایداری > < * است که در جهان > پاک < * مینوی جای می‌گیرند؛ > < * مردم پارسا به زندگی می‌رسند و دروج بی‌بهره از زندگی، و تن، تهیه از گند و تن مردم > تهیه از ریمنی، و، پاک < * از لانه‌گزینی دروج، و همسفر با آن روان پارسا و > < * > < * .

]] و اگر زوهر آلوده، چنان‌که آیین آشموغان است، در نیایش آب و آتش و چکاد کوه‌ها و رودخانه‌ها بکار بریم، کاری نادادگانه (؟) (*nē-dādestānīhā*) خواهد بود؛ و بسی دور از دین اورمزدی است؛ این اندرز > دین‌بهمی < * است.

ولی اگر زوهر > پاک < * حیوانی > در کهن‌آیین‌ها و نیایش‌ها < * بکار بریم، هر آن نجاست به نابودی > و نیستی کشیده می‌شود < *؛ و دین نیرو خواهد گرفت؛ و چیزها از حتی کم‌ترین ریزه‌ای از پتیارگی که با آنان همراه است پاک و پالوده می‌شوند؛ و با > بکار بردن زوهر پاک < * هر آن پتیاره زدوده خواهد شد.

و تا آنجا که در جهان مادی می‌شاید، هر اندازه که پاک، قرین (*padiših*) فرااستگی شود، > همان اندازه تطهیر آیینی < * بهره‌ی آتش‌ها و آب‌ها و پارسایان گردد و آفریده‌ها روبه‌فزونی گذارند و تحسین (؟) دستورهایی دین اورمزدی خواهد شد؛ تودگان سرتاسر با آن (=دین مزدایی) به هم آوایی می‌رسند.]] (۱)

یادداشت‌ها

۱- سه بند پایانی این روایت (=کرده‌ی یگم) را درون دوقلاب نهاده‌ایم؛ بی‌راه نیست اگر سه بند پایانی این روایت، بخشی از پاسخ پربیش کرده‌ی چهارم باشد.



کرده‌ی دوم

ایراد چهارم > آشموغ <

آشموغ بی‌پوزبند (=بی‌پدامی) پرسید:

نظر به اینکه، پاشیدن(?) نجاست در آب گناه است و <تبه‌کاری>*،(?) جنبنده، مردم، زمان سخن‌گفتن، نیز با <نزدیک>* آوردن دم خود، <هوای>* ساکن را در عبور از دهان و بینی <نجس می‌کنند>*، و ما (=آشموغان) به انگیزه‌ی <پیش‌گیری از نجاست است که <دم و دهان خود را <نمی‌بندیم؛ زیرا هوای <گذرنده که از دهان و بینی می‌گذرد، و از راه یاد ساکن > پشت پدامی < پلیدی (=نجاست / ریمنی) به هوای گذرنده‌ی پیرامون می‌رسد و <آن را ریمن می‌کند و < می‌آزارد؛ چرا <مرد بی‌پدامی را < نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

همانا! <برابر بدآموزی‌های آشموغان >* که نباید پوزه و بینی را با آن (=پدامی) بست؛ <باید دانست با پدامی >* بینی و دهان، که هوای در جنبش پیرامون <از آن می‌گذرد >* تم بینی از راه باز دهان به فضای گذرنده‌ی پیرامون نمی‌رسد و به یوبه‌ی محکمی <آن پدامی >* در برابر گشادگی فضای اطراف، <نجاست >* نمی‌تواند آب موجود در هوا را بیازارد؛ بلکه <.....همین...> بستن دهان و بینی <با پدامی >* به سبب قرارگرفتن و به انگیزه‌ی محکمی <پدامی >*؛ و این پیدا ست، نجاست تن به همراه ریمنی‌ای که با آن همراه است، <.....>* دهان و بینی از <نجاست >* بیرون پاک و نیک می‌ماند؛ تا مبادا از راه هوا آزاری به آن برسد.

و این از خوی آشموغان است که خرده‌گیرهای کم‌ارزش و بی‌سوئی را در باره‌ی نگه‌داشتن <دم و دهان >* و درباره‌ی خوش‌بویی (hu-bōyih) و اهمیت بر زبان رانند >*
و اندیشه‌ی <بد >* شما آشموغان با بهره‌گرفتن از فریب زبان این است که <بر دین بهی >* دروغ‌بندید؛ دهان و بینی بر هوای <پیرامون بگشاید >* (?) و پدامی نبندید.



بازنیش

کرده‌ی سوم

ایراد پنجم آشموغ

یک آشموغ می‌پرسد:

* نظر به اینکه، برابر <فتوای >* دین، درباره‌ی آن کس که با مردار آدم یا سنگ نجس شده است می‌باید <.....> بار با گُمیز یا آب شسته شود؛ گاه هست که می‌گویید: أحوط آن است (ast ī-š) (ayrē) که شسته شود، و گاه هست که می‌گویید: <با> مظهر است؛ چرا پانزده (?) بار <عمل تطهیر >* را برابر داد-و-آیین ما (=آشموغان) نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

همانا، برابر دین بهی، آن پانزده (?) بار عمل تطهیر شما، <مناسب نیست برای جایی >* دور از شهر و جایی بیابانی؛ و این که أحوط آن است که برشته شود و آنگاه است که پاک می‌شود؛ زمان انجام کارهای شبانی و ورزی‌گری، و انجام پرهیزگاری و <تنها راه دوزمانی از نجاست، شستن با گُمیز یا آب است >*، تا پاک ماند این جایگاه نخستین بی‌آسایش؛ که پاک‌مانی تنها از راه کیش و مغ و دیگر <خویش‌کاری‌های دینی >* که می‌باید آن‌ها را دانست و بر زبان راند <بدست می‌آید >*.

]] <دعای >* گَویَن..... اگر در کهن‌آیین یژش «درون»، بژشَم متعارف (handāzag barsom) پیدا نشد، برابر کیش (?) و <دعای >* گَویَن و نیز کیش.. (?).
زمان <ناپاکی >* نمی‌توان دعای آشَم‌وُهو و یا ایثایزَمئید را <بر زبان راند >*؛ و آشَم‌وُهو سه بار اگر توان گفت زمان دعای آشَم‌وُهو سه بار نمی‌توان گفت در پایان هر بند، مگر اینکه نذری <.....>* واجب باشد، و چنان که بژشَم متعارف پیدا نشد می‌باید بر کیش <.....>*.
<دعای >* گَویَن، <.....>* و گَویَن گفتن می‌توان وقت بر زبان راندن ایثایزَمئید و آشَم‌وُهو سه بار گفت <.....> پس از آن >* می‌توان چهار بار آشَم‌وُهو گفت؛ حتی می‌توان زمان بر زبان راندن آشَم‌وُهو <.....>* و لازم (?) نیست سه بار <.....>* را بر زبان راند؛ بلکه می‌توان

سه بار <.....>* را برزبان راند.

در پایان هر بند، سه بار می توان برزبان راند تنها از بهر نذری <.....>؛ [[(۱)

.....
 آنگونه که با مردارِ مردمی یا سگی نجس شده باشد؛ و از آنجایی که برابر <وظایف>* دین از راه کیش و مغ می باید و برای مطهر کردن با کیش و مغ و دیگر بایستگی های (=واجبات) دین، پانزده بار <بسته است>*

سی بار <انجام عملی تطهیر.....>* بسی دور است و در جایی بیابانی است <نه جایی که....>* با کیش و مغ مطهر شوند.

و اگر که برای کار بست دستورهای دین مکانی مناسب پیدا نشد، برزبان راندن <آشم و هو>* کاری دادگرانه (=عادلانہ) نیست، و پانزده بار عملی تطهیر شما (=آشموغان) <شاید در>* جایی بیابانی و دورافتاده <انجام دادنی باشد>*.

<و از خوی>* آشموغان، یکی نیز این است که برابر وظیفه دینی خود، بر مردمان بکمال رسیده (hangadwarān)، از آن میان یکی چون مُغ نرسه (؟) را <در تبلیغات خود>* ندیدک کنند و خواری بدارند و خواهان مجازات گناه شوند (؟) <.....> <.....> (؟).

یادداشت ها

۱- پاره ای را که درون دو قلاب [[نهاده ایم، احتمال بسیار کمی دارد که مربوط به این روایت (کرده ی سوم) باشد؛ پُری راه نیست اگر پاره نوشته ای ناقص و کاسته از یکی از دو روایت از دست رفته ی آغازین همین کتاب سوم دین کرد باشد.



کرده ی چهارم

پرسش ششم

همان آشموغ پرسید:

که چرا <نهادن>* زوهر <پاک حیوانی>* — همان..... ی (؟) را که به آتش ها و آب ها می برید — گناه نمی دانید؟
 زاهران
 <آنهم در سامانی که>* پارسایان <زمان>* خوراگ خوردن، اندازه نگه داشتن را <سفارش می کنند؛ ولی شما>* با بهدر دادن خوراگ مردمان و گوسپندان <زیر نام زوهر، این کار را حتی>* سودمندترین و فریادرس ترین می دانید. (۱)

پاسخ

[[همچنان که، بیماری زُدایی از تن <مردم>* و فوافکندن آن <بیماری>* از ایشان خواست <همه>* است، و همان گونه که آسانی <شادمانی>* بهره ی شخص کردن خوب است، به همان گونه نیز <زخم>* و زیان را از مردمان بازداشتن، و نیز درندگان و همه ی دیوپرستان و دین ستیزان را کشتن، کاری دادورانه (=قانونی) می باشد.
 دور <راندن پلیدی>* و آن را از جان <مردمان>* فوافکندن و از چیز پاک و هر آنچه که از آن <مزدبیاان است.....>* دور نگه داشتن <.....>* <به ویژه، لاشه ی پلیدی مردم بد>* — آیین (؟) و دیوپرستان و درندگان را در دخمه ای آنهم در جایی بیابانی به دار آویزان کنند تا پوسیده شود (؟).
 سزاوار نیست که آن <لاشه>* در سَرای (؟) و کنار تن و جان پاکان و چیزهای پاک <نهاده شود>* [[(؟)

— یادداشت‌ها —

۱- در ترجمه‌ی این روایت (= کرده‌ی چهارم)، پاسخ هیرید را درون دو قلاب [[]] نهاده‌ایم. بیشتر احتمال می‌دهیم که در بخش پاسخ، با پاسخ پرسش دیگری از روایتی دیگر روبه‌رو هستیم. شاید، بخش پاسخ، پارافروشته‌ای کاسته و ناقص از یکی از دو پرسش‌ها و پاسخ‌های روایت‌های از دست‌رفته‌ی آغازین همین کتاب سوم دین کرد باشد. پرسش این روایت، ایراد و خُرده‌گیری یک آشموغ به کهن‌آیین «زهر سادن» است. چنین می‌نماید که بخار بردن زهر، در مراسم، در چشم آن آشموغ بهانه‌جو، چیزی جز تلافی کردن خوراکی‌های نیاز مردمان و گوسپندان نبوده است؛ و نیز آن آشموغ بهانه‌جو، کهن‌آیین زهرگساری را با سفارش بازسایان در باب صرفه‌جویی خوراک متناقض می‌دانسته است.

پاسخی که در پی می‌آید، به گمان ما، هماهنگی و پیوند خیزدورانه و منطقی‌ای با پرسش ندارد. اما اگر احتمالی ناهم‌ساز نوین رونیس‌کنندگان، و ناهماهنگی پرسش و پاسخ را نپذیریم، باید بگوییم که هیرید، هنگام پاسخ به پرسش بالا نگرش زیر را در دل داشته است:

«درست است که برون‌نما و ظاهر زهر، هدر دادن خوراک نیاز مردم و گوسپند است ولی، نهاد مغز و باطن آن دور راندن و بازداشتن آزارها و رطم و زبانه‌ها دشمنان زمینی مزداییان است.»

پاسخی که ما (= گزارش‌گیر کنونی) کم‌تر احتمال آن را می‌دهیم. در عوض، در کرده‌ی یکم، سه بند پایانی آن روایت، می‌توانند بخشی از پاسخ پرسش این روایت (= کرده‌ی چهارم) باشد. سه بند پایانی کرده‌ی یکم را درون دو قلاب نهاده‌ایم.



کرده‌ی پنجم پرسش هفتم

هرزگی

آشموغي ديگر پرسيد:

از آنجایی که، «سرکوب (wānīdan) آز و شهوت > و خشم > * و رشک و دیگر گناه‌گرویی‌ها و سرکوب دروغ»، برترین اندرز دین بهی است، > پس، درمان > * گناه‌گرویی مردمان، به گونه‌ای گسترده، > بر < * اشتراکی (= paywandišn) ثروت و زن (= زن و خواسته‌انبازی)، و مجاز دانستن قانونی زن در اشتراک همگان > می‌باشد > *؛ که از راه آن (= زن و خواسته‌انبازی)، آز و شهوت و رشک و ننگ و نیز بسی > بدی‌های < * دیگر — > که همه < * برخاسته از گناه‌گرویی مردم است — شکست خواهند خورد و قوای زدارمینو > تباهی خواهد پذیرفت < *.

چونان ما (= آشموغان)، که از راه پیوند با دستورهای «کتاب آموزه‌ها»^(۱) زرتشت^(۲) > به این درمان رسیده‌ایم؛ از این روی < *، چرا > شما مزداییان راهکارهای ما را نکوهش می‌کنید؟ < *.

پاسخ

همانا اشتراکی > ادعایی < * شما در باب زن و دارایی، > که آن را < * برگرفته از آموزه‌های زرتشت > نامی می‌دانید < * و نیز جارچینی که در فسا^(۳) > مردم را به این مسلک < * فرامی‌خوانند، یکسره > تجویزاتی < * فریبکارانه است > که رهنمود خود را < * از کتاب آموزه‌های > آشموغان می‌گیرد؛ و خود این آموزه‌ها بنیادشده < * بر آز و شهوت و رشک و ننگ همگانی است؛ که تنها هرزه > گرویی < * را مجاز می‌شمارد؛ > و پی‌آمدش چیرگی < * آشوب در جهان و > رواج < * کاهلی در > کار و < * آسانی مردم > خواهد بود < *؛ و به‌کناری نهادن (= abāz...kardan) و سست کردن پیمان‌نامه‌ها (= nibišt) (pašt; V: *nibišt) و برنهادن استوار (= kardag čiš) می‌باشد، — که این‌ها (= پیمان‌نامه‌ها؟) برخاسته از > آموزه‌ها < * و خواست کارهای > بخردانه بوده < * است < *؛ و > کژاندزهای شما < * گیهان را به سوی ویرانی بردن است؛ که به سبب درهم-و-برهمی نژادی (= abaydāg paywandiḥ) تکتک مردم > جهان < * — که برآمد ز ناشویی مختلط است — تباهی و درهم-و-برهمی > نژاد نژادگان به دست ناپیدا تخمگان خواهد بود < *؛ و همکاری‌ها > مردم سر به گسست < * و ناکارآمدی می‌گذارد؛

و آشفته کاری > بهره‌ی * تک‌تک مردم > خواهد شد *؛ و > اِهمال و نابودی * به دارایی‌های ویژگان می‌رسد. شاهک‌نشینی (= kardag xwadāyih / ملوک‌الطوایفی) و جایگاه‌های طبقاتی مردم برخواهدافتاد (= agārēnīdan)؛ > و پی‌آمد این قواده‌سالاری * > ویرانگری جهان و رو به کاستی‌گذاری دارایی کسان > نژاده و سزاوار سروری * خواهد بود؛ و > این رو به کاستی‌گذاری * دامنگیر دارایی‌های همه می‌شود؛ دادوری (= عدالت / دادسالاری) از میان خواهد رفت؛ و در یک چنین شگفت‌ترین زمانه‌ی دیوپرستی، بالندگی دروج و به هرز رفتن دام > و دهش اورمزدی * خواهد بود؛ و آفتی که از > هرز رفتن دام و دهش * سرایت خواهد کرد — که نیز زمینه را برای چیرگی * انیران به کشور ایران فراهم می‌کند — فرارسیدن > ریمنی و تباهی * است؛ و با آشوب و تباهی‌ای که بر سر > دام و دهش * اورمزدی خواهد آمد، > تازش * نیروی پتیارگی بر > آفریده‌های * جهان آفرین است؛ > که پی‌آمدش * واپس راندن دام و دهش اورمزدی خواهد بود؛ که این برابر خواست زداژمینو است.

و از خوی آشموغان یکی این است که، بسی گونه‌گون > بدی * و زهر را فریبکارانه > در پیکر سخنانی زیبا * بر دام > و دهش اورمزدی * و بر گیهان بریزند؛ و از این راه، جهان نیکوگوهر (ahlāy / پارساگوهر) را بیمار و نابود کند.

یادداشت‌ها

- ۱- سخنواره‌ی «کتاب آموزه‌ها» را برابر čāštag kardag آورده‌ایم، که به گمان ما، سخن‌گوشه به کتاب آموزه‌های آن زرتشت نامی دارد که این گروه از آشموغان خود را منتسب به وی می‌دانسته‌اند. در کرده‌ی ۲۰۱ از کتاب سوم دین کرد — چاپ مدن برابر 219.8 — دوباره با سخنواره‌ی 'ahlomōyān čāštag kardag' رو-به-رو می‌شویم (م).
- ۲- سزوانگشت سخن آشموغ پرسشگر رو سوی کدام زرتشت دارد؟ چنین می‌نماید «زرتشت» نامی در فسا(?) آوازده این آموزه بوده است. این پرسش، اندیشه و دانست ماریان‌موله و دومناس را نیز سوی خود کشیده است (م).



کرده‌ی ششم

هشتمین پرسش

آشموغي ديگر پرسيد: از آنجایی که، > برترین * اندرز > دین بهی > «دادگستري فرآراسته و آلوده نشدن به گناه» است، در کارزار دستگاه پادشاهی شما با > انیران و نیز بسی دیگر از مردمان تبخو >، > دست به گناه نیالودن > ناشدنی است؛ > و این کارزار در راه دین *، نه، > با دست نیالودن به گناه > و نه با > انجام دادوری فرآراسته > شدنی است؛ از این روی این دو (۱) کار، درگیر * ناسازگاری > بنیادین * اند؛ چرا > برای رواج دین پیکار می‌کنید؟ *

تصريف داوری فرآراسته همانا رواج سردو و اس افکندن زبان

پاسخ

برداختن (andar kār) > دستگاه پادشاهی و * دادوری ما به کارزار با انیران و بسیاری دیگر از > تبخویان *، به پیروی از دستور دین مزدایی است.

> این درست است که * > دادوری فرآراسته > و > آلوده نشدن به گناه > * برترین اندرز دین بهی است، ولی سامان (= تعریف = شناسه = sāmān) > دادوری فرآراسته > و > آلوده نشدن به گناه >، همانا رواج * سود و واپس افکندن زیان است؛ ولی اندر > زمانه‌ی * آلوده > با تازش اهریمن *، رواج > زیان * و واپس افکندن سود > دیده می‌شود *.

چونان سود فراگیر > برای آشموغان، که پی‌آمدش * زیان برای سپاه دین و نیز پس افکندن سود > می‌باشد *؛ آنهم رواج سود فراگیر اندر گیهان، که پی‌آمدش * رواج و ساماندهی آفریدگان و > رفتن در راهی ست که پایانش * پیوند یافتن با سرمئول مقصود (= frašagird) است، که همان آیین نیکوی پیشینیان است | تازه‌ان = refresh

> ولی اگر ناتوانی و ایستایی (= a-rawāgih) بر آفریدگان > چیره شود، پی‌آمدش * دور شدن از فرشگورد (= سرمئونه‌ی جهان فرساخته) می‌باشد، و این بدترین آیین، > همان آیین * آشموغي است.

و > اگر این‌گونه نهاده شود * که، انجام > دادگستري فرآراسته > تنها و تنها بر (pad-ēwāz)

فرشگورد = کارکردن - توانی - یاری - پیرست - یکا یو و جلوسن

رواج زیان و واپس افکندن سود <در گیتی> * بیانجامد، این کار چنان باشد که انگار در فراروندی و زش باد تازنده <ی جانبخش> * برای پابندگی و رستگاری (= srāyišn bōzišn) همگانی، < دیده شود که درست، بازگونی آن، جهان> * از بوی گندی که <نهفته> * در وزش باد است، راه به <چیزی> * ناسازگار <با فلاح و رستگاری> * بزد.

بساکسی دوراز گناه (= معصوم / a-wināh) باشد ولی <ناخواسته> * انگیزاننده ی (= سبب) رنج <دیگران> * شود (bēšīdār)؛ چونان، گنه ناکردگی جهان آفرین، که از بهر سود همگانی آفرینش و نیز از بهر گسترش داد، آفریدگان راه به یوبه ی <همرزمی> * در نبرد <گیهانی> * یا <دروج، آفریده است. و اینان (= آفریدگان) در این نبرد <گیهانی، در گیر> * بسی درد و رنج و مرگ و نیز تبه خوئی ها می شوند. * وارونای کردی های و زرتشتی های

* و نیز شیوه ی آشموغان <در ستیز با سودمندی> * بر دو گونه است: یکی، از راه بزرگنمایی کم ترین زیانی که در کارش سودمند است و لاپوشانی <حتی> * کم ترین [یابنیز: بیش ترین] سودی که در کارش سودمند است؛ تا با وارونه نمایی در <چشم> * ناآگاهان، آنچه را که کارش سودمند است ناکارآمد جلوه دهد. یکی دیگر، از راه بزرگنمایی (= rawāgēnīdan) کم ترین سود کارش زیان آور و لاپوشانی (= pādīrānīh) <حتی> * کوچک ترین زیان کارش زیان آور به گونه ای گمراهانه در <چشم> * ناآگاهان می باشد؛ تا آنچه را که زیانکاری بزرگ است رواج دهند.

یادداشت‌ها

۱- «دو کار» را به نمایندگی از «دادوری فراراسته» و «آلوده نشدن به گناه» به ترجمه افزوده ایم؛ ایراد آن آشموغ این است که: شما مزداتیان از یک سو دم از عدالت و آلوده نشدن به گناه، در جایگاه فراترین اندر زهای دین می زنید، و از سوی دیگر، برای انجام اساسی ترین تجویزات و فرمایش های دین، با جدا کیشان وارد در جهادی می شوید که لازمه ی آن جهاد، زیر پانهادن قوانین عادلانه است و در این راه مرتکب گناه هم می شوید؛ این ناسازگاری بنیادین را در گفتار و کردار چگونه درست نمایی (= توجیه) می کنید؟

کرده ی هفتم
نهمین پرسش

آشموغي ديگر پرسيد:

از آنجایی که، بخش هایی از «مُنْتَرها» از گفتارِ زرتشت < *، بخش هایی، از گفتارِ فَرَشوشتر (۱) و جاماشپ، بخش هایی از گفتارِ وَهْمَن و <دیگر> * ستودگان (= ایزدان)، و بخش هایی از گفتارِ آن کسانی است که آن کسان پیش از زرتشت و نیز پس از «سین» < مقدس بوده اند > *، آشکار است [یا نیز: <در دین این گونه > * آشکار است] همه <ی بخش ها را نشاید > * «گفت اورمزدی» به زرتشت دانست؛ <از این روی > * ما تنها آنچه را که به آن «سروده های گاهانی» گفته ایم، «گفت اورمزدی» به زرتشت می انگاریم؛ و دیگر <بخش > * ها را زرتشت و شاگردانش، خود از <زرف اندیشی > * در گیهان استنباط (= دریافت) کرده اند. و آن سخنان <چُدا از گاهان > * بساکه از راه انگاردن (۲) بدست آمده است که در آن تحریف (= waštāgīh) نیز راه یافته باشد؛ <در این باره > * چه می گوید؟

پاسخ

همانا دیگر مُنْتَرهای چُدا از «گاهان»، اگر از «گاهان» و از «کلام آفریننده» (yaφā ahū wairyō) بردر یافته شده باشند، <حکم > * این مُنْتَری جدا از «گاهان» برابر است با آن گواهان برترین: آن سخنان همه گواه — که در سرشت برترین گواهان اند — را اورمزد با نیروی آگاهی هژویسپی (= مطلق) استنباط کرده است (brēhēnīdan)؛ و نمی تواند دریافته ی دانش <اندک > * مردمان باشد؛ و نیز مردمان را نشاید که به کوچک ترین بخش آن رسند.

در میان بسیاری از سروده ها و گفتارهای مُنْتَر، نشاید همه ی سرودها را «از اورمزد به زرتشت» دانست؛ بلکه گفتارهایی در میان آنهاست که از راه آهنگی سخن (= ēwāz) آشکارا <درمی یابیم که > * «گفت اورمزدی» اند.

درباره ی این مُنْتَرها، همچون گفته های فرازین آشوزرتشت و دیگر نیکان، و یا گفته های بدان، و یا حتی نیز از آن دیوان تا برسد به <درایش > * زداژمینو، <همه و همه > * اندر پیدا است <که > * از «گفت اورمزدی» <چُدا گوهری دارند > *.

درایش های زداژمینو و دیوان، <روی هم رفته > * «گفتارهای دیوی»، آشکارا از «مُنْتَرها» و

«داد دیوستیزی»^(۳) جدا > گوهری دارند > *

«مَنترهای اورمزد به زرتشت» و این همه سروده‌هایی که > درمیانه > * هست، و همهی آنچه که «گفتِ اورمزدی» به زرتشت است، «سرودها» > خود > * خستو به > گوهرِ خود > * اند^(۴) و > با خویش > * ناسازگار نیستند؛ چونان > سروده‌های > * «گاهانی» که شما نیز به یکسره (pad-hamāg) «گفتِ اورمزدی» به زرتشت می‌دانید، و بخشی از آن برابر آهنگ سخن زرتشت، و بخشی از آن برابر آهنگ سخن اَمشاسپندان، و بخشی از آن برابر آهنگ سخن گوسوژون و بخشی از آن > برابر > * آهنگ سخن دیگر ستودگان > میتوی > * فراگفته شده است؛ > از این روی > * همهی آنچه که «گفتِ اورمزدی» است > ولی از راه‌های گوناگون > * به زرتشت رسیده‌اند > در گوهرِ خود > * ناهمداستان نیستند.

✠ ولی از آنجایی که خوری اشموغان، > نشان‌پذیرفته > * از خویشتن شهوت‌نگرانه‌ی آنان است، نگرشی آکومنانه [بیانیز: آکومن‌آلود] درباره‌ی کلام آفریننده و > دیگر > * کلام‌های خوب > خدایی > * دارند.

یادداشت‌ها

۱- سنجید با «فرشادشور» در «حکمة‌الاشراق» سهروردی:

و بنا بر این، قواعد و ظوابطِ اشراق، در باب نور و ظلمت، که راه و روش حکماء و دانایان سرزمین پارس است، به مانند «جاماسف» و «فرشادشور» و «بوذرجمهر» و کسانی که پیش از ایشان بودند، به رمز نهاده شده است. و این قاعده (=یعنی قاعده‌ی نور و ظلمت، که اساس حکمتِ اشراق است) [حکمة‌الاشراق، ص ۱۹، برابر ترجمه‌ی دکتر سجادی].

۲- [نگاردن: تصور و گمان درست یا نادرست.

۳- چنین می‌نماید که، رساله‌ها و نوشتارهایی دربرگیرنده‌ی سروده‌ها و نغمه‌هایی از جُداکیشان و اشموغان که ادعا و فراگفتِ «گفتارِ اورمزدی» نیز پُشتوان آن‌ها بوده است در میان مردم رواج داشته است، و نویسنده، سخن گوشه به آن رساله‌ها دارد که استدلال می‌کند: «هم، گوهر و هم سیمای یک نغمه‌ی الهی از گوهر و سیمای یک نغمه‌ی دیوی جُداسانی و جُداگوهری دارد.

۴- چنین می‌نماید نگرسته‌ی نویسنده این است که: گوهر و ذاتِ یک سرود دینی، نشان می‌دهد که «گفتِ اورمزدی» است، یا از آن مردی سپند (=مقدس) یا از آن دیوپرستان است.



کرده‌ی هشتم

دَهْمین پرسش

اشموغ پرسید که:

چرا سوزاندن هیزم تر را بر آتش گناه می‌دانید؟

> کاری که > * در ذاتِ خود > گناه > * نمی‌باشد.

پاسخ

به درستی (hād) که ما نهادن (burdan) هیزم تر را بر آتش گناه > می‌دانیم، زیرا که از نهادن > * خلاف داد- > و-آیین > * آن هیزم تر بر آتش، رنجی بر آن درمی‌رسد که > پس آمدش > * خشک‌کنندگی آتش می‌باشد؛ و > از آن روی این را گناه > * می‌گوییم که > پایانش > * فروکش (؟) > زبانه‌ی > * آتش از آن تری > خواهد بود > * (۱).
✠ و از خوری اشموغان > یکی هم > * این است که خُرده‌گیری‌های بی‌سودی را بر زبان می‌رانند.

یادداشت‌ها

۱- خواننده‌ی نکته‌بین و ژرف‌کاو، خود می‌تواند به ناسازگاری بنیادین و ناهمداستانی این روایت، با کرده‌ی دَهْم ارداویراف‌نامه پی‌بَرَد: آنجا که ایزدآذر به پیشواز ارداویراف می‌رود و زیر نام «دارنده‌ی هیزم تر» او را می‌ستاید، از بهر آنکه در زندگی زمینی، آنهمه هیزم‌تر بر آتش نهاده است.



کرده‌ی نهم

یازدهمین پرسش

آشموغ پرسید که:

چرا <شما مزدائیان> * می‌گویید: «می <خوارگی> * بی اندازه گناه است؟ در جایی که، <خیزد می زده> *، می <خوارگی> به اندازه را برنتابد. (۱)

پاسخ

همانا ما می خوارگی بی اندازه را گناه می دانیم، و <اندازه نوشیدن می را> (۲) شایسته. همچنان که دین می فرماید: آن که «می» به اندازه (۳) نوشد، همانند کسی باشد که «خرداد شور» (۴) خورده باشد؛ این است آنچه که می فرمایدش «گاهان»، بی آن که ستایش (۵) یا نکوهشی <در باره می خوارگی بتوان در گاهان> * یافت. * و از خوی <بید> * آشموغان <یکی هم این است> * که با ترفندهای بد، سخنان کسان را وارونه نمایش می دهند و <در آن، تنها> * نظر به عیب (۳) کنند (āhōg abar-xwāstan).

یادداشت‌ها

- ۱- سخنواره‌ای، همانند این فراگفت آشنای فقیهان در مدمت می: «کمش زیاد می طلبد».
- ۲- دادستان دینیک، کرده‌ی ۵۱ ام، پرسش ۵۰ ام، به پوسمان می خوارگی به اندازه و نیز مرزبندی پیش بایست‌هایی پرداخته است که به پیروی از آن‌ها، به چه کسانی و به چه اندازه‌ای می توان «می» خوردند، و بر چه کسانی می خوارگی روا نیست؛ و بویژه به آزمودن تک تک مردم در می خوارگی و گنجایش آنان انگشت سخن نهاده است، نگاه کنید به: Fol.170.8 Fol.171.3، ک ۳۵، دادستان -

۳- بسنجید با سخن حافظ:

که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند، کمال صدق محبت بین، نه نقص گناه



کرده‌ی دهم

دوازدهمین پرسش

<آشموغی دیگر> * پرسید که:

* چرا شما <مزدائیان> * این همه در زیر لب خوانی دراز آهنگ «مئژها» و «گفتارهای اورمزدی» می‌کشید؟ *
با آنکه پی آمد (= rasišnīg...ō) زمزمه‌ی <دراز آهنگ> * آن سخنان، واپس افکندن خوشکاری‌ها <ی روزانه‌ی زندگی> * می‌باشد؛ و چرا <می‌گویید> * به یوبه‌ی رستگاری روان، تنها بسنده است که «گفت اورمزدی» را در قالب ابیات مئژهای گاهانی <زمزمه کنیم> *؟ (۱)

پاسخ

همانا این همه زمزمه‌ی <آهنگین و واج آراسته‌ی> * مئژها از سوی ما، آیینی اورمزدی است؛ گفتارهایی به اندازه آند که با خود رستگاری مینوی روان را به همراه دارند؛ و نیز فرمان‌هایی را برای فرهیختگی در گیتی با خود همراه دارند؛ راهنمایی‌هایی (ābzār) در باره‌ی دادارشناسی و راهنمایی‌هایی برای کردار همتراز خواست اورمزد آند؛ شناخت‌نشان ایزدان و دیوان مینوی را در خود <نهفته دارند> *؛ شیوه‌ی ستایش و سپاس گویی (=تسبیح) یزدان، و شیوه‌ی نستودن دیوان و به رنج درافکندن آنان را، دانش «دادیگ» و «هاذگ مائسریگ» و «گاهانی» را، و <نیز راهنمای> * کنش همتراز با «دادیگ» و «هاذگ مائسریگ» و «گاهانی» را اندر خود <نهفته دارند> *؛ شیوه‌ی پیشبرد کارهای زمانه را، و نیز شناخت‌نشان‌های رای و -رویش شهریاری و فرماندهی و دادگستری را در هر زمان <با خود همراه دارند>؛ و نیز شیوه‌ی <پیوستن دام و دهش را> <به فرشگرد> *، و شیوه‌ی سرکوب دروج و چگونه زدودن دروج را از دام و دهش <اندر خود نهفته دارند> *؛ شیوه‌ی درمان <تن و جان> * آفریدگان را، و شیوه‌ی ساماندهی و نیز فراهم آوردن زمینه‌ی بالندگی (۲) آفریدگان را <با خود همراه دارند> *
چه بسیار از مردمان گیتی از راه <زمزمه‌ی آهنگین و واج آراسته‌ی سخن خداوند> * فرهیخته

و آگاه شده‌اند و خواهند شد [یا نیز: و <این همه از >* آگاهی‌ها <ی دین بر می‌آید >*].
 نیز به همین گونه، هر زمان که، آشموغان، از بهر نیرو با دین دررسند، از راه فرهیزش و دانش <
 بدست آمده از زمزمه‌ی سخن خداوند >* و نیز به کمک راهکارهای نشان‌داده شده در سخنان ایزدی،
 آشموغان یکسره سرفکنده و شکست خورده و رانده خواهند شد، و گزند آنان از دین و شهریارى و
 گیهان بازداشته خواهد شد؛ <و این همه >*، چاره‌هایی‌اند <که از زمزمه‌ی آهنگین و واج آراسته‌ی
 سخن خداوند >* بدست می‌آیند.

یادداشت‌ها

۱- چنين می‌نماید که مزدانیان در درازنای روز، زمان بسیاری را به زمزمه و زیر لب خوانی فرآراسته و آهنگین «گاهان» می‌گذرانیده‌اند، و این، در چشم آن آشموغ بهانه‌جو چیزی جز تلف کردن وقت و هدر رفتن زمان خویشکاری و معوق ماندن کارهای روزانه نبوده‌است.



کرده‌ی یازدهم

پرسش‌های شانزده گانه‌ی دین آموز

نخستین پرسش:

* از آنجایی که، هر کس به یوبه‌ی <بدست آوردن >* گرفته <در زندگی زمینی >* گاهان بشراید،
 <با این شرایش >* به نیروی پایدار گرفته‌ها دست می‌یابد، و از قوای نیک مینوی بهره‌ور می‌شود؛
 و به نیکو‌دهش‌های (hu-dahišnān / نیتم) آن جایگاه پاک فرازین خواهد رسید؛ و این همه <در
 دین >* آشکار است؛ چگونه ممکن است که ارتداد به دین بهی و دیگر گناهان <سزاوار >*
 مرگ‌آرزان، به از میان رفتن آن گرفته‌ها <ی پایدار >* و آن قوا <ی نیک مینوی بدست آمده >* و
 <ترسیدن به >* آن جایگاه < پاک فرازین >* بیانجامد؟
 در این باره چه می‌گویید؟

پاسخ

همانا گرفته‌ی انجام شده که به آن نیرو <ی پایدار >* دست یافته باشد، نیست نشود؛ بلکه
 نیست‌شوندگی گرفته‌ها <پس >* از ارتداد به دین بهی و <انجام >* دیگر گناهان سزاوار مرگ‌آرزان
 <خواهد بود >*؛ و پسینی تا تن پسین است (؟؟)؛ که خود برخاسته از پس‌زدن پاداش گرفته‌ها
 می‌باشد؛ و این، <به معنای >* از میان رفتن گرفته‌های انجام گرفته هنگام <باورداشت به >* دین
 بهی نخواهد بود.

چونان که وقت یزش، <بی‌تی >* از یسناها فراموش شود، (yasn ī appār)، این <به
 معنای >* بی‌ارزش شدن <تمام >* یسنا <ی خوانده شده >* نیست، بلکه، <به معنای >*
 بی‌ارزش شدن همان بن‌دی از یسنا ست. <که به کوی خوانده شده‌است >*.



کرده‌ی دوازدهم

پرسش دوم

<دین آموز> * پرسید:

از آنجایی که آشکاری و حی اورمزدی <نخست> * به مَشئی و مَشیانه بوده است — و این <در دین> * پیدا است — چرایی این گفته که، «نخستین همپرسگی <اورمزد> * با <جم> (۱) بوده است» در چي ست؟
<در جایی که می‌دانیم، جم> * پس از مَشئی و مَشیانه و آنهم با چند پیوند به آنان می‌رسد.

پاسخ

* به درستی این <در دین> * پیدا است که همپرسگی <اورمزد> * با جم نخستینگی دارد. از آنجایی که مَشئی زادگان، که در زبان شهز <نشینان> * «مردمیان» نامیده * می‌شوند، پس از مَشئی و مَشیانه با وحی و رهنمودهای اورمزد در ناسازگاری افتادند، <سخن نخستین> * اورمزد به مَشئی و مَشیانه بود نه <همراه با پاسخی از> * مَشئی و مَشیانه؛ بلکه تنها <یکسویه با> * مَشئی و مَشیانه بود.
که مَشئی زادگان و مَشیانه زادگان و جم نیز از پیوند ایشان (= مَشئی و مَشیانه) بودند. و چرایی اش این است: از آنجایی که همپرسگی دست کم <گفت-و-گویی> * میان دو <کس است> *، که خود استوار بر گفت-و-پاسخ <دو سویه میان آن دو ست> *؛ آنچه که از اورمزد روی سوي مَشئی و مَشیانه بود، یک گفت <یکسویه> * و یک رهنمود بود، و نه <از گونه‌ی> * همپرسگی گفتاری و پاسخی؛ از این روی است که ما <می‌گوییم> * : نخستین <همپرسگی استوار بر گفت-و-پاسخ دو سویه> * با جم بوده است؛ <و این در دین> * پیدا است. X

یادداشت‌ها

۱- برای این معنی که نخستین همپرسگی با جم بوده است نیز نگاه کنید به: وندیداد، فرگرد دوم، بندهای یک و دو.



کرده‌ی سیزدهم

پرسش سوم

<دین آموز> * پرسید که:

نظر به اینکه گفته شده است زمانی که «گوشودا» یَزِش کرده شد، خوردن هر <گونه> * خوراکی رواست؛ جز از این، (۱) هر آن <خوردنی‌ای> * (= ān.....ā) خوردن آن رواست که <جدا جدا> * یَزِش شود؛ و آب <نیز> * باید یَزِش شود، آنگاه نوشیدن آب رواست؛ (۲) چرا؟

پاسخ

همانا زمان <یشتن> * «گوشودا»، این گیاه و آب نیست که یَزِش می‌شود؛ بلکه اگر «گوشودا» را یَزِش کنیم (= من موبد)، آنگاه است که گیاه و آب نیز یَزِش کرده می‌شوند؛ جز از این (= بجز از یشتن گوشودا)، ارج یَزِش کننده است که هر خوراک و نوشاک را <جدا جدا> * زمان <کار بست آیین> * «درون» یَزِش می‌کند.
«درون» شدن مواد گیاهینه، <نیازمند> * فراروند <خاصی> * در ساخته شدن <آن مواد گیاهینه است> *؛ و به انگیزه‌ی «درون» بودگی آش سرور (rad) بر همه‌ی فرآورده‌های گیاهی است. از بهر <بودن> * آب در گیاه، هر گیاه و هر فرآورده‌ی گیاهی و نیز <خود> * آب یَزِش می‌شوند؛ جز از این، ارج یَزِش کننده برای خوردن گیاه و فرآورده‌ی گیاهی و نیز نوشیدن آب <هنگام کار بست آیین «درون» بسنده است> *.
و زمانی که <موبد> * نه یک «درون» را، بلکه یک فرآورده‌ی گیاهی دیگر را یَزِش می‌کند، چه اگر <فرآورده> *، گیاهی یا آبی باشد آن نیز در فراروند یَزِش نهاده می‌شود <و خوردن آن نیز رواست> *؛ افزون بر این، ارج یَزِش کننده برای خوردن آن گیاه و نوشیدن آن آب <بسنده است> *؛ ولی اگر تنها آب <و نه فرآورده‌ی آبی> * یَزِش کرده شود، تنها آب است که در فرآیند یشتن بر نهاده شده است؛ و ارج یَزِش کننده، به تنهایی برای نوشیدن آب <هنگام کار بست آیین «درون»> * بسنده نیست.

یادداشت‌ها

۱- یعنی: در غیر مراسم و آیین گذاری گوشودا.

۲- چنین می‌نماید نگریسته‌ی پرسشگر از این پرسش این است: «اگر مرایم یشتن گوشودا انجام شود، تمام خوراکی‌ها می‌توانند خورده شوند؛ و بی‌از آن یشتن، هر چه جداجدا تقدیس شود، چه خوردنی و چه نوشیدنی، می‌تواند خورده و نوشیده شود: چرایی آن در چي ست؟»



کرده‌ی چهاردهم

پرسش چهارم

<دین آموز> * پرسید:

چگونه است که گفته می‌شود: از <راه> * توبه هیچ راهی به دوزخ نمی‌رسد؟

پاسخ

همانا راهی که به دوزخ <می‌رسد> * به سبب ریمنی روان است.

برای جدایی از گناه و ز بهر <رسیدن به> * پاکی، و ز بهر درمان <روان آلوده به> * گناه، می‌باید اندر کار زمزمه‌ی <منتزهای> دین بهی شد.

آن کس که دستور <راه> * اش، آگاهی‌های روان پزشکی <دین آموزته> * باشد، <رهنمودهای او> * برایش از هر دارو و هر گونه آگاهی‌ای که در پیشه‌ی روان پزشکی و پیشه‌ی تن پزشکی برای هر بیماری‌ای <تجویز می‌شود> *، جانبخش تر (waxšigtar) است.

این روان ریمن و آلوده به گناه، زمانی که در اندیشه به پشیمانی می‌رسد، و نیز زمانی که خواهان بخشش زبانی است، از گناه توبه کرده‌است؛ ولی به کردار، می‌باید همسنگی (=مطابق / az) دستوری دین بهی، و فرمایش روان پزشکی پیرو دستور دین بهی باشد؛ آنگاه است که <از گناه> * جدا کرده می‌شود، و روان <خود> * را از گناه و ریمنی و آلودگی پاکیزه می‌گرداند؛ و آنگاه است که راه دوزخ بسته می‌شود؛ چونان بیمارتن، <که آن> * بیماری تن برای پزشک و درمانگر در کار نمودن و دادن راه درمان به او ننهفته (=مکشوف) است؛ <که تنها با رهنمود او> * تن از بیماری درمان می‌شود و روی سوی درستی می‌کند. (۱)

یادداشت‌ها

۱- چنین می‌نماید که نگریسته‌ی نویسنده این گونه باشد:

همچنان که در کار درمان تن، تنها بسنده نیست که ریشه‌ی بیماری و نیز موضوع بیماری کشف شود، بلکه می‌باید پزشک و درمانگر در کار و کردار نیز راه درمان را بنمایاند و داروی درمانبخش و کارا تجویز کند، به همین گونه در موضوع پشیمانی از گناه تنها توبه‌ی زبانی و قلبی بسنده نیست و می‌باید توبه‌کننده برابر دستوری دین بهی در کردار نیز روان را از گناه و ریمنی و آلودگی پاک گرداند.



کرده‌ی پانزدهم

پرسش پنجم

«دین آموز» * پرسید که:

از «میان» * کردهای مردمی، کدام برای «آبادانی» * گیهان سودمندتر است؟

کدام برای یزدان خوشنودکننده‌تر است؟

کدام برای دیوان رنج‌آورتر است؟

و کدام «کردار» * سرآمد دیگر «کردار» * ها است؟

پاسخ

همانا از «میان» کردهای مردمی سودمندتر اندر گیهان، «گسترش» * داد-و-آیین نژادگی (= ērīh) به دست آن کس است که خود نیکو شهریار و کشورسالار است: «زیرا» استواری فرمان

و سامان‌دهی گیهان «از او است» *.

و خوشنودکننده‌ترین «کارها» * برای یزدان، باور استوار به دین مزدایی است: زیرا کرفه‌های

آفریدگان را پاس می‌دارد.

«و رنج‌آورترین کردار مردمان بر دیوان، خویوده و وزیدن است؛ زیرا که، پُرسپاهی مردمان را

فرامی‌آورد» *.

و سرآمدترین «کردارهای مردمان» *، بکارگیری راژمندانه‌ی خیزد در کارها بر مردم سزاوار

بکارگیری خیزد است: که، خیزد، جرثومه‌ی هر پارسایی است.



کرده‌ی شانزدهم

پرسش ششم

<دین آموز پرسید که: *

کسی که بهدین است و از فتوهای پیشینیان یا دین دستوران <زمانه *، هیچ فتوایی را نتوانسته است بپذیرد، زمان در رسیدن کاری و یا <زمان نیاز به حکمی * دیوانی، در میان فتوهای ناسازگار <آموزگاران * پیشین و دستور مردان دین بهی، می باید فتوای کدام دستور را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند؟

پاسخ

همانا یک چنین بهدینی می باید فتوای آن کس را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند، که در زمانه‌ی خود مجتهد اعلم بهدینان است؛^(۱) و نیز می شاید بر <فتوای * دیگر دینمردان که با آن مجتهد اعلم درک یگانه دارند (ham bōy / هم استدراک)^(۲) > رفتار کند؛ و اگر چنین مجتهدی پیدا نشود، با منشی فراراسته‌ی <خدادادی بهره مند از * > بهدینی، <فتوای * آن یک از > دین یاران * پیشین و کهن دین دارن، که در زمانه‌ی خود مجتهد اعلم بوده اند، را از بُن جان (= axwīg) گوش کند و بپذیرد و رفتار کند؛ بی آنکه با چشم خواری به فتوای <ناسازگار > دیگر دینداران کهن و دین دستوران نظر افکند. و خوب تر (= آخوُطُ / xūb) آن است که بر همین شیوه، امور <روزانه و نیازهای دیوانی * > را به استواری سامان دهد.

یادداشت‌ها

- ۱- این عبارت و عبارت پس از آن را بدین گونه نیز می توان ترجمه کرد:..... می باید فتوای آن دینمرد و دین دستوری را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند، که در زمانه‌ی خود مجتهد اعلم بهدینان است و دیگر دینمردان <به انگیزه‌ی مقام شامخ او * > با فتوای وی همدستان اند [یعنی دیگر دینمردان به احترام او از ارائه‌ی هر گونه فتوایی در مسائل دینی و مردمی خودداری می کنند].
- ۲- درک را برابر bōy آورده ایم و از این واژه، معنای دین دانشناسانه‌ی (= فقهی) «استدراک» و «استنباط» را می فهمیم.



کرده‌ی هفدهم

پرسش هفتم

<دین آموز * پرسید که:

چرا دیندار از دین، شهریار از شهریاری و دانا از دانایی مهتر است؟

پاسخ

چرایی مهتری دیندار از <خود * دین، > در < یک > سخن خلاصه می شود: <رواج دین، نهاده بر دانایی دیندار است. >
و <به همین گونه چرایی * مهتری شهریار بر شهریاری > نیز در این < یک > سخن است: ماندگاری کشور، نهاده بر کاردانی شهریار است.
و بر همین پایه، چرایی مهتری دانا بر دانایی، استوار بر این یک سخن است: * ساماندهی دانایی، نهاده بر <خردورزی * دانا ست؛ چه آنکه، دانایی، چونان هر گوهر بنیادین^(۱) دیگر، می شاید که در خویشتن خویش (pad-xwadih) سامانمند باشد؛ <بویژه * > از بهر بایستمندی دانایی برای هرگونه سود <گیتی * >؛ و نیز بایستمندی سود <گیتی * > برای هر از آن خویش کردنی‌ای.

یادداشت‌ها

- ۱- «گوهر بنیادین» را برابر azīsh آورده ایم؛ نویسندگان دین کرد، همیشه، از چهار گوهر بنیادین به نام های ۱. داداژورمزد، ۲. زمان تا کرانمند، ۳. بخت و ۴. دانایی نام میبرند.



کرده‌ی هیجدهم

پرسش هشتم

<دین آموز> * پرسید که:

از اندرز دین پیدا ست می‌باید «بژشم» را با دست چپ گرفت؛ چرا؟
و اینکه مردم «بژشم را» * با دست چپ نگه می‌دارند <نشانه‌ی> * چي ست؟

پاسخ

همانا این <آیین> *، در <راستای> * بردمیدن خورشید از خاوران به باختران است.
<می‌باید> * همراستایی مردم با خورشید در نظر گرفته شود؛ به گونه‌ای که — در همراستایی
با خورشید — روی‌شان سوی خورفرود (=باختر=xwarōfrān)، <دست> راست‌شان سوی
آب‌ختر (=شمال)، <و دست> * چپ‌شان به سوی (far.....ō) نیمروز (=جنوب=rapihwin) باشد.

شایسته است مردم <راستاهاي چهارگانه را> * بشناسند، تا زمانی که با دست چپ بژشم را
<فراز> می‌بزنند، بدین آیین یزدان را بیزش کنند؛ <و این> * اندرز دین است.
<نیز در دین> * گفته شده است <تا زمانی که> * مردم «بژشم» * به دست دارند، و هم‌ی
دیگر اندام‌ها همراستای با خورشید است، <این، نشانه‌ی برپایی> * داد-و-آیین اورمزدی و
فرارسیدن پیروزی <مردم بر دیوان> * است.



کرده‌ی نوزدهم

پرسش نهم

<بحث در کرویت زمین> *

<دین آموز پرسید:> *

این نکته درباره‌ی خورشید پیدا ست که، زمانی بردمیدن و نیز به سبب پرتوافشانی‌هایش،
<همیشه> * سه و نیم کشور <از هفت کشور> *^(۱) را روشنایی می‌دهد، چرایی این در
چي ست؟

پاسخ

همانا زمین، با هم‌ی پیرامونش، دربرگرفته شده با <کوه> * البرز است.
نشانه‌ی کرویت زمین^(۲) — آن‌گونه که از دین کرد پیدا ست — این است که <همیشه تنها> *
سه و نیم کشور، که نیمی از هفت کشور زمین‌اند، <روشن است> *.
وز بهر گردی (=کرویت) زمین <و نیز> * از بهر روندگی جاودانه‌ی خورشید است که همیشه
نیمی از آن (=زمین) با فروغ و پرتو و درخشندگی^(۳) خورشید روشن است.

یادداشت‌ها

- ۱- «هفت کشور» را در همسنجی با سه و نیم کشور، که در نوشتار پهلوی نوشته آمده است، به ترجمه افزودیم؛ همان شش کشور گرد خونیزس که با آن، هفت‌تایند.
- ۲- برای یک بررسی جدی فلسفی از این معنی (=کرویت زمین)، نیز نگاه کنید به، ارسطو، رساله‌ی در آسمان، دفتر دوم، کرده‌ی چهاردهم، [متن یونانی برابر با 298 A 20-296 A. 25] که در آنجا ارسطو کوشا به اثبات درستی گزددیسی (=کرویت) زمین است.

۳- نویسدگان دین کرد، در موضوع طبقات چهارگانه‌ی روشنا (=نور)، همیشه و به گونه‌ای آرایه مند، توالی زیر را به دیده گرفته‌اند:

1. rōšnīh ī bun rōšn,
2. pērōk [V: frōg],
3. brāh,
4. bām.

— برابر روند سخن، نویسدگان دین کرد، از این طبقات چهارگانه‌ی برشمرده‌ی نور، گاه یکی، گاه دو، گاه سه یا چهار طبقه را به توالی و در پی هم نوشته‌اند؛ ولی در سرتاسر کتاب سوم دین کرد، ما به نمونه‌ای برنخورده‌ایم که این آرایه و توالی بهم خورده باشد؛ به گمان ما، ثبات این توالی تنها روشنگر آموزش جدی و سخت‌استوار «طبقات نور» نزد موبدان و نیز نویسدگان دین کرد بوده است. افزون بر این، و ارسبی ما در کتاب «حکمة الاشراق» نیز، این نکته را بر ما آشکار گردانید که همه‌ی رؤس و سربخش‌های زیرین بنیاد این نحله‌ی فرزانگی و این دبستان هستی‌شناسی (=فرزانش فروغ / پرتو شناسی هستی)، پیش از این، در کتاب سوم دین کرد به زیرانداز سخن برده شده است که در جای جای ترجمه‌ی کنونی به آن انگشت سخن نهاده‌ایم.



دانشگاه تهران

کرده‌ی بیستم
پرسش دهم

<بحث در اندازه‌گیری مثلثاتی ارتفاع> *

<شاگرد> * پرسید:

اگر بر سر درختی که در پایه‌ی آن چیزی مطهر است، مُرداری از انسان یا سنگ دیده شود، برای اندازه‌گیری بلندِی درخت < * از آن مردار تا آن چیز مطهر > پای درخت < * چه روشی هست؟ > البته < * بجز بالا رفتن از درخت؛ زیرا بیم جنباندن مُردار می‌رود و > امکان < * آلوده شدن آن چیز مطهر > پای درخت < *؛ و > می‌دانیم < * کیفر > نجس شدن < چیز مطهر مرگ است.

پاسخ

این جا باید روشن تشابه بکار برده شود ((hu- *hangōšīhēd(?)). چاره‌ی <کار > * محاسبه‌ی (abar-šnāxtan) اندازه‌ی و تری ست فضایی که در دید می‌آید. و ابزار آن، چشم (=چشم ابزار=زاویه‌یاب) است و چوبی <عمود > * که <چونان شاخص > * نشانده شود. (۱)

دانشواژه‌ها

hu-abarīh paymānag	اندازه‌ی و تری
hu-abarīh; [V: an-abarīh]	و تری
wēnišnīg ..	دیدنی، پذیرای رؤیت
čašm ..	چشم (در این جا زاویه‌یاب)
*nišāstag	نشانده، عمود، شاخص
čōbēzag ..	چوب، جیب، سینوس
andawāyīg	هوایی، فضایی

یادداشت‌ها

۱- آنگونه که در بخش آوانویسی، همین دفتر 20، ch، نشان داده‌ایم بی‌هیچ گمانندگی‌ای با بحثی مثلثاتی (=سه گوشه‌شناسی) رو-به-رو هستیم؛ بازه و فاصله‌ی مردار نجیب نوکِ درخت تا چیز مطهر پای درخت در واقع همان ارتفاع درخت است. اگر چوب عمود کوتاه‌اندازه‌پذیری — که پیشاپیش از اندازه‌ی درازا و طول آن آگاهییم — را در فاصله‌ای نه چندان دور از درخت، که خواهان دانستن اندازه‌ی درازای آن هستیم، به سان نشسته و عمود در زمین فروکنیم، دارای دو سه‌گوشه و مثلث فرضی تو-در-تو و متناسب می‌شویم؛ به شرح زیر: یکی، مثلث بزرگ، که یک ضلع آن ارتفاع درخت است، و وتر آن خطی گمانشی و فرضی است که از نوک درخت می‌آید؛ از نوک چوب عمود شاخص درمی‌گذرد و با جایی در زمین برخورد می‌کند و یک زاویه می‌سازد؛ و، خط قاعده‌ی این مثلث نیز از پای‌ی درخت است تا برخوردگاه وتر فرضی با زمین. یکی دیگر، مثلث کوچک است که درون مثلث بزرگ است و یک ضلع آن همان چوب شاخص عمود اندازه‌پذیر است؛ و تر آن از نوک چوب آغاز می‌شود و در راستای وتر مثلث بزرگ با زمین در همان جایی برخورد می‌کند که وتر مثلث بزرگ برخورد کرده است؛ و قاعده‌ی آن نیز از برخوردگاه چوب عمود شاخص است تا برخوردگاه وتر مثلث‌های بزرگ و کوچک. این کار را با ابزار چشم، که ابزار طبیعی و ابتدایی زاویه‌یاب است می‌توان انجام داد.

به چند گواهِ ساده این دو مثلث تو-در-تو متشابه اند: یکی اینکه هر دو قائم‌الزاویه‌اند؛ هر دو دارای یک زاویه مشترک اند (زاویه‌ای که از برخورد وتر با زمین بدست می‌آید)؛ پس زاویه‌ی سوم آن دو نیز برابر است؛ پس این دو مثلث کوچک و بزرگ تو-در-تو متشابه و متناسب اند.

مثلث بزرگ را abc می‌نامیم؛ مثلث کوچک را $ab'c'$ می‌نامیم؛ و می‌دانیم که هر دو در زاویه‌ی a هم‌انباز و مشترک اند. نشستگاه (=قاعده‌ی) مثلث بزرگ ab ، و تر آن ac و یک ضلع دیگر آن، که همان ارتفاع درخت است و خواهان محاسبه‌ی طول آن هستیم، در این جا bc می‌باشد. نشستگاه (=قاعده‌ی) مثلث کوچک ab' می‌باشد که نیز پاره‌ای از نشستگاه (=قاعده‌ی) مثلث بزرگ است ولی کوچک‌تر از آن؛ و تر مثلث کوچک ac' می‌باشد که بخشی از وتر مثلث بزرگ است ولی کوچک‌تر از آن؛ یک ضلع دیگر آن همان چوب عمود شاخص است که در اینجا آن را $c'b'$ نام نهاده‌ایم؛ که از بهر عمود بودن به سان فرضی موازی با درخت است.

اندازه‌ی یال‌ها و اضلاع مثلث کوچک را همه در اختیار داریم؛ ولی از مثلث بزرگ تنها می‌توانیم

کرده‌ی بیستم

درازای نشستگاه یا همان قاعده‌ی مثلث را محاسبه کنیم.

اکنون، اندازه‌گیری ارتفاع درخت به دو شیوه شدنی است: یکی از راه نوشتن تناسب‌ها و قرار دادن ضلع مجهول در یکی از تناسب‌ها و محاسبه‌ی شناخته‌شده و بسیار ساده‌ی طرفین-وسطین؛ یکی دیگر، بکار بردن جدول مثلثاتی است.

اکنون می‌توان پرسید که موبد با کدام یک از این دو شیوه درازای درخت را محاسبه کرده است؟ در شیوه‌ی نخست، تنها بسنده است که تناسب چهار ضلع که یکی از آن‌ها ضلع مجهول است نوشته شود؛ بدین سامان:

$$\frac{ab}{cb} = \frac{ab'}{c'b'}$$

ارتفاع درخت = مجهول cb

$$cb = \frac{c'b' \times ab}{ab'}$$

در شیوه‌ی دوم، نیز تنها بسنده است که سینوس (=جیب) زاویه‌ی a که هم‌انباز و مشترک در دو مثلث است در محاسبه وارد شود؛ بدین سامان:

$$\sin a = \frac{b'c'}{ac'} = \frac{bc}{ac}$$

ارتفاع درخت $bc = \sin a \times ac$

پرسش خود را دوباره بمیان می‌نهیم: موبد پاسخ دهنده و مشکل‌گشا، از کدام یک از این دو شیوه برای فراکشایی و حل این پرسمان سه‌گوشه‌شناسی (مثلثاتی) بهره گرفته است؟

پیش از آنکه پاسخ خود را چونان یک پیش‌انگاره و پیش‌فرض و یک تئوری بمیان نهیم، می‌باید خواننده را به یک بحث مهم و گران سه‌گوشه‌شناسی (مثلثات) آگاهی دهیم، و آن، مبحث «واحد یک» است؛ اگر در این محاسبه، درازای وتر اندازه‌پذیر مثلث کوچک را برابر «واحد یک» اختیار کنیم، سینوس و یا جیب زاویه‌ی هم‌انباز و مشترک a برابر است با طول چوب عمود شاخص.

موبد، هنگام پاسخ، عبارت تاریک‌نمای $wēnišnīg andar wāyīg hu-abarīh$ را بکار برده است؛ به گمان ما (مترجم کنونی)، این عبارت تنها می‌تواند روشن‌گر درازای وتر مثلث اندازه‌پذیر کوچک باشد که در دید می‌آید؛ زیرا دو فوزه‌ی $hu-abarīh$ و $wāyīg andar$ تنها سخن‌گوشه به خطی فضایی که از بالا می‌آید و نیز با چشم محاسبه می‌شود (= $wēnišnīg$) دارد.



کرده‌ی بیست و یکم

پرسش یازدهم

<دین آموز> * پرسید که:

مردم، با کردارهای شان، از راه کدامین به بارگاه اورمزد <راه می یابند> *؟
و نیز از چه راهی، از ویژگیان بارگاه اورمزد می شوند؟
و از راه کدام <کردار> * همتراز ستودگان (=ایزدان) می شوند؟
با کدام رفتار <بد> * از بارگاه اورمزد رانده می شوند؟
و با کدام رفتار <بد> * به دورتر جای <بارگاه یزدانی> * رانده می شوند؟
با چه کاری همتراز دیوان می شوند؟

پاسخ

همانا، مردمان، از راه گزینش خرد و باورمندی به دین بهی، <راهی> * بارگاه اورمزد می شوند.
و از راه باوری ژرف (andartarih) به دین بهی، از ویژگیان بارگاه اورمزد می شوند.
و از راه ژرفترین باورها به دین بهی <در بارگاه اورمزد> * همتراز ستودگان (=ایزدان) می شوند.
و از راه ناباوری به دین بهی، از بارگاه اورمزد رانده می شوند.
از راه باورمندی به بددینی، از بارگاه اورمزد به دورتر جای رانده می شوند.
و از راه باورمندی ژرفانه به بددینی، همپایه‌ی دیوان می شوند.



نمونه چگونگی آشنایی با دین و تعهد و تقوا و پرهیز از تعصبات
اگر در راه راست بودی گناه

س هکتاری استایسان در روان هم هست و نیز از دوزخ است با قدرت و نور
و نیز دیوان نیز در روان هم هست و نیز از دوزخ است که یکی نیز در دوزخ است در دوزخ است

کرده‌ی بیست و دوم پرسش دوازدهم

<دین آموز> * پرسید:

از آنجایی که روان مردم <بهرمند از> * «هستان روشن» است، و «هستان روشن» را نشاید که
به «هستان» * تاریک ترادیسیده شود، چرا اوستا می گوید که دیوان می توانی لواطده و لواط کار
— هنگامی که بر این زمین اهریمنانه فرومی دوند (frōd-dwāriđan) — در پیکر جبهی
گرزه‌سان، بر آن کسان که روان آشموخی دارند، می توانند دست یازند؟

پاسخ

آنچه که <اوستا> * درباره‌ی شونتید (bē-frāz-bawēnd) <روان آشموغان> * لواطده و
لواط کار می گوید <به معنی> * تغییر <جوهری> * روان آنان به <روان> * دیوی نیست؛ بلکه
<به معنی> * گرایش به کرد-و-کار دیوی از سوی آنان (=آشموغان) است؛ چونان روان پارسایان که
ایزدان سویی <روان> * شان دست می یازند و دیوان از <روان> * شان بازپس می نشینند؛ و همچون
روان تبه‌خویان که دیوان سویی <روان> * شان دست می یازند و ایزدان از <روان> * شان
بازپس می نشینند.

<آن گونه که> * روان تبه‌خویان در دوزخ، به سبب دست یازی دیوان بر روان آنان، گاه در کالبد
کرم می دوند و گاه در کالبد ورنخ و گاه در کالبد کژدم و گاه در کالبد مار(؟؟) و گاه در کالبد گربه و گاه در
کالبد جبهی؛ <و این در آموزه‌های دین> * پیدا است.

و <بویژه> * آن روان لواطده و لواط کار، از بهر دست یازی دیوان <لواط کار> * بر روان شان
است <که در دوزخ> * در کالبد زشت‌ترین دیوان نمایانده می شوند.

<باید دانست که> * روان آشموخی فریفتار، در فرودترین پایه‌ی دوزخ به آشکاری می رسد و در
آنجا در کالبد جبهی اهریمنانه می دود. [و یا نیز: <آن گونه که> * در <آموزه‌های> * دین پیدا است،
روان آشموخی فریفتار، در فرودترین پایه‌ی دوزخ در کالبد جبهی اهریمنانه می دود].

و دست یازی دیوان لواطده و لواط کار بر روان‌ها <به معنای> * تغییر جوهری آن <روان‌ها> *
نیست (nē.....wardišnih)؛ همچنان که <پیکرپذیری> * روان آشموخی فریفتار در کالبد
جبهی، <برابر با> * تغییر جوهری روان او نمی باشد (nē.....ast).



نمونه چگونگی آشنایی با دین و تعهد و تقوا و پرهیز از تعصبات

کرده‌ی بیست و سوم

پرسش سیزدهم

<دین آموز> *پرسید:

نظر به اینکه، کرد-و-کار (kunišn)، <و هم در پایان، > *رستگاری کیومرث <در هنگامه‌ی تازش اهریمن بوده است > *، و، <نظر به اینکه نکته‌ی بالا > * به گونه‌ای خردورانه (čimīgih) = منطقی / خردپسندانانه از اوستا <نیز برمی‌آید آنجا > * که می‌گوید: «کیومرث، به سبب آن سخنان سیتُذ (مقدس)، تا آن ماندگاه نیگوی امشاسپندان (= گرومان / سرای سرود و نیایش) فراز رفت»؛ <ز دیگر سو، دین دستوری (= مجتهدی) به نام > * روشن (۱) فرموده است که: سرای سرود (۲) آفریده شده بوده است؛ <چگونه می‌توان این دو > روایت (čāšišnīh) را پذیرفت و خردورانه دانست؟

پاسخ

همانا آفرینش کیومرث <نه کرد-و-کار کیومرث > *، در جهان، در زمانه‌ی پاک و ناب پیش از تازش <آلوده‌کننده‌ی > * اهریمن بوده است > *؛ به گونه‌ای که سرای سرود <نیز > * آفریده شده بود، نه اینکه سرای سرود <پس از آفرینش کیومرث > * آفریده شد. پذیرفتن گفته‌ی آن دستور مرد دین (= روشن) که بنا بر آن: <پیش از تازش اهریمن، سرای سرود آفریده شده بوده است > *، و اینکه <در اوستا > * گفته شده است: که کرد-و-کار و رستگاری <پایانی > * کیومرث در هنگامه‌ی تازش اهریمن بوده است، ناسازگاری <بنيادین و خردستیزانه‌ای را > * در بر ندارد. هر دو <روایت > در جایگاه <روایت‌های > * درست (pad-rāstih)، برای پذیرفتن و آموختن خوب اند. (۳)

یادداشت‌ها

- ۱- در گزارش پهلوی یسنا، هاتِ نُهَم، بند دوم، آنجا که گزارشگر پهلوی، عبارت «هوم دوردارنده‌ی مرگ» را شرح و فراخ‌نویسی می‌کند، به دین دستوری (= مجتهدی) بنام روشن نیز سخن گوشه دارد: - YAS, PAH, HĀT IX.2): rōšn guft: hād! a-ōših pad hōm bawēd. - نویسنده‌های نامه‌های پهلوی، هر جا که می‌بایست، همیشه به فتواها و نظرگاه‌های این مرد صاحب دستور (= مجتهد)، این مرد خدا، روشن، باز می‌گردند.
- ۲- garōdmān: سرای سرود؛ به پیروی از دکتر حسین وحیدی در ترجمه‌ی خرده‌اوستا.
- ۳- در بُن‌دهش نیز، بدین نکته اشاره شده است، نک: - čiyōn ‘xwadāyih hazārag’ ō tarāzōg mad, - ebgat dwārist, gayōmart andar gumēzagih sih-sāl zīwist. - و نیز نگاه کنید به کتاب سوم دین کرد، کرده‌ی ۲۰۹، بند هشتم (چاپ مدن برابر با 229.15-17) - DKM.III.ch.209.sen 8: mardōm xwadih, u-š wimand andar an-ēbgatūh «axw ī astōmand <ud> a-marg» čiyōn, gayōmart pēš az ēbgatīgih *bud, ud hammis mardōm pad tan ī pasēn *bawēnd.



کرده‌ی بیست و چهارم

پرسش چهاردهم

<دین آموز> * پرسید که:

درباره‌ی کیومرث <دو> * روایت (gōwišn) <ناسازگار> * از دو دستور هست: یکی <از آن دو گفته است: کیومرث> * در هنگامه‌ی تازش اهریمن سی سال زیست؛ و دیگری <گفته است> * : همین که اهریمن تازش آورد، <کیومرث> * درجا مُرد. (۱)
چنین می‌نماید این دو <روایت> * با یکدیگر ناسازگاری بُنیادین (=تناقض) دارند.
چگونه می‌توان هر دو را <یکجا> * پذیرفت و آموخت؟

پاسخ

همانا این گفته‌ها برپایه‌ی آگاهی‌هایی‌اند که <در هر زمانه> * به مردم می‌رسند؛ و این از اوستا <نیز> * برمی‌آید. (۲)
و چنین به نظر می‌آید (abar-sahišnig / ظاهراً) هر یک <از این دو روایت> * می‌توانند <سیمای> * همانندی <با راستی> * بخود گیرند؛ هر دو <در پایان> * به یک شناسه (wimand = تعریف) می‌رسند، و در این جُستار به همداستانی خواهند رسید.
<این دو> * گفته، ناسازگاری بُنیادین ندارند؛ و به یک پایه <ی معنایی> * و یک چارچوب خواهند رسید.
گفتن و پذیرفتن و آموختن آن‌ها به همان اندازه خردپسند (čimīg / منطقی / خردشکین) است چونان خردپسندانه بودن دیگر شناخت‌هایی که <تنها> * بر پایه‌ی باور، درباره‌ی چیزهایی دیگر در دستورهای دین بهی آمده است.

یادداشت‌ها

- ۱- چنین می‌نماید که پرسشگر «گاو یکتاآفریده» را — که هنگام تازش اهریمن درجا مرده است — با کیومرث جا-به-جا گرفته باشد؛ ولی پاسخ‌دهنده هیچ سخن گوشه‌ای به این جا-به-جایی ندارد و سعی در درست‌نمایی (=توجیه) هر دو روایت دارد.
- ۲- سخنواره‌ی پایانی را برابر «ast az ān abēstāg» آورده‌ایم، و گمان داریم که نویسنده معنای زیر را در نظر داشته است:
«از آموزه‌های اوستا، اینگونه برمی‌آید که در هر دوره و زمانه، آگاهی‌ها و شناخت‌های مردمان چندی پذیر و دگرگونی‌پذیر است».



کرده‌ی بیست و پنجم

< پرسش پانزدهم >*

<دین آموز برای> * پانزدهمین بار پرسید:

اوستا در <تعریف دو واژه‌ی> * «همانند» و «همانندترین» می‌گوید: دین و دعای آهوئور سرتاسر همگین اند (ēw-kardagih)، و آن <بویژه> * به سبب نزدیکی و باهم‌آیی گفتار <این دو است> *؛ به گونه‌ای که پله‌و-پایگاه <این دو> (az gāh ud *bazišn) جا-به-جا نکرده‌ی ست، چرا؟

پاسخ

همانا درباره‌ی <واژه‌ی> * «همانندی» که در (ā andar) اوستا آمده است، <معنایش <همگینی دین با دعای آهوئور است. و <درباره‌ی واژه‌ی> * «همانندترین» <نیز که در اوستا آمده است، معنایش <این است که <به هیچ روی> * جدا کردن دین از دعای آهوئور شدنی نیست؛ <درست، بازگفته‌ی آن، که به آسانی می‌شود> * مو را از سر جدا کرد. و این دو <واژه و معناهایشان> * با یکدیگر ناسازگاری بنیادین ندارند. (۱)

یادداشت‌ها

۱- چنین می‌نماید که نظرگاه اوستا — برابر فراگفت نویسنده‌ی این روایت — از واژه‌ی «همانندی»، سخن‌گوشه به یکپارچگی دین و دعای آهوئور دارد؛ ولی از واژه‌ی «همانندترین» سخن‌گوشه به مطلق یکپارچگی و مطلق جدانشوندگی آن دو دارد؛ دین و دعای آهوئور، مو و سر نیستند که بتوان به آسانی آن دو را از یکدیگر جدا کرد.



کرده‌ی بیست و ششم

پرسش شانزدهم

<دین آموز> * پرسید که:

<دین می‌گوید> * دوری مردار مردم و سگ از چیز مطهر <می‌باید> * سی گام باشد؛ ولی <دوری> * زن دشتان (=حائضه) از چیز مطهر می‌باید پانزده گام باشد: <این، گواه> * ریمنی بیش‌تر مردار مردم و سگ از زن دشتان است؛ <از برخی آموزه‌های دین> * اینگونه پیدا است: افزون بر سی گام، در دم، با چشم‌زخم (pad-wēnišn-zanišnīh) زن دشتان بر چیز مطهر، ریمنی زن دشتان از مردار مردم و سگ بیش‌تر می‌شود؛ چرایی این در چیست؟

پاسخ:

ریمنی (=نجاست) مردار مردم و سگ از ریمنی زن دشتان بیش‌تر(?) است؛ <و این در آموزه‌ی دین> * پیدا است. <ولی> * چرایی افزون بر سی گام <ریمن‌تر بودن> * زن دشتان <از مردار مردم و سگ> * به نسبت چیز مطهر را، می‌باید در چشم‌زخم زن دشتان <دانست> *؛ که آن <خود> *، برخاسته از تازیش اهریمنانه‌ی <دیو> * نسوش — که به سرشت گذرندسان است — بر <نگاه> * زن دشتان (=حائضه) می‌باشد.

از افتادن چشم <شور> * نسوش آلوده‌ی آن زن <دشتان> *، بر چیز مطهر، <در دم> *، دیدارش برای ناکارآمد کردن <پاکی> * چیز مطهر <بسنده> * است. <به مثل> این همچون باد مخالفی <ست که> * از آفریده‌ها <سرمی‌زند> *؛ گندناکی از یک ماده‌ی ناچیز <آینده از دور دست> * سخت‌تر بینی را متأثر می‌کند (bē-ayāftan) تا باد مخالفی <که از> * کون سرمی‌زند؛ که آن نیز <از آن ماده‌ی گندیده در دور دست> * گندناکی بیش‌تر دارد <ولی کم‌تر بینی را می‌آزارد> *.



۲۷. درباره‌ی بافت^(۱) زمان، و درباره‌ی
چبۆدِی <آن> بافت؛ و درباره‌ی کسی که
زمان را با آن بافت رشته است، برابر آموزه‌ی
دین بهی.

همانا <رشته‌های> * بافتِ زمان، نیکی و بدی آند.

نیکی، شپندارمیتوانه است و بر ایستاده بر گوهر خود است.

بدی، زدارمیتوانه است و در رسیده (pad-rasišn) از گوهری برون است.

شمارگانِ بِن پاره‌های^(۲) بر سازنده‌ی آنات (rang-zaman) نیکی و بدی که زمان با آن‌ها

رزیده شده است هشت اند: ۱. <بافت> * شپندارانه، ۲. <بافت> * زدارانه؛ و <آنچه که> * از

اینان سرچشمه می‌گیرد: ۳. <بِن پاره‌ی> * وایی (wāyīg / قضایی)، ۴. <بِن پاره‌ی> * و زنی

(= کام پرستی)، ۵. <بِن پاره‌ی> * نیک‌اختری، ۶. <بِن پاره‌ی> * بداختری، ۷. <بِن پاره‌ی> * نیک‌بختی

و ۸. <بِن پاره‌ی> * بدبختی است.

۱. بر شمارش بِن ماده‌های شپندارانه <و هم تخمه‌های شان> *.

(الف) <دستگاه دین‌یاری>، (ب) آگاهی‌های دینی، (ج) نژادگی، (د) راستی و (ه) مهرورزی.

آنچه با اینان هم تخمه است:

۲. رادمردی و آیین‌داری استوار بر حقیقت دین بهی است.

۳. بر شمارش بِن ماده‌های زدارانه <و هم تخمه‌های شان> *.

(الف) <جدایی دین از> * سیاست (= sāstārīh)، که همستیزنده‌ی دستگاه دین‌یاری

(= āsrōnīh) است، و (ب) بسددینی و (ج) نائزادگی و (د) کیگ آیینی و (ه) گزبان آیینی و

(و) دروغ‌زنی و (ز) ناسپاسی.

آنچه که هم تخمه‌ی اینان است:

<زفتی> و هر آن <بدی> که همپیوسته‌ی آشوب کاری است.

۳. بر شمارش بِن ماده‌های وایی^(۳) <و هم تخمه‌های شان> *.

(الف) آرتشتاری (= دستگاه جنگ)، <که> * یاور دستگاه دین‌یاری است و (ب) دلیری و

(ج) اروندی و (د) شهر یاری و (ه) داد.

و آنچه که هم تخمه‌های اینان است:

هنرهای اخلاقی است و آیین‌سالاری استوار بر شهریاری <ایرانی> *.

۴. بر شمارش بِن ماده‌های کامه پرستی (waranīg) <و آنچه که با آن هم تخمه است> *.

(الف) خوددوستی آشموغانه، که همزاو دروغین دستگاه دین‌یاری و هواخواه <جدایی دین

از> * سیاست است و، (ب) بدآموزی و (ج) بددینی.

و آنچه که هم تخمه‌ی اینان است: آخوان اخلاقی و هر آنچه که به آشفته کاری همپیوسته است.

۵. بر شمارش <بِن ماده‌ی> نیک‌اختری <و هم تخمه‌هایش> *.

کشاورزی که آبادکننده‌ی جهان است.

و آنچه که با آن هم تخمه است:

بنیادشده بر رادمردی پیمان‌دار و پیمان‌ه به اندازه نگه‌دار و دارنده‌ی خردگزنیشگر است؛ که با آن،

[یاوران] (؟) آرتشتاری و دستگاه دین‌یاری در افزایش آند.

۶. بر شمارش <بِن ماده‌های> * بداختری:

(الف) دزدی و (ب) چپاول زفت‌منشانه است که در کار به زفتی کشاندن کشت و ورزان جهان آند؛ و

از راه زفتی (= خست = pēnīh) در کار رواج زفتی و ویرانی خواهی و کردار نابخردانه و، پتیاره بر جان

آبادانی جهان انداختن است.

از راه زفتی است که دارایی <مردمان> * به تباهی کشیده می‌شود و آفریده‌ها <ی نیک

اورمزد> * نابود می‌شوند.

و آنچه با اینان هم تخمه است:

<غارت است و چپاول و خرمن‌سوزی، که> * پتیاره‌های کشاورزی آند.

۷. بر شمارش <بِن ماده‌ی> * نیک‌بختی <و آنچه که با آن هم تخمه است> *:

افزارپردازی (hu-tuxsīh/افزارسازی) است <که> * زیربنای <رونق> * سه پیشه <ی

دیگر> * می‌باشد.

با کمک افزارپردازی نیکو است که اندیشه‌ی نیک و گفتار نیک و کردار نیک و پارسایی روان

<پایرجاست> *.

۸. بر شمارش <بِن ماده‌ی> * بدبختی:

سازوپردازی بد (= پردازش سازینه‌های اهریمنی و زیانمند) است، که به سبب آن، بداندیشی و

هرزه‌درایی و هرزه‌کاری و تباهی روان <سربرمی‌زند> * همان پتیاره‌های سه پیشه <ی

دیگر*.

این <بُن پاره> هایی که برشمردیم، هر یک بر بنیاد سرچشمه‌ی خویش (xwēš-bun)، آنی که در <پایه‌ی> فرائر است، در آتی که در <پایه‌ی>* فروتر است حلول می‌کند (rasišnih); <بدین سامان>*

<بنیاد>* نکویی:

<پله پله، مرتبه‌ی>* بی‌بنداری در <مرتبه‌ی>* وایی <حلول می‌کند>، و <مرتبه‌ی>* وایی در نیک‌اختری، نیک‌اختری در نیک‌بختی.

<بنیاد>* بدی:

<پله پله، مرتبه‌ی>* زرداری در (۴) <مرتبه‌ی> کامه‌پرستی، و <مرتبه‌ی> کامه‌پرستی <بداختری، و بداختری در بدبخسی <حلول می‌کند>*.

و به سبب این <رونی حلول و هبوط>* هر آن نژادگی و نکویی و آنچه ویژه‌ی او است، <بر نژادگی و نکویی>* چیره می‌گردد؛ و <نیز هر آن> بدی ستم‌کامانه <بر گوهر پذیرنده‌ی ستم>* چیره می‌شود. این <چیرگی نکویی و بدی مینوی>* در جهان مادی گسترانیده می‌گردد؛ و از راه این چیرگی، در تنگ‌تکی افراد نیز، نکویی <مینوی>* از راه نیک چیره می‌گردد و بدی ستم‌کامانه <ی مینوی>* به میانجی بد، هم در زمانه و هم در مردم به بیکرینگی می‌سند. و نیرویی که از آن <لایه‌ی>* زیرین است به درستی، به نیرویی که از آن <لایه‌ی>* زبیرین است درمی‌پیوندد.

چونان کردو-کار مردمان که از راه نیایش‌های نیکو، به نیروی یزدانی، و از راه نیایش‌های بد به نیروی دیوانی درپیوسته می‌گردد؛ <این است>* راژ آشکاری دین.

داداژ اورمزد (؟؟) (۵) است که زمان را با بُن پاره‌ها <ی ستیهنده>* (؟) رزیده است؛ <نخست>* با <بافت>* نکویی، از بهر (čim) آنکه آفریده‌هایش، بگونه‌ای گوهرین، لبالب از نکویی شوند، تا با <نیروی>* نکویی سرکوب‌کننده‌ی هر آن بدی اهریمنانه، که برخاسته از بُن بدی ست، شوند.

<دو دیگر>* با <بافت>* بدی، از بهر آنکه بدی اهریمنانه‌ی فرارسیده از <ساحت>* برون، در <ترازش>* آفریده‌ها آشفتنگی پدید آرد، تا آفریده‌ها از یکپارچگی قوا سر به ناپایداری گذارند.

بُن پاره

<و کشمکش این دو نیروی ستیهنده>* در همه‌ی زمان‌ها از آغاز آفرینش تا زمان نوسازی جهان <بر نهاده شده است>*.

<درگیری>* میان نیروهای ویران‌کننده و ترازکننده، میان نیروهای برانگیزشی و نیروهای پایدارکننده است که همه‌ی آفریده‌ها را به فرسگرد (=نوسازی جهان) درمی‌پیونداند؛ هر زمان که زوژ آوری نکویی <بر نیروی بدی>* در هر زمانی <چیره گردد>، آنگاه است که بدی‌ها به پس رانده می‌شوند.

هنگامی که در زمانه، بُن پاره‌های بدی، <در شمار>* افزون شوند، هر آنچه نیز از آن بدی ست بر نیکی در همان زمان فزونی خواهد گرفت (؟) (frānīhistan)*.

<هر چند>* در گذران زمان دراز، <بدی>* سرتاسر به نابودی کشیده خواهد شد. (۶)

نرسد

<پس از آن>* است که زمان نوسازی جهان، آنهم به سبب زورآوری نکویی، فراخواهد رسید و بدی اهریمنانه اندر گذر زمان‌ها و اعصار سرتا-پا به نابودی کشیده می‌شود؛ آن زمان است که فرسگرد از راه <پیروزی فرآراسته‌ی>* نیکی به استواری ویژه و ناب خود (abēzag-ēstišnih) دست می‌یابد؛ و به سبب این <پیروزی پایانی>*، زدارمینو نیست و نابود می‌شود؛ آفریدگان، پیروزی <بر بدی>* را در آغوش می‌کشند؛ تن پسین و بومرگی و خوش‌بختی، همه‌ی دام و دَهِش نیکو را دربرمی‌گیرد؛ آن زمان است که با فرزانش به اندازه‌شناسانه‌ی جهان آفرین کام و نیرو <بهره‌ی همگان می‌شود>*.

یادداشت‌ها

۱- واژه‌ی «بافت» را در ترجمه‌ی واژه‌ی rang از بستر سخن پهلوی آورده‌ایم؛ و برابر نیاز، گاه به «بُن پاره‌های برساننده» نیز ترجمه کرده‌ایم. به گمان ما، نگریسته‌ی نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۲۷) از کاربرد این واژه، همانی است که حکمای پیشین به آن «عناصر مَقوم و مُشکله» (=بُن پاره‌های برساننده) گفته‌اند؛ فراروند سخن نیز در راستاداشت دریافت و ترجمه‌ی ما می‌باشد. و نیز نویسندگان دین‌کرد در چند روایت دیگر، واژه‌ی rang را در معنای «بُن پاره‌های برساننده» به کار برده‌اند؛ نمونه را:

- DK.III.ch.405.sen 1 = MD (387.19): hād! rang ī 'mardōm dānāgih ud wēnāgih' ēn-iz čahār...

۲- نظرگاه نویسنده این است که، زمان، در جایگاه «چستی بی‌آغاز و انجام»، دارای بافتی

درونی است: بافت سپندارانه (=نکویی) و بافت زدارانه (=بدی).

نکویی و بدی، خود، زیرمجموعه‌هایی دارند و هر کدام از سه پاره بر ساخته شده‌اند. بُن پاره‌های نکویی اینان اند: ۱. وایی (=فضایی)، ۲. نیک‌اختری، ۳. نیک‌بخشی. بُن پاره‌های بدی اینان اند: ۱. ورنی (=کامه‌پرستی)، ۲. بد‌اختری، ۳. بد‌بخشی.

هر کدام از این بُن پاره‌ها خود نیز ساخته شده از زیرماده‌هایی اند.

پس از این، نویسنده‌ی این روایت، بُن‌ماده‌های بُن پاره‌های سپندارانه و زدارانه‌ی بافت زمان را یک به یک، به سان گزیده، شرح می‌دهد. نیز نگاه کنید به همین کتاب، بخش آوانویسی، کرده‌ی ۲۷، پیچازه‌ی آموزه‌های کرده‌ی ۲۷.

۳- فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی: (vāy) جو، هوا، ایزد هوا، بخت.

-همان: (vāy ī weh) نگهبان لشکریان و جنگجویان و روان پارسایان.

۴- پژوهنده‌ی نکته‌شناس رازپژوه، در این آموزه‌ی گرانپایه (کرده‌ی ۲۷)، به خوبی در می‌یابد که جهان برین (عالم علوی)، چگونه نسخه و دومینه‌ی خود را در جهان زیرین (عالم خاکی و سفلی) برمی‌پراکند و درمی‌گستراند؛ بگونه‌ای که جهان زیرین، خلیشگاه و جایگاه حلول جهان زیرین است؛ و همه‌ی این روند حلول و هیبوط تنها در دیالکتیک ناکرانمندی و کرانمندی زمان شدنی است. پلوتینوس (=فلوطین اسکندرانی)، در بحث از حلول روح در تن خاکی، روح را دوشادوش تن اسیر حرکت زمان می‌داند؛ و بر این باور است که آزادی روح، در همین زمان متحرک کرانمند، شدنی است.

* ۵- چنین می‌نماید که حق با زینر (Zaehner) است که مدعی است: این روایت ژروانی

(کرده‌ی ۲۷) به دست مزدانیان دستکاری شده است؛ پُربی‌راه نیست که در این بند خاص، جای دو واژه‌ی dādār-ohrmazd و zurwān را جا-به-جا کرده باشند؛ بسنجید با آنچه در پی می‌آید.

۶- این معنی را امروزه می‌توان ذیل بحث «دیالکتیک طولی (longitudinal dialectic) و دیالکتیک عرضی (transversal dialectic) عالم» زده‌بندی کرد: به بیان روشن‌تر، در ستیزش جهانی میان نیروگان بدی و نیکی، بدی، در بُرش‌هایی عرضی از زمان، بسا بر نیکی چیرگی یابد؛ ولی پیروزی آرگار و فرساخته، آنهم در درازای زمان، از آن نیروگان نکویی است. →



بسنلو

→ ۲۸. درباره‌ی بُن پاره‌های خودی و بیگانه‌ی ایران‌شهر، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا بُن پاره‌های (rang) خودی ایران‌شهر، نژادگی و داد و <کهن> آیین دین مزدایی‌اند؛ و بُن پاره‌های بیگانه <ی ایران‌شهر> *، به اندازه‌ی همه‌ی (cand) انواع خوی‌ها و کیش‌ها و آیین‌های ایرانی است، که پشیره‌ی نیکو آیین دین مزدایی ایرانی می‌باشند.

هرگاه ایران‌شهر بُن پاره‌های خود را دارا باشد — که اینان اند: داد آریایی و <کهن> آیین دین مزدایی — میهماندار میثوی نیک است؛ و هر آنچه از آن <میثوی> * بد است از آن جا فرارنده خواهد شد؛ ایران‌شهر آراسته و ویراسته و پیراسته و پاک و زیبای و خوش‌بوی و لبالب از شادمانی می‌شود؛ درست بمانند اندامی که از راه همه‌گونه خورش <نیکوی> * ساماندهنده‌ی اعتدال، به سلامت <پایدار> * رسیده باشد.

هر گاه بُن پاره‌های بیگانه <فرمان برانند> * — که اینان اند: همه‌ی سَرده‌های (=انواع) خوی ایرانی و <بد> آیینی و کیش زدار <مینو> — ایران‌شهر * میهماندار میثوی بد است؛ و هر آنچه از آن <میثوی> * نیک است از آن جا ترارنده خواهد شد؛ ایران‌شهر، آسیب‌دیده و آشفته‌کار و بدبخت و ریمن و گندناک و زشت و آکنده از رنج می‌شود؛ درست بمانند اندامی (ciyōn tan) که از راه همه‌گونه خورش، سخت نابسامان از گزافه‌خواری یا کم‌بود (=افراط و تفریط)، به <همه‌گونه> * بیماری دچار آمده‌است. →



همه‌تارل

۲۹. درباره‌ی بُن‌پاره‌های سازگار با سرزمین‌های برون <مرزی>* ایران‌شهر، برابر آموزه‌ی دین بهی.

در موضوع (ō-iz) بوم-وبر، <به‌مثل>*، اندامی که سَرش ایران‌شهر است، دادو-دین سازگار <با آن اندام>* پیش از هر چیز دادو-دین <سازگار>* با سر ایران‌شهر می‌باشد. (۱) -
به سبب باهم‌آیی همان دادو-دین <دمساز>* است که نکویی و سود نیز سر به
افزاینده‌گی می‌گذارد.

درست به همان گونه که از دادو-دین <دمساز با>* ایران، زورمندی در شهریارِ ایران‌شهر
سربرآورد، به همان گونه نیز بر ایشان رستگاری سترگ و فراخی و راینمندی (=اداره‌ی) اساس‌مند
(rāyēnišn fragān) و هر آن سودی که به این‌ها در پیوسته است گسترده شد (mad-ēstēd)
- به مانند شهریارِ آن ایرانیانی که شهریارِ شان بر هفت کشور و نیز بر خُونیرس از خود ایرانیان
بود: از هوشنگ و طهمورث و جم و فریدون <گرفته>* تا دیگر نژادگانی از این شهریاران.

و نیز درباره‌ی دیگر شهریاران ایران:

- هر گاه که ایشان دادگستری <ویژه‌ی نژادگان>* را پذیرا شدند و به نکویی کشورداری کردند
[یا نیز: پادشاه درستکار داشتند]، و از <دسته‌ی>* پادشاهانی که پشت بر ستم‌کامگی دارند و
برسته‌ی فریب و نبرد و کشت و -کشتار و چپاؤل اند نبودند (nē.....bud-hēnd)، بلکه
بی‌گشت و -کشتار و با دادگستری فرآراسته بر آنان <فرمان می‌راندند، ایرانیان>*، همه چیزشان رو
به فزونی بود. ←

برابر <آموزه‌های>* دین (ud az dēnpaydāg):

<رونق>* آن بوم-وبری در گسترش بود که درست همانجا نیز زور و شگفتی فزّه‌ی دین
مزدایی رو به گسترش بود؛ تازیش اهریمن نیز از آنان بازداشته می‌شد (bē-barīhēnd)، و هر آن
سود و رامش <گیتی>* شان برقرار بود.

اما درباره‌ی آن سرزمینی‌هایی <برون‌مرزی>* که آنان در برابر «آن کیش» شکست خورده‌اند، و
از آن شکست <کشورداری> آنان <فروپاشیده است: واژگونی> اساس کار < آنان را نیز می‌توان

به چشم دید؛ چونان: به پس رانده شدن (bē-burd) کیش عیسی از رُم <کوچک>*؛ و آن موسی
از خَزران؛ و آن مانی از ترکستان. →
<آن کیش>*، دلبری و چیرگی پیش از این را از آنان برگرفت (bē-burd) و آنان به دست
جَمیری‌ها (hēmyarān) سر به شوربختی و فرولغزی گذاردند و اندر افکنده شدند
(andar.....abgand).

<بدتر آنکه>* دین مانی از سوی فرزندان رُم نیز وازده شد. (۲) →

یادداشت‌ها

۱- هر کالبد اندامین، می‌باید دارای سر و بدن دمساز و سازگار و همداستان باشد. اگر ایران‌شهر را
سر بیانگاریم، تن آن می‌باید دادو-دین دمساز با آن سر باشد: دادو-دین مزدایی همچون تنی ست
که با سر ایران‌شهر در توازی و سازگاری آرگار است. |

نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۲۹) با همین سنجه، به نواحی برون‌مرزی ایران‌شهر نیز
نظر می‌افکند؛ درباره‌ی دین عیسی و موسی و مانی نیز این گونه است: درست در همان نواحی‌ای
که دین عیسی و موسی و مانی از «آن کیش» شکست خورده‌اند، دادو-آیینی ناهمداستان با تاریخ و
فرهنگ آن نواحی چیرگی یافته است؛ این، نه تنها مایه‌ی شکوفایی نشده است، که، سرتاسر به
فروپاشی همه چیز آن سرزمین‌ها و آن بوم-وبر انجامیده است؛ برای نمونه: شکست امپراطوری روم
کوچک؛ یهودیان بوم-وبر خَزران و مانیا بیان بوم-وبر ترکستان.

۲- آگوستین سِپِنْد (قدیس آگوستین) در «حَسْتو نامه»‌ی خود (= کتاب اعترافات)، نمونه‌هایی طُرفه
و خواندنی از پس‌رئیش آیین مانی به‌دست خود و تنی چند از فرزندان روم را برای ما
به یادگار گذاشته است.



۳۰. دربارهی انواع فراتری و فروتری
> مردان < *، بر اساس داشتن > یا نداشتن دو
گونه < * امتیاز، برابر آموزه‌ی دین بهی.

کتاب انسان‌شناسی

به سان فراگیر، انواع فراتری و فروتری > مردان < * بر بنیاد داشتن > یا نداشتن دو گونه < *
امتیاز (۱) (bahr-dāšnīh)، این‌هاست:

نخست، سالخورده‌ی آراسته به > انواع < * هنر است؛ و > یک گامه < * فروتر از او، دودبگر،
جوان آراسته به هنر است.

روی هم رفته، چرایی فراتری سالخورده‌ی هنرمند بر جوان هنرور در این است که، مرد
سالخورده، همراه با آراستگی به > انواع < * هنر، آزموده و استوار بر آزموده‌های خود است؛ و از راه
آزمودگی‌هایش چه بسیار بدی‌ها را که سرکوب کرده‌است. ولی دربارهی جوان > باید گفت < * به
همراه آراستگی‌اش به > انواع < * هنر، هنوز به آن فرساختگی هنرورانه که لازمه‌ی ادب
می‌هتری ست (dād mehīh)، نرسیده است.

سدبگر، > یک گامه < * فروتر از آن دو، جوان بی‌هنر است.

و فروتر از > همه‌ی < * اینان و واپسین‌ترین‌شان، آن بی‌هنر رخت به سالخوردگی کشیده است.
چرایی فراتری جوان بی‌هنر بر سالخورده‌ی تهی از هنر، به سان فراگیر، در آن امیدواری‌ای ست
که جوان بی‌هنر برای رسیدن به فرجام > آزموده < * هنری دارد؛ که > در پایان راه < * او را بتوان
با آموخته‌ها > و آزموده‌ها < پیش می‌کند.

کتاب سن و رست و زب

یادداشت‌ها

۱- در این روایت (= کرده‌ی ۳۰)، کارآزمودگی و کاردانی یک امتیاز است، سالخوردگی و کم‌سالی
نیز هر کدام یک امتیاز: نویسنده، بر بنیاد داشتن یا نداشتن هر یکی از این دو گونه امتیازها، مردان را
دسته‌بندی می‌کند.



۳۱. دربارهی آن کسان که کوشا در
نکویی‌اند و > همیشه < * خرسند، و آن
کسان که به بدی می‌کوشند و > همیشه < *
ناخرسندند، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا آن کس که به داد، کوشنده است و کوشایی او رو سوی کارهای واجب
(a-wizīrišnīg xīr) دارد، چه به خواستش برسد چه نرسد، > تن < * به سپاس و شادکامی
می‌سپارد؛ از کوشایی خود در نیکی راضی است.

و آن کس که کوشندگی او رو سوی کارهای غیر واجب دارد (wizīrišnīg-xīr)، چه به آن برسد
چه به آن نرسد، > همیشه < * گلایه‌مند و نالان است؛ کوشنده در بدی است و هیچگاه
قانع نمی‌شود.

و **واجب** > * > تعریف < * کار واجب > این است < * : به اندازه، تن و جان را پاس داشتن و به نیکی
زیناوند (= مجهز) شدن؛

> تعریف < * کار غیر واجب > این است < * : هر آنچه که افزای آن برابر با بدی باشد.
> کار واجب < * رستگاری روان است و آن، هر آن کار شایسته (= کوفه / ثواب) است.
کار غیر واجب، > در برگیرنده‌ی < * همه‌ی گناهان است.



۳۲ (الف). درباره‌ی پشْتیبانی، و پشْتیبانی برگرفتن < ایزدان > *، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا پشْتیبانی ایزدان، فراگیرانه و ویژه‌گانه (= کلاً و جزئاً)، هر آن گناه‌پرهیزی و کرفه‌کاری را < دربر می‌گیرد > *، و < کرداری > ویژه‌ی یزدان است؛^(۱) < و این > * یعنی: < پشْتیبانی > * نکو از نکویی.

و پشْتیبانی برگرفتن < ایزدان >، هر آن گناه‌گروی و ناپشیمانی از گناه و دشمنی با کرفه‌کاری را < دربر می‌گیرد >؛ و پشْتیبانی از گناه، بسی < دور است از اینکه > خواستی * < ویژه‌ی ایزدان باشد. اکنون (= در جهان مادی کنونی)، خردپسندانه آن است که نیکان در امید و بدان در بیم باشند؛ هر چند، در هنگامه‌ی آمیختگی < با تازش اهریمن > * — از بهر آن بزرگ‌دادگری که همه‌ی آفریده‌ها را امیدوار < به رستگاری > * نگاه می‌دارد — در جهان مادی، گاه < دیده می‌شود > * بدان نیز پشْتیبانی می‌شوند و گاه نیز پشْتیبانی از نیکان برگرفته می‌شود [یا: در جهان مادی برخی بدان پشْتیبانی می‌شوند و پشْتیبانی از برخی نیکان برگرفته می‌شود]؛ ولی این هست که در جهان مینوی آن کس که نیکو < رفتار > * است از بهر فلاح و نجات^(۲) به نیکانجامی می‌رسد، و آن کس که از بدان است، از بهر فرولغزی و نگونساری < در گناه > * به بدفرجامی رسد؛ < و این در آموزه‌های دین > * پیداست.^(۳)

یادداشت‌ها

۱- یعنی: ستودگان آسمانی (= ایزدان) تنها گناه‌پرهیزی و کرفه‌کاری زمینیان را پشْتیبانی و حمایت می‌کنند نه گناه‌ورزی و دوری از کرفه را. پس از این، نویسنده به این پرسش می‌پردازد که چرا گاه بنظر می‌آید بدان و بدی پشْتیبانی می‌شوند و نیکان به حال خود رها کرده می‌شوند؟ آنگاه برابر آموزه‌های دین بهی می‌کوشد این اشکال را پاسخ دهد.

برای پی‌گیری دیرپایی، دیرمانی، ماندگاری و بقاء این میثوی اندیشگانی (= ideal) نزد ایرانیان نیز نگاه کنید به: میبیدی، رشیدالدین، کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۱۶۱: «پیر طریقت گفت:

«الهی! تو دوستان را به خصمان می‌نمایی؟ درویشان را به غم و اندوهان می‌دهی؟ بیمار کنی و خود بیمارستان کنی؟ درمانده کنی و خود درمان کنی؟ از خاک آدم کنی و با وی چندان احسان کنی؟ سعادتش بر سر دیوان کنی و به فردوس او را میهمان کنی؛ مجلسش روضه‌ی رضوان کنی؛ نا خوردن گندم با وی پیمان کنی و خوردن آن در علم غیب پنهان کنی؛ آنگه او را به زندان کنی و سال‌ها گریان کنی؟ جباری تو کار جباران کنی؟ خداوندی کار خداوندان کنی؟ تو عتاب و جنگ همه با دوستان کنی؟»

و نیز همان: ج ۸، ص ۳۰.

و نیز نگاه کنید به: دادستان دینیک، پرسش پنجم. بُن‌نوشت پهلوی برابر است با:

— که در آنجا این پرسش کلامی دوباره از سوی نویسنده‌ی دادستان دینیک به میان نهاده می‌شود.

۲- فلاح و نجات را برابر bōzišn-burzišn آورده‌ایم: چنین می‌نماید نگریسته‌ی نویسنده، فلاح و نجاتی است که پی‌آمد دوری‌گزیدن از گناه است.

۳- برابر ساختمان گفتاری کتاب سوم دین کرد، پس از این عبارت، می‌باید شاهد خُرده‌سنجی‌های نویسنده بر دسته‌ای از کیش‌داران باشیم و این روایت با سخنواره‌ی تکراری در این کتاب مانند:

...a-dādestānih abar-š guft-bawēd, yazdīh aziš bē guft-bawēd.

پایان پذیرد؛ ولی چنین نیست و مطلبی بی‌ربط با آموزه‌های بالا، آن هم از میانه، آغاز می‌گردد که به گمان ما، بخشی پایانی از روایت دیگری بوده است. ما (گزارشگر کنونی)، بخش پایانی این روایت را ۳۲ (ب) نامگذاری کرده‌ایم (م).



۳۲ (ب). > دربارهی سودی که از راست گفتاری برمی خیزد و ستایشی که بر آن مترتب است؛ و دربارهی زیانی که از دروغ گویی سرمیزند و نکوهشی که بر آن مترتب است، برابر آموزهی دین بهی. <*

> <(۱) اما > برگردن <* راست گفتار است که > در آغاز کارها <*. بگوید «اگر خدا خواهد» (=انشاء... / tā hamē)؛ (۲) مگر آنکه بدانند باگفتن این > دعا <*، گزند و زبانی بزرگ بر پارسایان درمی رسد.

و برگردن دروغ گو است که هرگز > دعای <* «اگر خدا خواهد» (=انشاء...) را بر زبان نراند، مگر آنکه بدانند باگفتن این > دعا <*، رستگاری و سودی بزرگ فراچنگی پارسایان خواهد آمد؛ و این اندرز دین بهی ست.

→ ولی اگر راست گفتاری راست گفتار — چه ناآگانه و چه آگاهانه — زه به زبان پارسایان بزد، به یوبه ای آن راست گفتاری نباید بر او خُرده گرفت (padiš a-bun dāšt) بلکه از بهر راست گفتاری اش می باید که ستوده شود.

ولی اگر دروغ دروغ گو — چه ناآگاهانه و چه آگاهانه — به سود پارسایان بیانجامد، نباید سپاس گوی او بود و از بهر آن دروغ گویی نمی باید ستوده شود.

یادداشت ها

۱- به گمان ما، جستاری که در پی می آید پایان های روایتی آسیب دیده است که سرنامهی فرضی آن می باید سخوارهای همانند این باشد:

<abar sūd ī az rāst-guftārīh ud stāyišnīh ī padiš, zyān ī az drō-guftārīh ud a-stāyišnīh ī aziš, az nigēz ī weh-dēn>.*

۲- «اگر خدا خواهد» را، به شیوهی باهمشماری (=قیاساً)، برابر tā hamē آورده ایم؛ و معنایی نزدیک به انشاء... را از آن مراد کرده ایم؛ بسنجید با سخن مولانا:

«گر خدا خواهد» نگفتند از بتر پس خدا بنمودشان عجز بشر.



رطبات ابدام
دروغ سلفی ندرام

نیل از سنبل و در درازتر از بون هون داد (از بون کورن و در هم)

۳۳. دربارهی آن کس که روی برمی تابد از گناه و روی می کند به ثواب، و آن کس که روی برمی تابد از ثواب و روی می کند به گناه، برابر آموزهی دین بهی.

* آن کس که > ایزد <* بهمن جای گرفته در > قوهی <* آخو (axw / اندیشگی) او باشد، قوهی اندیشگی (axw) او بر کام او فرماندهی خواهد داشت؛
→ > میثوی <* آشتی، جای گرفته و نشسته در منیش او ست؛
→ > میثوی راستی (=ایدهی راستی)، (۱) ماندگار گفتار او ست؛
→ > میثوی <* خیزد، دستورده کردار او ست: > چنین کسی <* روی برگرفته از گناه و گراینده به ثواب است.

آن کس که > دیو <* آکو من جای گرفته در > قوهی <* اندیشگی (آخو / axw) او باشد، شکنج و شهوت فرمانده کام او ست؛

و > میثوی <* خشم جای گرفته و نشسته در منیش او ست؛
و میثوی دروغ (=ایدهی دروغ) فرمانده گفتار او ست؛

و خوددوستی دستورده کردار او ست: > چنین کسی <* روی برگرفته از ثواب و گراینده به گناه است.

یادداشت ها

۱- واژهی آیدویس (=εἰδώς) یونانی، به کژی، «مُثل» ترجمه شده است؛ افلاطون شناسان ایرانی ترجیح داده اند که از درگیری با این واژهی بش زورمند فلسفی بپرهیزند و در ترجمه های خود «ایده» را بکار گرفته اند؛ ولی ما (گزارشگر کنونی) به پیروی از ادیب سلطانی هیچ برابر درستی جز واژهی «مینو» و «مینو دیسه» برای آن نمی شناسیم. در این روایت نیز، واژهی «مینو» به همان معنای εἰδώς در فزانتیش یونانی به کار رفته است؛ در ترجمهی روایت های دین کرد، هر گاه «میثوی اندیشگانی» بکار برده ایم همان معنای افلاطونی «ایده های ذهنی» را فرادید خود داشته ایم. نیز نگاه کنید به: هومن، محمود، تاریخ فلسفه، جلد نخست.



انیم سید افو
آکی دینی
راسی آبی
خرد حاصل کردار

۳۴. درباره‌ی آنچه به کام ایزدان است و آن «دین بهی» است، و آنچه به کام دیوان است و آن «بددینی» است، برابر آموزه‌ی دین بهی.

خطبر

همانا آیین دین بهی، اندازش پسند \langle آدمی \rangle * با \langle خواست \rangle * ایزد [یا: قانون] ^(۱) است؛ و \langle اندازش پسند آدمی با خواست ایزد \rangle *، همانی است که در گوهر خود نیکوسرشت می‌باشد؛ حتی اگر به سبب واژگون‌کاری‌ای بدسرشت \langle نمایانده شود \rangle *.
ولی آنچه در گوهر خود نیکوسرشت است، حتی اگر به سبب هر واژگون‌کاری‌ای بدسرشت \langle نمایانده شود \rangle *، باز هم کاری شایسته است و هر کار شایسته (kirbag) برابر کام ایزدان است. و آیین بددینی، همانا اندازش \langle خواست \rangle * ایزد با پسند \langle متغیر بشری \rangle * است؛ و اندازش خواست ایزد با پسند \langle متغیر مردمان \rangle * همان چیزی است که در گوهر خود بدسرشت است؛ حتی اگر با هر واژگون‌کاری‌ای نیکوسرشت \langle نمایانده شود \rangle *.
آنچه که در گوهر خویش بدسرشت است، حتی اگر با هر واژگون‌کاری‌ای نیکوسرشت \langle نمایانده شود \rangle * باز هم کاری ناشایست (bazag) است؛ و هر کار ناشایستی برابر کام دیوان است.

یادداشت‌ها

✓ ۱- واژه‌ای را که «خواست ایزد» ترجمه کرده‌ایم، در بستر سخن پهلوی با نگارش (𐭮𐭲𐭮) آمده است؛ ما آن را yazd خوانده‌ایم؛ می‌توان dād نیز خواند و «قانون» ترجمه کرد. ولی اگر قرائت dād / قانون درست باشد می‌توان نظر داد که نویسنده‌ی این روایت، سخن گوشه به اصالت، گوهریگی و نخستینگی قانون ثابت دین خدایی بر ذوق و پسند دگرشونده و متغیر بندگان دارد.



۳۵. درباره‌ی نخستین آورنده‌ی دین بهی.

از آنجایی که مردمان از \langle داشتن \rangle * دین گریز ندارند، \langle و از آنجایی که \rangle * جهان‌آفرین از راه دین است که \langle کشور را \rangle * به آبادانی می‌رساند، \langle و از آنجایی که \rangle * اکنون (=جهان مادی کنونی)، زمانه و هنگامه‌ی آمیختگی \langle با آلودگی اهریمن \rangle * است، خود پیدا ست همواره از بهر نو \langle شۆندگی \rangle * و باز آمدن \langle نۆی \rangle *، به دین \langle نو \rangle * نیاز \langle ی همیشه \rangle * است.
نخستین دین‌پذیرفتار از جهان‌آفرین، کیومرث \langle بوده است \rangle *، که نیز نخستین مرد میان است — همان نخستین گل‌شاه — ^(۱) که برابر \langle داد \rangle * دین، از بهر ساماندهی و ویرایش گیهان و پیشروندگی آفریدگان، رفتار کرده است.

واپسین دین‌آور، از سوی جهان‌آفرین، «سوشیانس» است؛ همانی که واپسین سالار و شهریار مردم خواهد بود (bawēd....ā). که برابر خواست و شگفتی‌کاری (=معجزه‌ی) جهان‌آفرین، از بهر به فرجام رساندن دین [یا: از بهر پیروی از فرمان‌های دین] — همانی که کیومرث بر آن کردار بود [یا؛ برای همان \langle نیت \rangle * ی که در آفرینش کیومرث بود] — ویراستار جهان به فرساخته‌ترین \langle شیوه \rangle * خواهد بود، و از راه آن سامانش، آفریدگان، سرتاسر، ویژه و آنوشه و بهشتی‌کردار خواهند شد؛ و به گونه‌ای خردورانه (cimīg / خردپسندانه) می‌باید او را مهر آورندگان ^(۲) و پیامرسانان و فرستادگان و پیغام‌آوران دین بهی نامید؛ همانی که پس از وی، گیهان بی‌نیاز از فروفرستادن دین و پیامبری با آن دین است.

\langle آن دسته از \rangle * کیش‌داران، که، اندر آلوده‌ترین زمانه \langle ی تازش اهریمن \rangle * و اندر هنگامه‌ی پوسیده‌ترین کنش‌ها ^(۳) و در بدترین خشک \langle سال \rangle * ای که سرتاسر کشور را درنوردیده است و مردم نزدیک‌ترین خویشاوندی را با \langle روزگار \rangle * سیاه دارند و بیش‌ترین بدگمانی‌ها را بر دین ایزدی و بر راستینگی (=حقیقت) جهان مینوی دارند، و اندر زمانه‌ای که گیهانیان بیش‌ترین نیاز را به فرارسیدن زُداينده‌ی سیاهی‌ها و روشنگر گیهان و \langle به آن مرد \rangle * دارای برترین آگاهی‌ها دارند و \langle در زمانه‌ای که رشته‌ی \rangle * امید گیهانیان گسسته از آن آگاهی‌ها \langle ی خداگونه \rangle * است، \langle باوری بنیادین از \rangle * کیش ایشان این است که: «.....» ^(۴)

و از چرایِ فوسیش پیغمبران از سوی ایزد <تنها> * بدفرجامی (=عاقبت به شری) را آموزش می دهند؟)، <با چنین باوری، چاره‌ای ندارند جز اینکه> * بگویند: «ایزد <خود نیز> * این نگرش (۵) را فروهسته است»، و <کیش آنان> * فرامی‌گردد که: «در جهان مادی، برای آفریدگان، <هیچ پایان> * رستگاران‌های نخواهد بود».

یادداشت‌ها

- ۱- روانشاد مهرداد بهار، واژه‌ی *gil-šāh* را دگرشد تاریخی واژه‌ی *gar-šāh* (=شاه کوه و بیابان) می‌داند؛ نگاه کنید به: بهار، جستاری در فرهنگ ایران، برگ‌نوشت ۸۷؛ و نیز: بهار، پژوهشی در اساطیر، ۱۸۹.
- ۲- واژه‌ی *āwišt* آورده‌ایم؛ برای ما روشن و شناخته نیست که نویسنده‌ی این روایت (=کرده‌ی ۳۵) از کاربرد این واژه، خاتمیت طومار پیغمبران را در نظر داشته است یا خاتمیت آن را.
- ۳- «پوسیده‌ترین کنش‌ها» را برابر *kunišn pūdagtom* آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده معنایی نزدیک به «بی محتواترین و وارونه‌ترین اعمال و رفتارها» را فرادید خود داشته است.
- ۴- مترجم کنونی، خود را از ترجمه‌ی سخنواره‌ی در نظر - که با نقطه‌چین نشان داده شده است - معذور می‌داند؛ خواننده‌ی پژوهنده می‌تواند به بخش آوانویسی (= ch. 35) نگاه کند.
- ۵- «این نگرش» را برابر *az nigērišn* در بستر سخن پهلوی آورده‌ایم؛ به گمان ما، نویسنده، سخن گوشه به «نگرشی» دارد که پیش از این فراگفته است: آن نگرشی که برابر آن، پس از «سوشیانس»، در جایگاه واپسین پیام‌آور، جهان می‌باید پاک و ویژه و بهشتی‌کردار گردد و اهریمن سرتاسر زدوده شود.



— ۳۶ — دربارہ‌ی دوری‌گزیدن مزدائیان، از

دارندگان خیم <و خوی> * دیوپرستی و آئیران و

فریفتاران و آشموغان، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا برابر آموزه‌ی دین <بهی> *، آن کسان که خیم <و خوی> ریمن (=فاسد) دارند، <این ریمنی، بیش از هر چیز> * در روان آنان <جای دارد> *.

<تا زمانی که مردم آلوده‌خوی > * زنده‌اند، <ریمنی خیم و خوی آنان> * نیز همراه تن آنان است.

<زمانی که> * بمیرند و <روان‌شان> * تن <خاکی رارها کند، آن خیم و خوی ریمن > * به

همراه روان <آلوده> * به دوزخ نگونسار می‌شود.

از این روی است که مزدائیان <همیشه می‌باید> * بیمتاک از سرایت (*abar-rasišn*) گندناکی‌ای که از سوی آنان <دامنگیر> * شان می‌گردد، باشند.

در زمان زنده بودن آنان (=مردم دارنده‌ی خیم و خوی ریمن) — از آن ریمنی و تبه‌خیمی‌ای که از راه همگروهی با ایشان بر سر <مزدائیان> * می‌آید — می‌باید پیش‌تر از آنان دوری‌گزید تا آن زمان که ایشان مرده‌اند و لاشه‌ای پوسیده اند.

و این به روشنی آشکار است آن کس که با ایشان دست برادری دهد و نزدیکی‌گزیند به گونه‌ای که همدم پیوسته‌ی آنان شود، پارسایی‌اش کاستی می‌گیرد؛ خیمش آلوده می‌گردد؛ خویش تباهی می‌پذیرد؛ فره <ی‌یزدانی‌اش> * سر به نیستی می‌گذارد.

<باید دانست> * با ایشان هم‌جام و هم‌کاسه شدن، <دوستی نه> * که ناآشتی و <سرایت> * بیماری و پی‌آمدش <افروختن> * جنگ خواهد بود.

چاره این است: از آن کسان که با ایشان (=آشموغان) همدم‌اند نیز دوری‌گزینیم؛ و افزون بر این، آن جام و کاسه‌ای را که ایشان با دست می‌گیرند، سه بار با آب گرم شست-و-شو دهیم.

تا از راه این شست-و-شو، مزدائیان در خوراک و نوشاک <از آلودگی> * دور مانند. (۱)

یادداشت‌ها

- ۱- چنین می‌نماید که نویسنده‌ی این روایت (۳۶)، سخن گوشه به مزدائیان شست‌باوری داشته است که موازین دین را به دیده‌نمی‌گرفته‌اند و با آشموغان و فریفتاران و دیگرانی از این دست طرح دوستی می‌ریخته‌اند.



۳۷ ✓ درباره‌ی آن شهریارِ که <در کارِ فرمان‌فرمایی> * بر زبردستانِ خود مهتری دارد، آن که <در کارِ فرمان‌فرمایی> * همپایه‌ی زبردستانِ خود است، و آن که از زبردستانِ خود کِهتر است، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

شهریارِ مهتر بر زبردستان، کسی است که <در کارِ فرمان‌دهی بر کشور، تنها> با فرمان‌نامه‌های خود (xwad mādayān)، و، بر بنیادِ پرتو و فزّه و خزد و هنر <سروری> * خودِ بندگان را فرمانده است (winīrdīgīh)؛ <توگویی، زبردستان را> * چونانِ ایزاری زیر فرمانِ خود دارد. شهریارِ همپایه‌ی زبردستان، کسی است که بر بندگان فرمان می‌راند و به همان اندازه نیز از بندگان <بارگاه> * فرمان می‌ستاند؛ <توگویی، بر بندگانِ بارگاه، هم> * چونانِ ایزارها خِی دستریس شاهی <فرمان می‌راند و هم > از بندگان <چونانِ ایزاری فرمان می‌ستاند. > اما <شهریارِ کِهتر از زبردستان، کسی است که در > اعلام و اجرای <فرمان‌نامه‌ها > (۱) (۲) (mādayānīhā) با خزد و هنرِ بندگان <بارگاه> * رهبری می‌شود؛ <تا بدان‌جا که > * تنها همچون ایزاری زیر فرمان <بندگانِ بارگاه> * است.

یادداشت‌ها

۱- «فرمان‌نامه‌ها» را برابرِ mādayānīhā آورده‌ایم؛ شاید نویسنده‌ی این روایت (۳۷)، سخن‌گوشه به کتاب «فرمان‌نامه‌های شاهی»، زیر همین نام دارد.

۳۸ ✓ درباره‌ی شادیِ <سرآمد> * همه‌ی شادی‌ها، و رنج <سرآمد همه‌ی> * رنج‌ها؛ و درباره‌ی شادیِ <برآمیخته> * با رنج و نیز رنج <برآمیخته> * با شادی، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا شادیِ <سرآمد همه‌ی> * شادی‌ها، شادی‌ای پاینده است؛ (۱) رنج <سرآمد همه‌ی رنج‌ها> * نیز <چنین است> *.
رنج <برآمیخته> * با شادی، همان گیتیِ تُندپوی است.
شادی، درگذرانِ زمان با رنج، و رنج نیز در درازنایِ زمان با شادی درتینده شده است.

یادداشت‌ها

۱- برابرِ آموزه‌ی کتاب سوم دین کرد، شادیِ نیامیخته با رنج و رنجِ نیامیخته با شادی در جهان مادی نشدنی است و دست نیافتنی؛ نیز نگاه کنید به: همین کتاب، کرده‌ی ۷۴.



۵۳=۳۹. در باره‌ی راهی که مرد میان در <پیمودن>* آن به رستگاری می‌رسند، و راهی که در <پیمودن>* آن دچار سرافکنندگی می‌شوند، برابر آموزه‌ی دین بهی.

راهی که مردم، اگر بر آن رفتار کنند به رستگاری خواهند رسید، همانا همتراز شدن با کامه‌ی اورمزد است؛ <و آن را خواهند یافت اگر>* در کنکاش و پُرسش درباره‌ی <راستی>* دین بهی، که آن نیز کامه‌ی اورمزد است، برآیند؛ و یا، در میان بهدینان، از آگاهانی <راه درست را بخوانند>* که در کارها <آگاه به>* بایدها و نبایدها (kunišniḡ pahrēzišniḡ) و در بدی‌ها نیز <آگاه به>* بایدها و نبایدهایند (= اوامر و نواهی).

و اگر برابر کام اورمزد <رفتار کنند>*، به گونه‌ای که آموزگارشان دلاهنگی <نیکی>* شان و خرد دستورده آنان باشد، از هر آنچه آنان را <در بارگاه خدایی>* سرافکننده کند، از راه کسب آن ابزار شناخت <دینی>*، پاییده خواهند شد؛ <و آن راه می‌انجامد> به نیگ‌نهادی‌ای (hu-xēmih?) که با خود خرسندی و خردوری <در بر دارد>*

<راهی که برای ما>* رستگاری در پی ندارد <همانی است>* که بدنهادی(؟) [یا: خشم‌گیری] را دستور راه، شهوت را دلاهنگی خود و خوددوستی را کار خود <نهیم>*



با مصلحتی فراوان در فراموشی از رستم ساسانی نیست

مخبر

۴۰. درباره‌ی هست <شدن>* هستی، و <پیدا شدن ذات متجلی>، برای پیدا <شدن ذات>* پیدا،^(۱) برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا هست <شدن>* ذات هستی، و پیدا شدن ذات پیدا (=متجلی شدن ذات متجلی)، برای ذات قوه‌ی دانایی، <فراروندی>* پیش از کار آفرینش است.^(۲) [یا: <فراروندی>* پیش از کار <آفرینش>* بوده است].

به همین گونه نیز، برای ذات سپندازمینو، ذات هستی همواره متجلی^(۳) بوده است. پیدایی (=تجلی) آنچه که از «هست» هستی می‌گیرد، در نسبت با گنیز دیگری^(۴) ست که، خود-به-خود، پسینی <و پیشینی>* می‌پذیرد. ✓
چونان تجلی اورمزد — در موضوع هستی — بر وَهمن، پس از آنکه وَهمن، به کردار، آفریده شد. [یا: وَهمن در فراروند آفرینش نهاده شد].

همراه با فراروند آفریده شدن وَهمن به دست جهان‌آفرین، نخستین آفرینش نیز <جامه پوشید>*؛ و در پی آفرینش <وهمن>* دانایی نیز <به هستی راه یافت>*؛ و با آن، آموزاتش دین و همه‌ی <دیگر> شگفتی‌کاری‌هایی که در ذات‌اش (=ذات اورمزد) است؛ و وَهمن شایستگی یافت همچون پسر برای جهان‌آفرین شود و جهان‌آفرین پدر و همن شود؛ این آموزه‌ی دین است. ✓

همه‌ی آنچه برای خود جهان‌آفرین، پیش از آفرینش و همن پیدا بود،^(۵) <از آن>*، برای دانش وَهمن همان اندازه بر نهاده شده است (=مقدر شده است) که جهان‌آفرین او را (=وهمن را) آگاهانیده است.

همچنان نیز، پله-و-پایه‌ای که یک آفریده <در پایگان هستی>* می‌تواند کسب کند، همان پله-و-پایه‌ای است که جهان‌آفرین، برابر با همه‌دانی (=آگاهی هرویسپی / علم مطلق) و همه‌تانی (=قدرت مطلق) خداوندگاری‌اش او را بهره‌ور کرده است.

<پذیرنده>* نیز، در میزان نیروی دانش نمی‌تواند از کسی که در نیروی دانش از همه برتر است، برتر شود (nē....ayābišn bawēd).

> آن دسته < * از کیش داران که کیش شان می گوید:

«جهان آفرین در گوهر خویش یگانسته است و نیز استوار بر پدری و پسری است؛ > و نیز مدعی آند < * پدر نه پیشین از پسر و پسر نه پسین بر پدر است و هر دو (= پدر و پسر) بُنمند و جاودانه اند، > با این ادعا گفته ای < * ناشدنی و پوچ را > بر زبان می رانند < *؛ > در همان دم < * آموزش می دهند (āfrāhēd.....ā): «او یگانسته در ذات خود و در ذات خود یگانسته است»، و پس از آن نیز او را (= ایزد را) دُوئنی می انگارند و او را «پیشین بر همه چیز ولی > در همان دم < * بی پیشین، و او را پس از > آفریده اش < * و > در همان دم < * نه پسینی به نسبت آفریده اش»، > در نظر می آورند و متناقضانه < * یکی را به نسبت دیگری > هم، پیشین بُنیاد و هم پسین بُنیاد < * می دانند.

> ما مزدانیان می گوئیم < * درباره ی پدری و پسری، می توان بی هیچ اعتنایی به پیشینی و پسینی سخن گفت که: یکی پسر یکی > و در همان دم < * پدر کس دیگر باشد آنهم در موضوع نطفه ها (؟)؛ ولی نه در موضوع پدری (= پدر بودگی)؛ که از آفرینش (pad čihir.....ā) > پدر < * بر پسر پیشینی دارد و پسر از او > به جهان < * می آید؛ و پسر، که از آفرینش بر پدر > خود < * پسین بُنیاد است و از > تخمهی < * پدر است.

یادداشت ها

- ۱- به گمان ما، معنایی نزدیک به «تجلی متجلی» نزد حکمای پیشین.
- ۲- چنین می نماید نگریده نویسنده از این بیان این باشد که: دانایی، وجود و تجلی، به نسبت با آفرینش برای خود جهان آفرین پیشینی اند.
- ۳- چنین می نماید که: هستی و تجلی هستی برای ذات سپندارمینو پسینی و پیشینی ندارد؛ و پیشینی و پسینی تنها در نسبت با آفریده ها معنی پیدا می کند. ✓
- ۴- «کس دیگری» را برابر bē mard آورده ایم: معنایی نزدیک به «من غیر» یا «غیر من» نزد حکما.
- ۵- یعنی همه ی آنچه که به آن «علم خداوند» می گوئیم.



که در دوسر سنان ، که نگه ، (اربا ساها دارد)

۴۱. درباره ی اعطای دهندگان دَهشانه ی خود را؛ و درباره ی این که دریافت کنندگان در بی ترسی اند از این که دهنده بازپس گیرد آن دَهشانه را، برابر آموزه ی دین بهی

✓ بخشیدن (=اعطای) سزوارانه ی مایملک دهندگان به پذیرندگان دَهشانه، > می باید < * بدین هنجار باشد که دهندگان، آن دَهشانه را از مایملک خود دهند.
به سبب سزواری (=استحقاق) دریافت کنندگان به > دریافت < * آن دَهشانه است که آنان (=پذیرندگان / padiriftāran) شایسته ی از آن خویش کردن (=تملیک) آن دَهشانه می شوند [یابیز: شده اند].

تا بدانجا که دهند (dādār)، آنچه را از آن خویش است، از بُن جان، به آنکه سزوار آن دَهشانه است، رادمندان می بخشند، و دریافت کننده >ی دَهشانه نیز < * در بی ترسی است > و می داند < * دهنده، آن دَهشانه را که نیک بر او روا داشته اند از او باز پس نخواهند گرفت؛ و حتی به سبب گنه ورزی نیز از آن دَهشانه محروم نگردد؛ و دریافت کننده به لحاظ استواری دهنده در دانایی و بخشندگی و دادگری، در بی گمانی > و بی ترسی از بازپس گیری آن دَهشانه < * است.
> آن دسته از < کیش داران که > اعتقاد به < *:

✓ «جهان آفرین بخشنده - > که بنا به باور مزدانیان < * آنچه را خود داده است و حتی گناهکاران را از آن محروم نمی کند - بی هیچ بهانه ای مجاز به بازپس گیری دَهشانه > های خود < * است» > باوری بنیادین از < * کیش آنان است، > با این اعتقاد نادرست < * ایزد را از دانایی و بخشندگی و دادگری برکنار می کنند، و به او نسبت نادانی و رُفتی و بی داد می دهند.



۴۲۱. درباره‌ی مهتری و فراتری دستگاه دین‌پردازی بر <طبقه‌ی> * آرتشتاران و کشاورزان، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا مهتری و فراتری دستگاه دین‌یاری (āsronih) بر <طبقه‌ی> * آرتشتاران و کشاورزان از چندین چم (=گواه / دلیل) پیدا است.

یکی از آن <چم>ها این است که: <طبقه‌ی> * آرتشتاران از راه <یزش‌ها و آموزه‌های> * دستگاه دین‌یاری دروچ مینوی را می‌توانند زد؛ و کشاورزان از راه یزش‌های ایزدان و <از راه آموزه‌ی> * دستگاه دین است که <به آبادانی> * گیهان (?) می‌پردازد؛ [یانیز؛ پتیاره‌ها را پس می‌تواند زد] * هر دوی این کارها^(۱) از پایه، از اذکار دستگاه دین‌یاری (āsronih saxwan) برمی‌آید؛ و به آنان (=آرتشتاران و کشاورزان) آن آموزش-و-روش تنها از <اذکار> * دستگاه دین‌یاری می‌رسد.

یک <چم> دیگر این است که: دانستن و انجام‌دادن هر آنچه از ژمره‌ی فریضه‌های مردمان است — چونان: شناختن جهان‌آفرین و <باز> شناخت بسی کرفه‌ها و گناهان — به میانجی <دانش> * دستگاه دین‌یاری <بدست می‌آید> *؛ و این‌ها، پیشین‌بنیاد و زیربن‌بنیادتر از هر کار دیگری است که آتشتاران و کشاورزان در چارچوب <خویشکاری‌های> * خود دارند.

یک <چم> دیگر *، از نخستینگی دستگاه دین‌یاری آنهم زمان برشمردن <طبقات چهارگانه> * بدست می‌آید و مهتری آن، خود نشانه‌ای است از <فراتری> * پله-و-پایه‌ی «آشرونی» که بدین آرایه‌اند:

آشرونی، آرتشتاری، کشاورزی، و افزار سازی *.

یک <چم> دیگر * از <همسنجی با> * تن مردم بدست می‌آید:

→ مهتری سر، که همانسته‌ی دستگاه دین‌یاری است، بر دست، که همانسته‌ی دستگاه جنگ است، و بر شکم، که همانسته‌ی کشاورزی است، و بر پای، که همانسته‌ی افزاژپردازی است، و نمودار سروری و مهتری و برتری دستگاه دین‌یاری، که نشانه‌ای از سر است، بر آرتشتاری که نشانه‌ای از دست است و بر کشاورزی که نشانه‌ای از شکم است و بر افزاژپردازی که نشانه‌ای از پای است. یک <چم> دیگر *، نزدیک‌تری دستگاه دین‌یاری به <مینوی> * «روان» است که <خود،

تنم لئو



دومی در روان و اندم - روان

گواه * برتری آن است؛ و به آن «جایگاه مینوی و همنی» (=manwahmat) نیز نام می‌نهم؛ و از آنجایی که دستگاه دین‌یاری «جایگاه مینوی و همنی» است، در <واژه‌ی آشرونی> * (۲) «آشرونی» (=بی‌کرائگی روان) نیز نمودار است. → از <آموزه‌های> * دین بهی آشکار است که آشرونی در نزد اورمزد دارای ویژگی‌ترین جایگاه‌هاست: <و این خود،> * گواه باور به مهتری دستگاه دین‌یاری، بر دستگاه جنگ و کشاورزی <و افزاژپردازی> * است.

یادداشت‌ها

۱- «هر دوی این کارها» را برابر har dō آورده‌ایم؛ به گمان ما، نویسنده، سخن‌گوشه به، یک: پیش‌زنش دروچ مینوی به کمک آرتشتاری، دو: پیش‌زنش پتیاره‌ها و آبادانی گیهان از راه کشت-و-ورز دارد.

۲- نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۴۲)، پاره‌های برساننده‌ی واژه‌ی «آشرونی» را ruwānih + asar می‌داند؛ یعنی: در سیمای برونی و نمایین واژه‌ی در نظر (=āsronih) دو بُن‌پاره‌ی asar و ruwānih را، البته برابر دانش واژه‌شناسی پُری‌میتو خود، از هم باز می‌شناسد.



۴۳. درباره‌ی آن مردمی که در راه‌بری
 <کارها> * (= اداره‌ی امور) با <پیروی> *
 از اندرز دین بهی، همه‌ی نیکی‌های دو جهان
 را از آن خود می‌کنند، برابر آموزه‌ی
 دین بهی.

دانش در اداری

↓
 برابر آموززش دین بهی با مرد توانمند در زمینه‌ی دانش، <نیز> * توانا در بدست‌آوری
 دارایی می‌گردد.

مرد کم‌بهره از دانش، از راه همان دانش است که در زمینه‌ی دانش توانمند می‌گردد.
 به همین گونه، آن کس که در <زمینه‌ی> * دارایی، کم‌دست است به یوبه‌ی دارایی تفتنده و
 بخشنده است [یا: می‌باید به یوبه‌ی دارایی تفتنده و بخشنده باشد].
 آن کس که سرشار از توانایی <در زمینه‌ی دانش و دارایی> * است و از توانمندی دانش <و
 دارایی> *، از هر دو، به سزواری بهره‌ور است؛ با اقتدار (pad-nērōg) و به فرساخته‌ترین روش
 می‌باید پاسبان هر دو ان باد؛ تا همواره، به گونه‌ای رسا و بسته، از آن خویش‌کننده‌ی نیکی‌های دو
 جهان باشد؛ تا با کمک آن دو <گونه توانمندی> *، گیهان، آراسته و ویراسته و پیراسته گردد؛
 آفریده‌های نیکو افزایش یابند؛ و مردمان، رستگار و برین پایه شوند. (۱)

مردون نه در مردو بایدیم تا که از یک کد تا به رسد ان را به یادداشت‌ها

۱- اگر سرنامه‌ی این روایت (۴۳) را چونان پرسش در نظر آوریم، بند پایانی این روایت را می‌باید
 چونان پاسخ در نظر آورد.



۴۴. درباره‌ی رسیدن بهنگام (= بموقع)
 ایزدن در سرکوب ستیزنده‌ها، و پش راندن
 پتیاره‌ها از آفریده‌ها، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا، ستودگان مینوی (= ایزدان)، برابر فرمان جهان‌آفرین، از بهر سرکوب و زدودن پتیاره از
 همگان یک-به-یک، هنگامی که زمان آن فرارسیده باشد، با کم‌ترین زیان، پتیاره‌ها را از آفریده‌ها
 خواهند زدود (petyārag.....bē-burdan).
 همچنان چون پزشکی دانا که با ساماندهی نیروهای سرشت، بیماری‌ها را از تن <مردمان> *
 می‌زداند؛ <و یا> برزیگر جهان‌دیده که با به تباهی کشاندن نیروی ریمنی <یورش آورده بر> *
 دانه‌ها (۱) <ریشه‌ی> * ریمنی را از دانه‌ها برمی‌کند.
 هرگاه نیز، زمان آن دررسیده باشد، <ایزدان> *، برابر فرمان جهان‌آفرین، به یوبه‌ی پش‌زدن
 سرتاسر <پتیاره‌ها> * بتندی درمی‌رسند (lēz.....rasēnd)، و تکاوران، ستیهنگان <دام و
 دهش> * را می‌کشند؛ به گونه‌ای که دیگر یاره سربرندارند. <آنگاه است که> * سودمندی بزرگ
 گیهان، و فراگسترش دین و آسایش و دیرزیوی (دیرزیبندگی / طول عمر) خواهد بود. <به گونه‌ای
 که> * آفریدگان، در بی‌ترسی از <تازش دوباره‌ی> * ستیهنگان به آسان می‌رسند و جهانیان به
 رامش ماندگار.

یادداشت‌ها

۱- این عبارت، آشکارا، سرانگشت سخن رو سوي «آفات نباتی» دارد.



۴۵. درباره‌ی <خاستگاه> *تباهی در جان و تن و همه چیز و رای و -روش مردمان، برابر آموزه‌ی دین بهی.

افرش با کاملاً اهورا است برکت بنده می

برابر آموزه‌ی دین بهی، جهان آفرین، به یوبه‌ی فرآستگی‌هایش در کار خداوندگاری، به همه‌ی مردم، جان و تن و همه چیز و <قوه‌ی> *رای و -روش (=تدبیر) را، تبه‌ی از تباهی و بی‌هیچ‌کاستی و بی‌آهو دهد [یا: بخشیده است].
- آهوپذیری مردمان در <گستره‌ی> *جان، از راه کاستی در دانش است، که این، بُن‌انگیز (=wihān / علت / انگیزاننده‌ی بنیادین) تباهی جان و تباهی خوی است.

آهوپذیری مردمان در تن، نیز برخاسته از تباهندگی اخلاط <چهارگانه> * است که بُن‌انگیز بیماری و مرگ می‌شود.

آهوپذیری مردمان در چیزها، برخاسته از نبود تباهنده‌ی فزه <ی‌یزدانی> * است. (۱)

و آهوپذیری مردمان در رای و -روش‌ها (=تدبیرها)، برخاسته از آشوب در نظم <کار> * هاست؛ <که این، ریشه در> * گزافه‌کاری نامعتدلان و کاستی‌کاری تبه‌ی کنند <ی‌نظم> * دارد. تدبیر و روش آسرب در کارها → کز فرکار کاستی
<همه‌ی> * کاستی‌ها و تباهی‌ها برآمده از دشمن آفرینش فرآستته‌ی جهان آفرین
- یعنی <، برخاسته از آزارسان آفریده‌های خداوند - آند. →

[باینیز: <همه‌ی> * کاستی‌ها و تباهی‌ها برآمد <نیروی ستیزنده‌ی> * بر آفرینش فرآستته‌ی جهان آفرین آند؛ <آن نیروی ستیزنده‌ی> * که آزارسان و دشمن آفریده‌های خداوند است].

<اگر هر اندازه> * که مردم، از پشتیبانی جهان آفرین و آبرورآوری‌اش در برابر زورآوری‌های آزارسان (=اهریمن)، به حال خود رها نشوند، به همان اندازه <بهره‌ای> * از دانش برای جان، <بهره‌ای از> * درستی برای تن، آبادانی برای چیزها و میان‌روی در رای و -روش (=تدبیر) سزاوارشان می‌شود. →

زیرا که هستی‌بخش، زمان آفرینش همه‌ی چیزها برای مردم، متعهد بر (ast pad) بایستمدی نسکی و نابایستمدی بدی برای خود و هم‌پیمانان خود است؛ و این گونه گفته است (?)

نلد ای بس
تکلف و تسوی

ای شایسته
سای داران

(?ēnīwāxt) که می‌باید از نیکی در برابر خیم و خوی آزارسان(?) پشتیبانی کرد و از ذات

آزارسان (āzārēnīdār aziših) دوری گزید. →

<آن دسته از> * کیش‌داران که: <اعتقاد به> * <جهان آفرین، هر آن دهشانه - از جان و

تن و همه چیز و رای و -روش> * - را که خود به آفریده‌هایش بخشیده است، خودسرانه می‌تواند

باز پس گیرد > بساوری بنیادین از > * کیش ایشان است، درباره‌ی جهان آفرین <ناچارند

بگویند: > * خداوند > بخشاینده > *، باز پس گیرنده > ی همه‌ی آنچه که بخشیده است > * →

می‌تواند باشد؛ و به ناسزاواری به او گناه و تبه‌خویی و تبه‌گنی و زشتکاری و هر روز به رنگی

درآمدن (=تلون مزاج / waranīgih) در کار آفرینش را نسبت می‌دهند و <فروزه‌ی

بخشاینده‌ی> * یزدانی را از او برمی‌گیرند.

ای جان دل

یادداشت‌ها

سب زیبا برمی کرده است

۱- معنایی نزدیک به: أَلْفَقْرُ بِكَأَدِ أَنْ يَكُونَ كَفْرِي.



پیشکش به: دکتر مصطفی محجوبی.

→ ۴۶. درباره‌ی خویشکاری‌های شهریاران، در زُودنِ بدبختی و نیاز و تنگی و بیماری و ناخوشی از مردمان تا آنجا که شدنی است، برابر آموزه‌ی دین بهی.

برابر آموزه‌ی دین بهی، همانگونه که از خویشکاری‌های (=وظایف) شهریاران، بازداشتن آئیران و دشمنان از <سلطه بر> * تخت شاهی، و پیش‌گیری از <تازش> * دزدان و ستم‌کامگان از شهرهاست، به همانگونه نیز از خویشکاری‌های آنان، دور راندن و زُودن (=spōxtan bē-burdan) تهیدستی و تنگی و نیاز و ناخوشی و بیماری — تا آنجا که در گیهان <شدنی> * است — از کسانی است که در <گستره‌ی> * شهریارِ شان <می‌زیینند> *؛ به همان گونه نیز <بر آنان واجب است که در کار> * تقویت <ابزار کار و جرز مردمان> * و چاره‌جویی و پاییدن > کار آنان باشند *
در میان شهریاران، آن کسی برین پایه تر است که بدبختی و بیماری را — تا آنجا که چاره‌پذیر است — از شهر مردمان آنچنان زُودد که در گستره‌ی شهریارِ او مردم کم‌دست نیز بی‌درد و بیماری <زیینند> * (۱).
> اکنون در باره‌ی وظایف برجسته‌ی شهریاران در برابر مردم: *
۱. > وظایف شهریار در قبال آن کس که <.....> * (؟). او در میان‌ناپذیر است و هیچ رای و روشی برای <درمان> * او پیدا نیست.
>
>
>
۲. > وظایف شهریار <در قبال کاملی و دمدمی بودن (waranīg) > افراد <.....> * به نسبت خویشکاری‌های محوله (؟):
↑ ↑

> شهریار می‌باید <.....> * با گسترش چاره‌های بکار بُردنی و زایا، آنان را برای (bē....ō) انجام خویشکاری برانگیزاند تا از راه این <انگیزش> * وادار به کار و کوشش شوند. →
۳. > وظایف شهریار در قبال <.....> * آن کسان که ابزار خویشکاری آنان — برای نمونه: گاو و رزا و ابزار و رزنی‌گری و دیگر ابزارهای همیاری (= pēš-kār abzār) در کارهای‌شان — از دست رفته است و به سبب این از دست‌رفتگی ناتوان <از انجام خویشکاری> * آند:
> می‌باید <.....> * برای برآه افتادن کار، ابزارها <ی بایسته> * را به وی دهد تا بتواند کارهایش را بی عیب به انجام رساند.

۴. > وظایف شهریار <.....> * در برابر آن کسان که پیر یا ناتوان شده آند:
>
۵. > وظایف شهریار در برابر <.....> * همه‌ی زنان از کار افتاده (؟) و همه‌ی کودکان ناتوان از کار (؟):
> می‌باید <.....> *
تا که <هر گونه >..... (؟) (abargarz) ناداری از آنان باز داشته شود.
۶. > وظایف شهریار در برابر <.....> * مردم ناتوان از <.....> *:
>
و این آشکار است که با <بهره‌گرفتن از> * بودجه‌ی اختصاصی (kardag-handōz) می‌شاید تهیدستی را از آنان زدود.
۷. > وظایف شهریار در برابر <.....> *:
به گونه‌ی روشن (؟)، برابر <دستوری> * دین می‌باید رای زُود و رواج دهد و بفرماید تا نیازها همه برآورده شود <و مردم بتوانند> * بی درد <و رنج زیینند> (؟)، و نیز خواهان <.....> *.
۸. > وظایف شهریار <.....> * در برابر چاره‌جویی برای بیماری و إفلاج (=ترنجیدگی اندام):
می‌باید در همه‌ی شهرها و نیز در کشور [یا نیز: در همه‌ی روستاها] بیمارستانی (۲) بی‌عیب <پر پا کند> * و با بهره‌گرفتن از پزشکی رواندوست کارشناس، <امکان دسترسی همگان را نیک> * به دارو و درمان فراهم کند <.....> *.
۹. > وظایف شهریار در برابر <.....> * دیگر کارها:
> شهریار <.....> * می‌باید بفرماید تا کارها بی عیب انجام گیرد؛ و همواره در کار پرس و جو و پژوهش باشد تا کارها بدرستی انجام شود؛ و مهم‌تر از همه اینکه «داد» در شهرها گسترده گردد؛ که از

راه «داد» است که کشور به آبادانی می‌رسد؛ > تنها از این راه است که <* بیماری‌های مسری و خشکی [و یا نیز: جذام] و بدبختی و نیاز از تودگان، سرتاسر، زدوده خواهد شد.

> و از بایاترین خویشکاری‌های شهریاران این است که <* با > پراکندن <* بوی خوش (۳) بر آتش و آب و زمین، برای پایش هوا > اطراف <*، که فساد و تباهی از آن (= از نبود پایدگی آب و هوا) ترابرده می‌شود (=منتقل می‌شود)، بیماری‌های چرکین و خشکی (۴) و بدبختی و نیاز تودگان را — تا مبدا بُن‌انگیزه‌ی بیماری و ناخوشی مردم گردد — ریشه‌کن کند؛ و این شدنی نیست، مگر از راه پاییدن آتش و آب و زمین.

این > سخن واضح‌آراسته که در زیر می‌آید <* از اندرزه‌های دین بهی است:
«از فرمان‌های شهریاران
استواری‌ها اندر گیهان».

یادداشت‌ها

۱- نخست باید در نظر آورد که این روایت (کرده‌ی ۴۶)، به برشمردن وظایف شهریاران در رو-در-رویی با پُرسمان‌ها و مسائل گوناگون پرداخته است که به سان برجسته‌ایتنان آند: راندن دشمنان از شهر، زدودن بیماری‌های مسری و عفونی از تن مردم، تقویت و فراهم آوردن زمین‌های کار و کوشش مردمان، دستگیری از مردم کم‌درآمد با بهره‌گیری از بودجه‌ی دولتی. اما اگر کسی تن به کار ندهد چه چاره دارد؟

چنین می‌نماید که در بند شماره‌ی ۲ (برابر شماره‌گذاری ما)، به این پُرسمان پرداخته‌است و راهکاری روان‌شناسانه عرضه می‌کند. ولی در شماره‌های ۴ و ۵، به گمان ما، به بغرنجی و فروپییچیدگی‌ای (=مشکلی) زیربن‌بنیادتر می‌پردازد، و آن، کسانی‌اند که از زیر بنا مسئولیت و کارپذیری شانه خالی نمی‌کنند ولی زیر نیروی پیری و ازکارافتادگی از انجام کار و خویشکاری معذور آند. نویسنده‌ی این روایت، زنان و کودکان نبالیده را از شمار ایتنان می‌داند. اندوه‌مندانه، درهم‌ریختگی و افتادگی‌های بافت سخن در این روایت، راه به یک ترجمه‌ی روشن و سراسر است نمی‌دهد، ولی از آنجایی که درونه‌ی سخن این روایت به خویشکاری‌ها و وظایف شهریاران در قبالی مردم شهر پرداخته است، به گمان ما، هر بند این روایت حکم ماده‌ای قانونی را دارد.
خود روشن است این دو بند (۴ و ۵) نیز در پیوند با این خویشکاری‌هاست که معنی پیدا می‌کند.

همین اندازه روشن است که: نبود ابزار برای انجام وظیفه نزد انسان تهیدست — که به این سبب نمی‌تواند وظیفه‌ی خود را انجام دهد — همانند نبود گاو نر ورزا و دیگر ابزارهای شخم برای مباشر نیست؛ زیرا مباشر می‌تواند با هر وسیله‌ی دیگر کار را بی‌کم و کاست پیش ببرد؛ در صورتی که برای انسان تهیدست و ناتوان از کار ابزاری دیگر — در سیمای جانشین — برای انجام وظیفه وجود ندارد.

با این همه، ما (مترجم کنونی)، از درونه‌ی سخن این روایت و این بند در نظر، نتوانستیم دریابیم که دولت و فَرَنشین آن، شهریار، با این پُرسمان مردمانه (=اجتماعی) چگونه رو-به-رو می‌شوند و یا دین حاکم چه راهکاری را فرادید دولت نهاده است؟ بغرنجی دیگری که در ترجمه‌ی این روایت بسویژه شماره‌های ۴ و ۵ و ۶ با آن رو-در-رو بوده‌ایم، بازنشاسی سر و ته جمله و نیز زیرمجموعه‌های جمله (سینتاکم) است؛ و امید آن داریم، مترجمی توانا، با نوآوری، دشواری‌ها و فروپییچیدگی‌های سخن دین کرد و نیز این روایت را قراگشاید.

۲- از میان همه‌ی مانده‌نوشته‌های ادب پارسی، چه پیش و چه پس از اسلام، دین کرد، کهن‌ترین نوشته‌ای است که واژه‌ی «بیمارستان» در آن دیده شده است.

۳- «پراکندن بوی خوش» را برابر hu-bōyīh آورده‌ایم؛ آیا نگریده‌ی نویسنده از کار بُرد این سخنواره، معنایی نزدیک‌به «ضد عفونی کردن» است؟

۴- «خشکی» را برابر huških آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نگریده‌ی نویسنده از کار بُرد این واژه، خشکی‌های پوستی و بیماری‌های جلدی و عفونی بوده‌است. ولی درست و سراسر برابر با کدام بیماری شناخته‌ی امروزی؟ آیا جزام؟ برای ما روشن و شناخته نیست.



۴۷. درباره‌ی آن کس که سزاوار کینه‌کشی

است، برابر آموزه‌ی دین بهی.

برابر آموزه‌ی دین بهی، با هر آن کس که سزاوار است <بر ضد او در راه خدا> * پیکار کنیم، نیز سزاوار کینه‌کشی است (kēn-dāštan...sazīdan).

پیکار <در راه خدا> * با آن کس سزد که او در کار ستیزندگی و زبان‌گری بر مردم است. <خدا> * مردم نیست. (۱)

و نیز با آن کس <پیکار در راه خدا سزاوار است که خیم و-خوی آنان> * گزاینده به یاری جان <خداجویانه‌ی> * مردم نیست. (۱)

که اینان (=دارندگان خیم و-خوی تباه و ناگردیدنی به نکوکاری) همان دیوان‌اند و بهمراهشان نیز آن تبه‌کارانی که <نمایان> * به یاری مردم‌اند ولی از اینان هیچ یاری‌ای به مردم نخواهد رسید؛ <آن کس> * که یاور ستیزندگان با مردم است همانا یاور دیوان است؛ <و این از آموزه‌های دین > * پیدا است. (۲)

<اکنون > * پند دین با مردمان نیکو <سرشت> * (۲) دست و دست هر دو است

<در آموزه‌های دین > * برای کشاندن <خیم و-خوی> * بدان به نیکی راهی هست <آن راه این است > * : <با بدان > * کارزار بخردانه نیست؛ بلکه می‌باید بر آنان از سر مهر نکویی ورزید و بر آنان نکویی روا داشت، تا آنکه بدتر- <مردمان > * از راه <رفتار > * خردمندانه به نیکی گزینند؛ این است پسند و دستور دین بهی.

یادداشت‌ها

۱- یعنی: خیم و-خوی تبه‌گانه‌ی آنان، به خویشتن خویش، هرگز به سوی گوهر نیکی و نیکوکاری نمی‌گردد؛ پس، هرگز در کار تقویت جان خداجویانه‌ی مردم نخواهد بود؛ جز این تعبیر و واگویی، معنای درست‌نمای دیگری در ترجمه‌ی عبارت پهلوی در نظر نتوانستیم یافت.

۲- سخنان و عباراتی که پس از این، تا پایان این روایت می‌آید، در ناسازگاری آشکار با گفتارهای پیشین همین روایت (کرده‌ی ۴۷) و نیز در ناسازگاری بنیادین با آموزه‌های بخش‌های دیگر دین کرد است. این اندازه از پنهان‌کشی (=تقیه)، در عبارت پایانی این روایت، را نمایانده‌ی زینه و دوره‌ی خاصی از فروپاشی دین مزدایی می‌دانیم؛ و به گمان ما، بخش پایانی این روایت، از برافزوده‌های کثره‌ای رونویس کنندگان سپستر دین کرد می‌باشد.



۴۸. درباره‌ی انواع ستیزندگان با آفریدگان

اورمزدی، و <درباره‌ی چگونگی نابودی و

نیرو گرفتن شان، برابر آموزه‌ی دین بهی.

انواع ستیزندگان با آفریدگان اورمزدی روی هم رفته سه است: یکی، پتیاره‌های تازش آورنده بر <جهان > * میتوی؛ یکی <دیگر > *، پتیاره‌های تازش آورنده بر گوهر درون (cihr)؛ و سومی پتیاره‌های تازش آورنده بر تن <آفریده‌ها > * است.

۱. پتیاره‌های تازش آورنده بر جهان میتوی، دیو و دروح جهان میتوی اند. <الف: راه > * نابودی شان <کاوست > * نیرنگ‌ها و یزش‌های دین بهی و کوشش <برای آبادانی گیهان > * و دیگر آیین‌های خوب <اورمزدپسند > * است. <ب: راه > * نیروگرفتن شان، <نیروگرفتن > * بددینی و دیوپرستی و دیگر آیین‌های بد <اهریمن‌پسند > * است.

۲. پتیاره‌های تازش آورنده بر گوهر درون (cihr dwārišnīg):

آز و زشک و دیگر پتیاره‌های سرشت و پتیاره‌های هنر <های اخلاقی > * اند. <الف: راه > * نابودی شان، <زوز آور کردن > * خرد خدایی است؛ <که خود > * استوار بر خوب‌نگه‌داری تن (?) به کمک رای- و-روش‌های پزشکی-دارویی می‌باشد. (۱) <ب: راه > * نیروگرفتن شان، شهوت پرستی < > * و دیگر دروجان، که بر گوهر درون چیره می‌شوند (cihr cērīh)، می‌باشد.

۳. و پتیاره‌های تازش آورنده بر تن:

آزاررسانان این جهانی و دیوپرستان و تبه‌کاران و گرگان و خزندگان اهریمنی اند (xrafstar).

<الف: شیوه‌ی > * نابودی شان بیش از هر چیز با گرز و مارگش مرد دین‌آگاه خدااترین

خداخوست؛ که در این کار جواز دارد.

<ب: راه > * نیروگرفتن شان از بسیاری هواخواهان درندگان و خزندگان اهریمنی و دیوپرستان

زمینی و نیز بسیاری آشموغان می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱- روشن است که نویسنده‌ی این روایت، سخن گوشه به پند آشنای پزشکی - «عقلی سالم در بدن سالم است» - دارد.

۴۹. درباره‌ی زمان < آرام و قرار ایزدان

پاک مینوی، آن هنگام که درد و رنج

همگوهرانشان را در نبرد علیه آمیختگی

> جهان با آلودگی اهریمن < می‌بینند؛ برابر

آموزه‌ی دین بهمی.

منظور از زمان ازدا ←
برابر زنی چون آید
خاک ریزی می‌کند
و نه انان ها که

ایزدان پاک مینوی، هنگام دیدن درد و رنج همگوهرانشان در درازنای (andar.....آ) نبرد بر ضد آمیختگی > با آلودگی اهریمن < *، زمانی آرام و قرار خواهند گرفت که، «فرجام پیروزمندانه‌ی رزم ایشان — همان همگوهران ایزد و همان آفریده‌های اورمزد — را بر دیوان > جهان < * تاریکی و سپاه دروج، و، به پس رانده شدن تازش > اهریمن < * را از آفریده‌ها >ی اورمزد < *، و، سامانیش جاودانه‌ی همگوهران ایزدان را در همه‌گونه نیکی، و، فراز آمدن دلاهنگ ایشان را به سوی آنچه رامش ناگذرنده است» ببینند. (۱)

> آن دسته از < * کیش داران که > ادعای < * «فرجام گیتی برای پیشینه‌ی مردم، قرار گرفتن در تبه‌کامی است و > مردم < * تا به جاودان از آن > پایان تباه هیچ راه < * رهایی ندارند و به یک بدی دوزخی فراگیر رهنمون‌اند» > باوری بنیادین از < * کیش آنان است، و مدعی اند < که: «پایان جهان < * با بدفرجامی (=عاقبت به‌شزی) کرد-و-کار > آفرینش < * و > رنگبرنگ گشتن < * خیرد جهان‌آفرین و بدفرجامی > آفریده‌ها < * همراه است»، > کارشان بدانجا می‌کشد که: < * درباره‌ی «آگاهان به فرجام > نیک جهان < *» — > یعنی < * همان ایزدان پاک مینوی، و نیز فرجام کار کسانی که در این زمانه >ی ناساز و بدآهنگ < * کیش آنان (= مزدائیان) از برپایی بهشت > و نیک‌انجامی آفریده‌ها < * سخن می‌گویند و نیز > بن‌باور < * کیش‌شان (= پهدیتان). این است که با همگوهرانشان (=ایزدان پاک مینوی) هم‌پشتی و همکاری داشته باشند — بدفرجامی را و عده دهند (mīmāyēd) (۲)

یادداشت‌ها

۱- یعنی: ایزدان پاک مینوی، تنها زمانی آرام و قرار خواهند گرفت و به شادمانی خواهند رسید که، هستومندان پاک اورمزد، در جهان مادی آمیخته با تازش آلوده‌کننده‌ی اهریمن، در نبرد میان راستی و هر آن ناراستی و کزی، بر هر آن ناراستی و کزی پیروز شده باشند.

۲- یعنی: دسته‌ای از کیش‌داران، که خود وعده‌ی عاقبت به شزی را برای اکثر آفریده‌ها سر می‌دهند، برابر اعتقادات‌شان می‌باید درباره‌ی دسته‌ای دیگر از کیش‌داران (=در این‌جا منظور مزدائیان‌اند، که بازگونی آنان، به عاقبت به خیری آفریده‌ها و همکاری و هم‌پشتی با ایزدان پاک مینوی متعهداند)

نیز عاقبت به شزی را وعده دهند: به بیان روشن‌تر، چگونه شدنی است که جهان‌آفرین، کسانی را عاقبت به خیر کند که مبلغ عاقبت به شزی برای مرد میان‌اند و عاقبت کسانی را به شر کند که مبلغ عاقبت به خیری آفریده‌ها، و، همکار و هم‌پشت زمینی ایزدان پاک جهان مینوی اند؟



دست

۵۰. درباره‌ی کسانی که <هر چه پله و پایگاهشان برتر است> * کار نیکشان نیکوتر و عمل بدشان بدتر است، برابر آموزه‌ی دین بهی. (۱)

همانا، آن نکویی که به خویشتن خویش نکویی است، نزد برترینان و توانگران و زورمندان، از آنرو که دم و دستگاهشان گسترده‌تر است (weš waxšišnih rāy) نیکوتر <به چشم> * می‌آید؛ و پله-پله تا به برترین <پایگان> *، آن کس که در پایگان بالاتری است، نکویی و سودی که از او سر می‌زند بیش‌تر <اثر دارد> * تا <نکویی و سودی> * از آن کس که در پایگان پایین‌تری است.

به همان گونه، برای جان‌های سودمندی که در تنان <جای گرفته> * آند، آن جان <در تن> * خانه‌خدا <سودمندتر است> * تا <در تن> * خانگیان؛ به همین گونه نیز، در <تن> * ده‌سالار تا <در تن> * ده‌نشینان؛ در <تن> * شهریار شهر تا <در تن> * شهرنشینان؛ یا آن زمان که <آن جان گوهرین سودمند> * در <کالبد> * دین و کشوربان است؛ زیرا به سان فراگیر، جهان و جهانیان استوار بر آنانند. (۲)

به همین گونه نیز، به یوبه‌ی نکویی جهان‌آفرین همه‌توان برترین است که همه‌ی آفریدگان نیکو سر تا سر در نکویی سامان یافته‌اند؛ و بر این پایه است که (ī kē rāy) نکویی جهان‌آفرین، سرآمد همه‌ی نکویی‌هاست. [یا نیز: برای‌شان از همه‌ی نکویی‌ها به‌تر است].

همان‌بدي، که به خویشتن خویش بدی است، نزد برترینان و توانگران و زورمندان، از بهر بسیاری دم‌ش تباهنده و بد آنان، برای جهان، <آن جان زیان‌رسان> *، پله‌پله تا آن کس که در پایگان برتر است، زیان‌بارتر و بدتر است؛ بدی و زبانی که از آن فرودست سر می‌زند بیش‌تر است از <بدی و زبانی> * که از فرودست سر می‌زند.

به همان گونه نیز جان‌زیانگری که در تن است، آن‌جا که آن جان <زیان‌رسان> * برحسب اینکه در <تن> * خانه‌خدا یا خانگیان، در <تن> * ده‌سالار یا ده‌نشینان، در <تن> * شهریار شهر یا شهرنشینان، یا در <کالبد> * کشوربان یا دین باشد — از آنجایی که به سان گسترده <همه

چیز> * بر اینان استوار است — <زیان‌رسانی سروران> * بسی زیانمندتر و دم‌ش آنان بسی سخت‌تر و زیان‌بارتر برای مردم جهان است.

بر همین پایه، اگر بحث در ماده‌ی بدی را (ciš-jiz wadih)، به: خواست <خداوند> * یا به <توان> * بازدارندگی اش (=توان بازدارندگی خداوند) یا به انگیزه‌ی نیرودهی‌ای [یا نیز: به قدرت کشانندگی او به گناه] که تنها از او سر می‌زند، یعنی به بُن همه‌ی نیکی‌ها، به جهان‌آفرین برترین نسبت دهند (paywastan gōwihēd) — چونان <دسته‌ای از> * کیش‌داران که کیش‌شان درباره‌ی جهان‌آفرین می‌گوید: «خداوند، به گونه‌ای هم‌زمان (pad-jomā)، خاستگاه نکویی و بدی است؛ و نیز، سخن از کاستی و تباهی نکویی می‌گویند» — <کارشان بدانجا می‌کشد> * که بگویند: خداوند <در جایگاه سرچشمه‌ی بدی نیز> * دارندگی سخت‌ترین دم‌ش تباه‌کننده است و سخت زیان‌رساننده‌تر از هر گونه بدی است و از همه‌ی بدها بدتر است و ریشه‌ی هر بدی به وی بر می‌گردد.

یادداشت‌ها

۱- این روایت گران‌بایه‌ی دین کرد (کرده‌ی ۵۰)، به سخن در «موضوع و منشأ شر» پرداخته است و می‌دانیم، «مسأله و منشأ شر» نزد یزدان‌شناسان (=متکلمین) خاور و باختر از سنگین‌ترین و پرمناقشه‌ترین بحث‌های سراسر تاریخ یزدان‌شناسی (=علم کلام) بوده است و دل‌باختگی فزون از اندازه‌ی یزدان‌شناسان مزدایی به «بُن نیکی و راستی»، به آنان پروا نمی‌داده است که خاستگاه بدی و شر را در هستی خداوند جست‌وجو کنند. نویسنده‌ی این روایت، به پیروی از کهن‌دین‌آوران، در این جا، یکی از استوارترین و زیباترین چم‌ورزی‌های (=استدلالات) خود را در میانه می‌نهد.

۲- بازگشتگاه «آنان»: خانه‌خدا و ده‌سالار و شهریار و کشوربان و دین است.



۵۰. درباره‌ی کسانی که > هر چه پله و پایگاه‌شان برتر است < * کار نیک‌شان نیکوتر و عمل بدشان بدتر است، برابر آموزه‌ی دین بهی. (۱)

همانا، آن نکویی که به خویشتن خویش نکویی است، نزد برترینان و توانگران و زورمندان، از آنرو که دم و دستگاه‌شان گسترده‌تر است (wēš waxšišnīh rāy) نیکوتر > به چشم < * می‌آید؛ و پله-پله تا به برترین > پایگان < *، آن کس که در پایگان بالاتری است، نکویی و سودی که از او سرمی‌زند بیش‌تر > اثر دارد < * تا > نکویی و سودی < * از آن کس که در پایگان پایین‌تری است.

به همان‌گونه، برای جان‌های سودمندی که در تنان > جای گرفته < * آند، آن جان > در تن < * خانه‌خدا > سودمندتر است < * تا > در تن < * خانگیان؛ به همین‌گونه نیز، در > تن < * ده‌سالار تا > در تن < * ده‌نشینان؛ در > تن < * شهریاری شهر تا > در تن < * شهرنشینان؛ یا آن‌زمان که > آن جان گوهرین سودمند < * در > کالبد < * دین و کشوریان است؛ زیرا به سان فراکیر، جهان و جهانیان استوار بر آنانند. (۲)

به همین‌گونه نیز، به یوبه‌ی نکویی جهان‌آفرین همه‌توان برترین است که همه‌ی آفریدگان نیکو سرتاسر در نکویی سامان یافته‌اند؛ و بر این پایه است که (ī kē rāy) نکویی جهان‌آفرین، سرآمد همه‌ی نکویی‌هاست. [یا نیز: برای‌شان از همه‌ی نکویی‌ها به‌تر است.]
همان‌ب‌دی، که به خویشتن خویش بدی است، نزد برترینان و توانگران و زورمندان، از بهر بسیاری دم‌ش تباهنده و بد آنان، برای جهان، > آن جان زیان‌رسان < *، پله‌پله تا آن کس که در پایگان برتر است، زیان‌بارتر و بدتر است؛ بدی و زبانی که از آن فرادست سرمی‌زند بیش‌تر است از > بدی و زبانی < * که از فرودست سرمی‌زند.

به همان‌گونه نیز جان زیانگری که در تن است، آن‌جا که آن جان > زیان‌رسان < * برحسب اینکه در > تن < * خانه‌خدا یا خانگیان، در > تن < * ده‌سالار یا ده‌نشینان، در > تن < * شهریاری شهر یا شهرنشینان، یا در > کالبد < * کشوریان یا دین باشد - از آنجایی که به سان گسترده > همه

چیز < * بر اینان استوار است - > زیان‌رسانی سروران < * بسی زیانمندتر و دم‌ش آنان بسی سخت‌تر و زیان‌بارتر برای مردم جهان است.
بر همین پایه، اگر بحث در ماده‌ی بدی را (ciš-iz wadīh)، به: خواست > خداوند < * یا به > توان < * بازدارندگی‌اش (=توان بازدارندگی خداوند) یا به انگیزه‌ی نیرودهی‌ای [یا نیز: به قدرت کشانندگی او به گناه] که تنها از او سرمی‌زند، یعنی به بُن همه‌ی نیکی‌ها، به جهان‌آفرین برترین نسبت دهند (paywastan gōwihēd) - چونان > دسته‌ای از < * کیش داران که کیش‌شان درباره‌ی جهان‌آفرین می‌گوید: «خداوند، به گونه‌ای هم‌زمان (pad-jomā)، خاستگاه نکویی و بدی است؛ و نیز، سخن از کاستی و تباهی نکویی می‌گویند» - > کارشان بدان‌جا می‌کشد < * که بگویند: خداوند > در جایگاه سرچشمه‌ی بدی نیز، < * دارنده‌ی سخت‌ترین دم‌ش تباه‌کننده است و سخت زیان‌رساننده‌تر از هر گونه بدی است و از همه‌ی بدها بدتر است و ریشه‌ی هر بدی به وی برمی‌گردد.

یادداشت‌ها

۱- این روایت گران‌بایه‌ی دین کرد (کرده‌ی ۵۰)، به سخن در «موضوع و منشأ شر» پرداخته است و می‌دانیم، «مسأله و منشأ شر» نزد یزدان‌شناسان (=متکلمین) خاور و باختر از سنگین‌ترین و پرمناقشه‌ترین بحث‌های سراسر تاریخ یزدان‌شناسی (=علم کلام) بوده است و دل‌باختگی فزون از اندازه‌ی یزدان‌شناسان مزدایی به «بُن نیکی و راستی»، به آنان پروا نمی‌داده است که خاستگاه بدی و شر را در هستی خداوند جست‌وجو کنند. نویسنده‌ی این روایت، به پیروی از کهن‌دین‌آوران، در این‌جا، یکی از استوارترین و زیباترین چم‌ورزی‌های (=استدلالات) خود را در میانه می‌نهد.

۲- بازگشتگاه «آنان»: خانه‌خدای و ده‌سالار و شهریاری و کشوریان و دین است.



۵۱. درباره‌ی دسته‌های (=گونه‌ها / انواع)

هستومندان، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا هستومندان بر سه دسته اند:

- ۱. <یک دسته، آنی که، در گوهر خود «نامیرا» ست و نیز کالبَدش (paymōzan) از او جدایی ناپذیر (=غیر مفارق) است >؛
- ۲. یک دسته، آنی که، <روان> *گوهرین‌اش «نامیرا» ست ولی کالبَدش جداشدنی (=مفارق) است؛

۳. یک دسته، آنی که، گوهری «میرنده» است و هم، کالبَدش از او جدایی ناپذیر است. (۱)

- ۱. <آن هستومندی که، در گوهر خود (pad-xwadīh) نامیرا ست و نیز کالبَدش از او جدا نشدنی است، خود نیز بر دو دسته است: الف: هستومندان نامیرای نادیدنی، ب: هستومندان نامیرای دیدنی >؛

الف: از هستومندان <نامیرای> *نادیدنی: امشاسپندان آند که ذات‌شان نامیرا ست و کالبَدشان <از آنان > *جدایی ناپذیر است؛ نامیرایی ذات‌شان از تعریف‌شان پیدا ست؛ که عبارت است از: «نامیرایان افزونی بخش» [=نامیرایان سپند / نامیرایان مقدس]؛ از جدایی ناپذیری کالبَد و هَمَن و مائسرسپندان — که جانِ گوهرین و پاسبان تن‌آند — پیدا ست که بهره از اورمزد دارند. (۲)

به همین گونه دادو-آیین دیگر امشاسپندان، در زمینه‌ی نامیرایی ذات و جدانشوندگی کالبَد، همانی است که درباره‌ی و هَمَن امشاسپند <گفته‌ایم >*. و به سبب یکی بودن ذات و کالبَد است که «امشاسپندان» نامیده می‌شوند.

به همین گونه نیز دیگر امشاسپندان، آفریدگان را پاس می‌دارند؛ پرتو و فزه <ی یزدانی >* را به جهانیان ارزانی می‌دارند.

ب: از هستومندان <نامیرای> *دیدنی: <نام‌آورترین‌شان >* خورشید است که گوهر هستی‌اش (stī xwadīh) نامیرا و کالبَد تنائی‌اش <از او >* جداشدنی ست.

در همین چارچوب (andar ham sāmān)، از گونه‌ی روشن‌ان <دیدنی >*، ماه و ستارگان‌اند، که، در ذات، نامیرایند و کالبَدشان جداشدنی ست؛ دادو-آیین آنان (۳) نیز همانی است

سنا
فرزانه

که خورشید.

از بهر یکی بودن ذات و کالبَد است که «خورشید و ماه و ستارگان» نامیده می‌شوند: <اینان آند که >* جهان را روشنایی می‌دهند؛ سرشت‌ها (=طبایع) را نیرومند می‌گردانند و بر آفریدگان پرتوافشانی می‌کنند.

۲. <یک گونه‌ی >* دیگر، آنکه، در گوهر خود نامیرا ست ولی <دارای >* کالبَد جدا شدنی است؛ <آن، >* یکسره «مردمیان» آند، که به یوبه‌ی روان‌شان نامیرایند، ولی کالبَدشان در هنگامه‌ی آمیختگی <با تازش اهریمن >* جدایی‌پذیر است: روی هم رفته (pad hamīh āgenēn) «مردمیان» نامیده می‌شوند و سرآمد همه‌ی آفریدگان گیتیایی آند.

و آندر میان همه‌ی هستومندان گیتیایی که آنان نیز در <موضوع >* ذات نامیرایند و کالبَدشان جدایی‌پذیر است — برابر آموزه‌ی دین — همه‌ی دیگر جانوران <نیکوی >* آند (wisp gōspand).

دادو-آیین مردمیان و همه‌ی دیگر آفریده‌های گیتی <در زمینه‌ی نامیرایی روان >*، همانی است که ایشان از جهان مینوی <گرفته‌اند، و چونان >* امشاسپندان است که ذات‌شان (=امشاسپندان) «نامیرا» ست؛ ولی دادو-آیین‌شان در <جهان مادی، در زمینه‌ی >* کالبَدی، «جدایی‌پذیری» است.

در همین زمینه، دادو-آیین همه‌ی جانوران <نیکو >* نیز همانند دادو-آیین مردمیان است؛ و این چیزپذیر است.

بدین آیین نیز، کالبَد همه‌ی آفریده‌ها، (۴) ذاتی چونان و هَمَن — همان روانِ گوهرینی که پاسبان تن است — و چونان دیگر امشاسپندان که کالبَد اورمزداند، (۵) دارند؛ ذات و هَمَن از آنجایی که روانِ گوهرین است، به خویشتن خویش، ذاتِ مردمیان <نیز >* هست؛ و بر همه‌ی آفریدگان،

<میانجی >* پرتوها و رخسندگی‌های جهان‌آفرین است.

۳. درباره‌ی آن <هستومندانی >* که در گوهر خود «میرا» یَند و کالبَدشان <از آنان >* جدایی ناپذیر: <اینان >* دیوان و گرگان و خزندگان اهریمنی آند.

با آنچه که از نیرومندی دین بهی و نخستین سرایش‌های فرازین زرتشت — که فَرَوَهَرَش ستوده‌یاد — فراهم آمد (pad ān ī az)، کالبَد دیوان بشکست.

با <فراز آمدن >* آنکه «هوشیدر» است، کالبَد گرگان نیز <خواهد شکست >*، و به دست

اسرار
کتاب
عربان
قلیله
کتاب
مردمیان

آنکه او «هوشیدرماه» است، کالبد خزندگان اهریمنی نیز <درهم> خواهد شکست؛ <ولی> *
ذات اینان (=دیوان و خزندگان اهریمنی) آن زمان که فرشگرد برپا می‌شود (*abrāz) و آن
سومند پیروزگر (=سوشیانس = sūdōmand ī pērōzgar) درمی‌رسد، سرتاسر
به نابودی کشیده خواهد شد. →

در پی نابودی سرتاسری اینان (=دیوان و خزندگان اهریمنی)، ذات مردمیان و روان‌های نامیرا، از
کالبد همه‌ی جانوران و هر آنچه که <نامیرا است> * دیگر باره جدا نخواهد شد. (۶) →
همراه با نامیرایی ذات، روان، آکنده از خوشبختی، در جهانی پاک و تهی از پتیاره، تا به جاودان
سامان یافته خواهد ماند.

← با <فرزانش اندازه‌شناسانه‌ی> * جهان‌آفرین [یا نیز: با <خواست و کام> * جهان‌آفرین]،
آفرینش، نو و بازساخته و بیگانه با مفارقت <جان و جانان> * و بسامان خواهد شد؛ <و این در
آموزه‌های دین> * پیدا است. (۷) ↑

یادداشت‌ها

۱- برابر آموزش‌های کتاب سوم دین کرد، هم در این روایت و هم در روایت‌های دیگر، نوع سوم
هستومندان، هستومندان میرایی اند که هنگام مرگ، پوشش تنانی خود را با خود به جهان نیستی
می‌برند.

۲- این عبارت، ترجمه‌ی به گمان این سخن پهلوی است:

ud a-<wi>sānišnīh ī-šān paymōzan az-iz ān ī ohrmazd, wahman ud
mānsarspand ud ān ī asnūdāg ruwān, pānag ī tan [ān ī
mānsarspand](?), paydāg.

نگریسته و جان‌مایه‌ی سخن نویسنده، در این عبارت بخصوص، بر ما روشن و شناخته نیست؛
از این روی، ترجمه‌ی این سخنواره با گمان انجام پذیرفته است.

۳- داد-و-آیین آنان، در موضوع نامیرایی ذات، دیدنی بودن و جدانشوندگی کالبد تنانی.

۴- همه‌ی آفریده‌ها را برابر (dahišnān) آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید نگریسته‌ی نویسنده از این
سخنواره، دربرگیرنده‌ی «وهمن و دیگر آشناسپندان پله-پله تا به مردم و جانوران» باشد.



۵- سخن بر سر این است که: در سلسله‌ی پایگان‌های هستی، از فراترین تا فروترین زینہ و مرتبه،
آن هستومندی که در مرتبه‌ی فراتر است برای مرتبه‌ی فروتر از خود، ذات و جان گوهرین است و →
برای زینہ‌ی فرازین‌تر از خود کالبد است؛ چونان وهمن، که میانجی جان گوهرین اورمزد و مردمیان
است، ولی برای اورمزد دادار، خود، کالبد است و برای آفریده‌های فرودین‌تر از خود جان گوهرین
است؛ پس، آفریده‌های فرودین می‌باید و می‌توانند برای وهمن پوشش تنانی (=ماده در معنای
ارسطویی) باشند و وهمن برای آنان صورت (=در معنای ارسطویی) است. →

برای یک بررسی جدی فلسفی از این معنی نگاه کنید به: ارسطو، در آسمان، ترجمه‌ی اسماعیل
سعادت، ص ۱۸۱: «..... زیرا همواره نسبت جسم بالاتر [از نگرگاه آسمانی و زمینی] به جسمی که
بلافاصله زیر آن است، نسبت صورت به ماده است.» →

۶- یعنی: کالبد مردم و جانور، پس از زدوده شدن تازش اهریمن و سپاهش، که دیوان و دروجان و
درندگان و خزندگان اهریمنی اند، همان ویژگی «جدایی ناپذیری» (=غیر مفارقت) آشناسپندان را
پیدا می‌کند. →

۷- ارسطو، در کتاب «متافیزیک» [=متافیزیک]، دفتر ششم (=اپسیلون)، به سنجش درباره‌ی سه
گونه دانش پرداخته است:

۱. دانش‌های گیتیانه (=علوم طبیعی)، →

۲. دانش‌های نگرورزانه (=علوم نظری)، →

۳. دانش‌های یغانی (=علم الهی / تئولوگیا). →

برابر روشن‌نویسی ارسطو، هرکدام از این دانش‌های برشمرده، گستره‌ی ویژه‌ی خود را دارا است:

۱. گستره‌ی دانش‌های گیتیایی، «هستومندان جدایی‌پذیر (=مفارق)، جنبنده و پذیرای شؤند
وتباهی» است. →

۲. گستره‌ی دانش‌های نگرورزانه، «هستومندان جدایی‌پذیر (=مفارق)، ناجنبنده و تباهی‌ناپذیر»
است. →

۳. گستره‌ی دانش‌های یغان‌شناسی، «هستی‌داران جدایی‌ناپذیر (=غیر مفارق)، ناجنبنده و
تباهی‌ناپذیر» است.

دانش «یغان‌شناسی» ارسطویی، دو دسته یغان (=φῆσι / یثو) را نیز بازمی‌شناسد: الف: یغان
جدایی‌ناپذیر ناجنبنده‌ی تباهی‌ناپذیر دیدنی (=محسوس / هوشیدنی / دریافتنی).

ب: بَسْغَانِ جَدایی ناپذیر ناجنبندهی تباہی ناپذیر نادیدنی (=نامحسوس / ناهوشیدنی / درنیافتنی).

اکنون جای آن است که دسته‌بندی هستومندان، در نزد ارسطو و نویسندهی این روایت (کرده‌ی ۵۱)، برسنجیده شود.

اما ما (گزارشگر کنونی)، سر آن داریم نکته‌ای و پرسشی دیگر را بررسییم: آیا می‌توان نظر داد که نویسنده‌ی این روایت، آگاهی‌های خود را با چند میانجی از برگ‌نوشته‌هایی پراکنده و روبه‌پوسیدگی نهاده‌ی «گزارش پهلوی برخی نوشتارگان ارسطو» برگرفته باشد و برای ما، لایه-لایه روایت‌های کتاب سوم دین کرد، به یادگار گذاشته باشد؟

روشن تر آنکه: در زمانه‌ی شاهنشاهی انوشیروان، چکیده‌ای از کتاب «متاگیتیک» [متافیزیک] و برخی نوشتارگان ارسطو به زبان پهلوی گزارش شده است که از میان رفته‌اند؛ ولی ترجمه‌ی لاتین این گزارش پهلوی امروز در دست است؛ نسخه‌ی لاتین زیر نام:

Solutiones eorum de quibus dubitavit Chosroes persarum rex. 1885
«Supplem Aristotelicum»

در «Supplem Aristotelicum» به سز و راستاری بای و ایزد امروزه در واتیکان برجای است. گمان و باور ما این است که برخی روایت‌های کتاب سوم دین کرد، گزارش گونه‌ای از تہ بساط خرمن حُسن آن گزارش پهلوی بر باد رفته است و مترجم کنونی، امید آن دارد در دفتر جدی‌گانه به این مهم بپردازد.



۵۲. درباره‌ی فرمان‌فرمایی (=اداره)

دادگرانه با کمک دین

اهل و عیال و ریش

از آنجایی که دادگری (dādestān) جرثومه‌ی خِزِدِ خدادادی است، <پس >* با دین بهی نیز هم‌گین و برادر است؛ باورمندی، پذیرش و رواج <دین بهی >* از راه گسترش دادگری می‌باشد. و از راه هر آن دادگری، خِزِدِ خدادادی در همه‌ی مردمان نیز هست؛ و از راه آن (=خِزِدِ خدادادی)، تودگان و یزستگي خدایی <دارند >*.

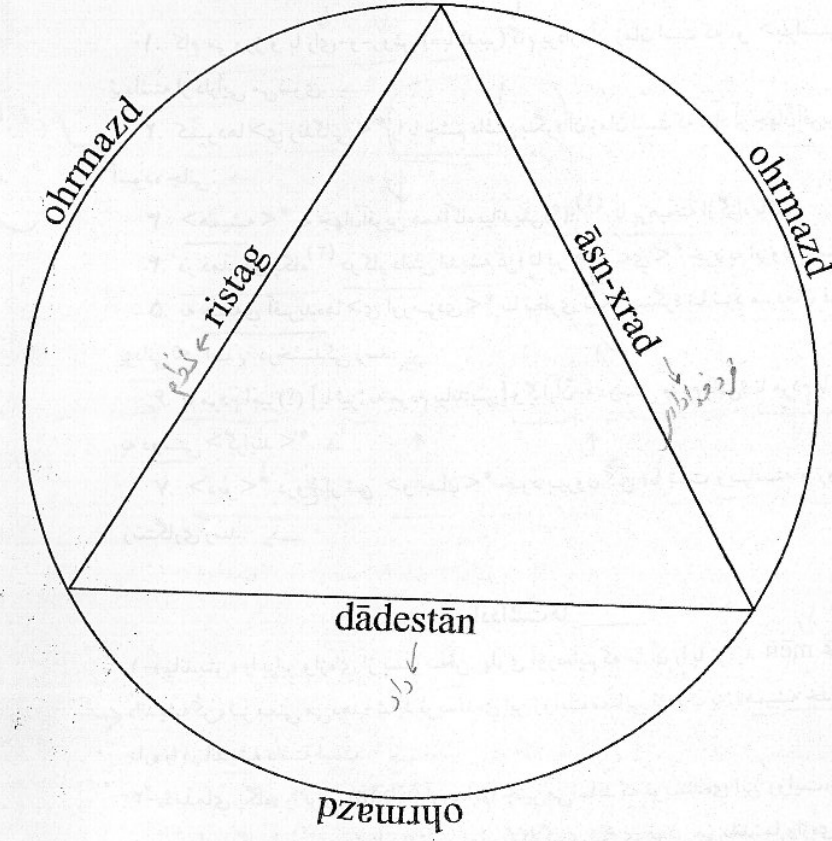
و اما درباره‌ی بددینان، که آنان با پنهانکاری و رواج <دین بد >*، زیانکاری‌های بددینی را آنچنان فریبکارانه (pad *frēbkārīh) می‌پراگندند (=تبلیغ می‌کنند) که پیاله‌ساز <دروغین کار >*، با یکی نمایان‌دین سرب بجای زر، سرب را به نام زر رواج می‌دهد (=قالب می‌کند). بر همین پایه است که، برابر اندازه‌ی فرزندان، بددینی <در خود >* ناآراستگی (=بی‌نظمی) نهفته دارد؛ و نیز برابر سنجه‌ی^(۱) این <شیوه از >* دادگری «بددینی تابود است».

همان گونه که برابر اندازه‌ی دین بهی، آرایه‌مندی (=نظم=rīstag) تنها در دادگری — که با هم از یک تخمه آند — دیده می‌شود؛ و به سبب یکی بودن تخمه‌های اینان (=نظم و دادگری) با خِزِدِ خدادادی است که <هر سه >* از اورمزد آند.

یادداشت‌ها

۱- «سنجه» را برابر tarāzūg آورده‌ایم؛ نویسنده‌ی این روایت (=کرده‌ی ۵۲) از این واژه معنایی نزدیک به «معیار» را در نظر داشته است.





نگاره‌ی آموزه‌ی کرده‌ی پنجاه و دو

دین مردم آموزه پنجاه و دو

۳۹ = ۵۳

۵۴/ امکان فرجام <رستگارانہ‌ی> * (۱)
مردم، برابر آموزه‌ی دین بهی.

هر یک از مردمان را <از هر طبقه‌ای> * می‌سزد که در فرجام به رستگاری روان
 >رسند<. (۲) →

۱. شهریاران، بیش از هر چیز با ساماندهی، <رواج> * نظم و ترتیب و روش درست شهریاری بر
 گنجان. →

۲. تگ‌تک دینمردان نیز، بیش از هر چیز با رواج دین و باورمندی و پیوند ژرف با دین مزدایی.

۳. تودگان، بیش از هر چیز، با کار و کوشش فرساخته دربارہ‌ی تگ‌تک آنچه که در <گستره‌ی> *
 خویشکاری آنان است. →

یادداشت‌ها

۱- «فرجام رستگارانہ» را برابر *handāzišn* آورده ایم؛ به گمان ما، نویسنده‌ی این روایت از این
 واژه، در این جا، معنای «مقصد» و «پایانگاہ» را در نظر داشته است. مقصد

۲- یعنی: هر کس، باژبسته‌ی هر طبقه‌ی مردمانہ‌ی (=اجتماعی) که باشد، اگر در چارچوب
 اندازه‌شده، وظایف، آیین‌ها و خویشکاری‌های مردمانہ‌ی خود را به رسایی و فرساختگی
 انجام دهد، سزاوار است که در آخرت به رستگاری روان رسد. →



۵۵. مسأله پرسیدن (xwāyišn) دین آموز از هیربد در هفت موضوع.

۱. یکی اینکه، چه کسی در دارایی به پُرداشتیگی (۱) می رسد؟ →
۲. دیگر اینکه، چه کسی به آسودگی جان می رسد؟ →
۳. دیگر اینکه، چه کسی <می تواند> * از گناه پرهیزد؟ →
۴. دیگر اینکه، چه کسی در <زمینه ی> * خِزَد به افزونی دست می یابد؟ →
۵. دیگر اینکه، چه کسی فَرَه <ی یزدانی آش> * رو سوی درخشندگی دارد؟ →
۶. دیگر اینکه، مردم، گرایان با دوستی کیانند؟ →
۷. دیگر اینکه، چه کسی به ویراستگی تن و در پی آن به رستگاری روان می رسد؟ →

یادداشت ها

۱- «پُرداشتیگی» را برابر hangadīh آورده ایم؛ معنایی نزدیک به غناء و استغناء.



۵۶. و پاسخ هیربد <به هفت مسأله ی دین آموز> *، برابر آموزه ی دین بهی.

۱. کام می ورز و با رای و -روش (=با تدبیر) گام بردار؛ آن زمان است که تو <براستی> * پُرداشته از دارایی می شوی. →
۲. کمبودها <ی زندگانی> * را با چشم داشتن بنگر؛ آن زمان است که شاد از جهان آفرین ای و آسوده جانی. →
۳. <همیشه> * به جهان آفرین همه آگاه بیانیش (؟)؛ (۱) تا پرهیخته از گناه باشی.
۴. در دَمَدَمای پگاه (۲) در کار دانش اندیشه کن؛ تا در <زمینه ی> * خِزَد به افزونی رسی. →
۵. به همه ی آفریده ها <ی اورمزدی> * با نظری نیکو بنگر؛ تا نزد مردمان فَرَه <ی یزدانی> * آت به درخشندگی رسد. →
۶. با مردم آمیز (؟) [یا نیز: به مردم بیانیش] و گرایان به دوستی مردم باش؛ تا مردم با تو بسی به دوستی <گرایند> * . →
۷. <دیو> * دروغ از تن <و جان> * خود بیرون کن تا تَنَت ویراسته و روانت به رستگاری رسد. →

یادداشت ها

- ۱- «بیانیش» را برابر واژه ای از بستر سخن پهلوی آورده ایم که ما آن را با تردید mēn خوانده ایم؛ «اندیشه کن» نیز معنی می دهد؛ شاید نویسنده ی این روایت معنایی نزدیک به: «همیشه خدا را در نظر دار» را در اندیشه داشته است. →
- ۲- «دَمَدَمای پگاه» را برای ošbām آورده ایم؛ چنین می نماید که نویسنده ی این روایت، اندیشیدن در دَمَدَمای پگاه را به ترین و مناسب ترین زمان به کارگیری نیروی هوش می داند: ما واژه ی ošbām [= (رخشندگی) bām + (هوش) oš] را با «تنویر فکر» از نظرگاه معنایی بسی نزدیک می دانیم.



ارجاع تلفظ کرد
زیبا

۵۷. در این نکته که، دانایی > برگرفته از <*

دین مزدایی، < خود > *، سرتاسر برگرفته از

هستش^(۱) دین مزدایی است، برابر آموزه

دین بهی.

Amir

پد - وجود -

میانوری -

هستش دانایی دین مزدایی - از آنجایی که پیاره‌هایش افراط و تفریط است - در گوهر خود

< «میان‌روی» ست؛ زیرا < میان‌روی، بر سازنده‌ی > * ذات دین مزدایی است.

< همستیزنده‌ی با دانایی > دین مزدایی < افراط می‌باشد؛ که همزاد دروغین دین است؛ و

< پیاره‌ی > دین مزدایی < تفریط^(۲) است.

بر^(۳) پایه‌ی آنچه از ویژگیان بهدینی و پایندان به دانایی نیکو بدست می‌آید، زیربنی‌ترین

باور دین بهی و ویژه‌ترین گونه‌ی دانایی، سرتاسر ریشه در هستش دین مزدایی دارد.^(۳)

< درست‌ی > * همه‌ی اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای دانایانه، و < درست‌ی همه‌ی اندیشه‌ها و

گفتارها و کردارهای دانایانه‌ی > * آن کسانی هم که به < درست‌ی > * دین مزدایی و < کارآیندی > *

زمزمه‌ها < ی این دین > * پی نبرده‌اند، همه و همه، ریشه در بود-باش و راژ آشکاری دین مزدایی

یادداشت‌ها

۱- «هستش» را برابر hastih آورده‌ایم؛ به گمان ما، نویسنده‌ی این روایت از این واژه، معنایی

نزدیک به «وجود» و «بود-باش» را در نظر داشته است؛ می‌توان «هستندگی» نیز ترجمه کرد.

۲- یکی از معنای «افراط»، در این روایت (۵۷)، این‌گونه توانستی بود: ریزینی‌های ملال‌آور و

مؤمن‌کش در کار نیست مناسب دینی؛ و یکی از معنای «تفریط» این‌گونه توانستی بود: ندیده‌گرفتن

و به کنار نهادن بایستگانی‌های (=واجبات) دین.

۳- این عبارت را این‌گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

«از آنجایی که دین بهی مقیم و یزسته‌ترین دانایی‌های نیکو است، پس، ویژه‌ترین گزوش به بهدینی و ویژه‌ترین دانایی، همه و همه، از دین مزدایی هستی < می‌گیرد > *»

۵۸. درباره‌ی شهریاری و دین، برابر

آموزه‌ی دین بهی.

از بنیاد، هستش شهریارئ < استوار > * بر دین و دین بر شهریاری است.

در این جُستار (ī andar ān wāzag) از آموزه‌های دین بهی < برمی‌آید > * حتی آنانی که

کیشی ناسازگار < با دین بهی > * دارند در این نکته ایشان نیز همداستان آند که: شهریارئ آنان نیز از

سامان دین و دین‌شان از شهریارئ سامان می‌یابد.

بر همین پایه است که، بنیاد دین بهی < استوار > * بر این گفته‌ی زیربنی‌بنیاد است:

«باور به بنگری در برابر اورمزد از بُن جان [یا نیز: باور ژرفانه به قرآستگی مطلق اورمزد

(ohrmazd bowandagih)] و بزرگداشت دین > او < *»

< این دو > * از یکدیگر جدایی‌ناپذیر اند: بزرگداشت شهریارئ ایرانی، < تنها > * از

دین < ایرانی > * برمی‌خیزد؛ بنگری اورمزد < و سامان > * دین مزدایی از شهریارئ < ایرانی > *

برمی‌خیزد.

بَرآزش و سود این دو (=دین و شهریارئ)، بیش از هر چیز، هرچه بیش‌تر و فراگیرتر در پیوستن به

< همه‌ی > * آفریده‌ها ست: زیرا از راه یکی شدن شهریارئ و دین بهی ست که شهریارئ

استوار می‌گردد (ī rāst xwadāyih)؛ و < نیز > * از راه یکی شدن دین بهی با شهریارئ استوار،

دین با شهریارئ، وحدت کلمه (ham wāz) می‌یابد.

از این روی، شهریارئ، از پایه، همان دین است و دین همان شهریارئ است؛ به همین گونه، نبود

شهریارئ (a-xwadāyih = آثارشیم) نیز به بددینی و بددینی به نااستوارئ شهریارئ می‌انجامد.

دین بهی

سخت‌ترین

۵۹. دربارهی نیک و نیک تر و نیک ترین
< گرایش > *، و نیز دربارهی بد و بدتر و
بدترین < گرایش > * در میان مردم، برابر
آموزهی دین بهی.

< گرایش > * نیک: به گونه‌ای فراگستر، باور ژرفی تودگان به دین اورمزدی، به یوبه‌ی نزدیکی به اورمزد جهان‌آفرین می‌باشد.

نیک تر و نیک‌ترین < گرایش > * در میان تودگان: < به ترتیب: > * تقرّب بیش‌تر و بالاترین اندازه‌ی تقرّب به دین اورمزد، به یوبه‌ی نزدیکی بیش‌تر و بیش‌ترین اندازه‌ی نزدیکی به بنیاد همهی نکویی‌ها، همان اورمزد جهان‌آفرین است.

کرده ۶۲

< گرایش > * بد: به سانی همه‌گیو، باور ژرفانه‌ی تودگان به دین بد، به یوبه‌ی نزدیکی به بنیاد همهی زدارمینو می‌باشد.

بدتر و بدترین < نوع گرایش > * اندر میان تودگان: < به ترتیب: > * تقرّب بیش‌تر و بیش‌ترین اندازه‌ی تقرّب به بددینی، به یوبه‌ی نزدیکی بیش‌تر و بیش‌ترین اندازه‌ی نزدیکی به بنیاد همهی بدی‌ها، زدارمینو، است.

< آن دسته از > * کیش‌داران که: «بُن بدی به‌مراه بُنِ نیکِ، همان ایزد است»، < باورِ بُنیادین از > * کیش ایشان است، و مدعی اند که «کیش بد، به همان گونه، همراه کیش نیک منسوب به ایزد (ō yazd paywand) است»، < چاره‌ای ندارند جز اینکه > * بگویند: «بدی و بدان نیز خواهان تقرّب به ایزدند؛ به همان گونه که نیکِ و نیکان > خواهان تقرّب به ایزدند > *» (۱).

ع ۲

یادداشت‌ها

۱- یعنی: اگر بناست که: بُن بدی و بُن نیکِ یکی باشد، پس آنگاه تقرّب بدان به بُن همهی بدی‌ها، به همان جایی می‌انجامد که تقرّب نیکان به بُن همهی نیکِ ها.



سرود درود درود درود درود درود درود درود درود درود درود درود
ما ز چه نژادمان این کرده

۶۰. دربارهی خداوندگاری مردم > بر
خویشتن > *، و رای - و روشی که بر آن
مترتب است، برابر آموزه‌ی دین بهی.

برابر آفرینش و دَهِش خداوند، جان همهی مردم بر تن‌شان خداوندی دارد.

< آفریدگار > * برای یاری ایشان، در اندرون تن‌شان < قوه‌ی > * خودآگاهی (bōy) را

آفریده است؛ و از راه آن (=نیروگان خودآگاهی)، نیروی یاد (=wif=حافظه) را سکه خواستار و

یابنده‌ی دانش است؛ و < نیز مردمان را یاری داده است > * با نیروگان هوش که آن، پائندان و

نگه‌دارنده < یی یادمان‌ها > * است؛ (۱) و نیز از راه نیروگان خرد که نگاهبان (nigerīdār /

مداقه‌گر) و گزینشگر و کارگر در < بدست‌آوری > * دانش است.

< پاکی و گشادگی مسیر > * قوه‌ی < آخو [axw / اندیشگی (?)] > به اندیشه‌گاه، به نزدیکی یزدان

روان
رسم

(pad.....ō) و نیز به بیش‌ترین (=اعلی) (۲) می‌انجامد.

در < ساخت > * برونی تن، شش (۳) «ترجمان» آفریده شده‌اند که < هر کدام > * جُدا جُدا

< برای کاری > * ویزگی یافته‌اند، که از آن میان پنج تائی‌شان «شَهِش» نامیده می‌شود؛ که اینان اند:

۱. بینایی، ۲. شنوایی، ۳. چشایی، ۴. بویایی، ۵. بساواایی؛ که از بیرون چونان روزنه‌ای آماده شده‌اند تا

(kē kard ēstēd) گذردهنده‌ی روشنی بایسته به < اندرون > * خانه از بهر خانه‌خدای

(=اندیشگی) باشند؛ و یکی دیگر، < ششمین > *، از بنیاد < کرد-و-کازش > * ترجمان است و

< زبان > * نامیده می‌شود؛ و آن (=زبان مترجم آگاهی‌ها)، آورنده‌ی آگاهی‌های خانه‌خدای (=شخص /

کس / اندیشگی) از اندرون او به بیرون > او > * است؛ و نمایانگر هر آنچه خواست و دلاهنگ

اوست.

✓ بر این سامان، همهی مردم برای خداوندگاری بر خویشتن و آزادکامی (=مختاری)، به کمک آن

خداوندگاری، آماده شده‌اند.

اینان (=مردمان) نیز، درست به مانند گیهان‌خدیو (=خدای جهان) که هنگام شهریاری بر گیهان

کارگزارانسی را به < خدمت می‌گیرد > * (kāmgārān)، می‌توانند با کار بُرد درست

ابزارها < ی تنانی > *، دانایانه، خداوندگاری را نیز بر تن خویش راه‌بری کنند؛ < پس آنگاه است که



اینان نیز شایسته آند* «شهریار نیکو» نامیده شوند؛ و این شهریار نیکو بر تن خود*، به ناب‌ترین خوشبختی جاودان خواهد پیوست.

چنین شهریار ای، همان سرنمونه‌ی* جهان مینوی (=mēnōg axwān=عالم مثال)، فرازترین و برین پایه‌ترین شهریارها خواهد بود.

اگر که ابزارها جی تنانی و جانی* به بدی و با آگاهی‌های نادرست بکار برده شوند، این شهریار مردمان بر تنان شان* و نیز یکپارچگی‌اش برمی‌گسلد؛ و، به دوزخ آکنده از بدی

* نگونسار می‌شود؛ و همچون* شهریار شوربخت و سرافکنده (۹) [یا نیز: سرنگون شده] خواهد بود.

از آغاز آفرینش*، اندام‌های دادااورمزد، به میانجی آمشاسپندان*، اندر میان آفریده‌های گیتیایی حلول کرده* است؛

به میانجی وهمن، دادااورمزد مقیم اندیشگی (axw) است؛

به میانجی شپندژمذ، مقیم یادگاه (wārōm) است؛

و به میانجی سروش، مقیم اندیشه‌گاه (mēnišn) است؛

شهریار فرساخته و مهربان و فرآسته و دادگر و نیکوفرمان، همان پارسا مرد است؛ آنکه اندام‌هایش در سازگاری* با ابزارهای تنانی و جانی اورمزد* است. (۴)

اکنون درباری* اندام‌های مرد پارسا که در سازگاری با ایزد است*:

✓ نیروی هوش مرد پارسا*:

از راه هوش، زمانی که به یاری آگاهی‌ها (۹) [و یا نیز: از راه هوش، و از راه آگاهی‌های یزدانی (۹)] (۵) بر آفریده‌های جاندار و بی‌جان (dāmān dahišnān) إحاطه دارد، هم‌سازگار با

ایزد* است (ham passazag)؛ آنگونه که آسمان فراگیر همه چیز است*:

✓ نیروی یاد مرد پارسا*:

از راه نیروی* یاد، زمانی که به یافته‌های درست دانش دست می‌یابد، هم‌سازگار با ایزد

است؛ همچون آتش تندپو.

✓ نیروی خیزد مرد پارسا*:

و از راه خیزد، هنگامی که دانشمندانه درباری کارها و چیزها بسی در پُرس و جوی آگاهی‌های

زَسای* دین بهی است که خود، ذات قوه‌ی* گزینش می‌باشد — هم‌سازگار با

خرد ذات قوه
سرمی است

ایزد است.

و از راه تقدس (abzōnīgīh) و آرمان‌گرایی‌ای که به آن [=پُرس و جوی دانشمندانه / یا نیز: تقدس] دوسیده است، سرنمونه‌ی (parwānag) گفتار و کردار است و هم‌سازگار با ایزد است.

✓ دل مرد پارسا*:

✓ از راه دل، با برترین دلیری‌ها، بی‌باک نسبت به هر آنچه دیدنی است و بی‌ترس از هر آنچه نادیدنی است، هم‌سازگار با ایزد است.

✓ چشم مرد پارسا*:

✓ از راه چشم، با خوب چشمی، خورشید دومین است و هم‌سازگار با ایزد است.

✓ گوش مرد پارسا*:

✓ از راه گوش، زمانی که در خوب‌نیوشیدن همچون سروش هم‌سازگار با ایزد است.

✓ زبان مرد پارسا*:

✓ و از راه زبان، زمانی که در راست گفتاری هم‌تراز زشن است، هم‌سازگار با ایزد است.

✓ دست مرد پارسا*:

✓ و از راه دست، زمانی که به نکویی در کار و وژر است، هم‌سازگار با ایزد است.

✓ پای مرد پارسا*:

✓ و با پای، زمانی که در پارسایی پیش می‌رود و همیشه کوشاست، هم‌سازگار با ایزد است.

✓ و به همین گونه، با دیگر ابزارهای تنانی و جانی، هم‌سازگار با ایزد است.

یادداشت‌ها

۱- به گونه‌ای خیزدورانه، می‌باید که نیروگان هوش (ōš)، خواستار و یابنده‌ی دانش باشد و نیروگان یاد (wīr) پایندان و نگه‌دارنده‌ی یادمان‌ها؛ ولی سخن پهلوی، در این روایت، به گونه‌ای دیگر است؛ ما (=گزارشگر کنونی) در ترجمه از نوشتار پهلوی پیروی کرده‌ایم، هر چند که آن را خیزدپذیر نمی‌دانیم.

۲- سخن بز سر این است که: تنها جان‌های پاک و نیالوده به گناه می‌توانند به دانش و بینش فرازین و برین و اعلی، و به دیدار با بُن راستی (=حق) ناایل می‌شوند.

۳- نویسنده‌ی این روایت (=کرده‌ی ۶۰)، در بستر سخن پهلوی، نخست، چهار قوه‌ی درون‌هوشی (=ذهنی) را نام می‌برد که: شعور (=bōy / إشعار به نفس / خودآگاهی)، حافظه (=wīr / یاد)، هوش (=ōš) و خرد آند (=xrad)؛ پس از آن به برشمردن ابزارهای شش‌گانه‌ای می‌پردازد که در ساحت برونی تن، از آفرینش، کار گذاشته شده‌اند: یعنی پنج دریافتگر (=حواس پنج‌گانه / هوش‌های پنج‌گانه) و زبان که روی هم شش تا می‌شوند ولی ابزار و اندامه‌ی هفتمین را نام نمی‌برد؛ شاید نگارش هفت (۱۱)، در بُن‌نوشته پهلوی، کژنویسی رونویس کنندگان سپستر است.

۴- از آنجایی که اورمزد جهان‌آفرین، به میانجی امشاسپندان، در جهان مادی حلول کرده است — برابر فراگفت نویسنده‌ی این روایت، آنهم در اندام‌های تنانی و جانی مرد پارسا — و جهان، ابزارهای تجلی وی آند، پس، مرد پارسا، با پارسایی و فرااستگی‌اش در پیکر جهان‌کهن، همانسته‌ی جهان مهین است؛ که آن جهان، ابزارهای تنانی و جانی اورمزد دادار آند؛ و این، گزارشی دیگر از «خلیفة‌الهی انسان» است.

۵- قرائت و ترجمه‌ی احتمالی دوم را درون قلاب آورده‌ایم؛ برای این قرائت دوم نگاه کنید به: یادداشت‌ها، 18,60. (م).



این زده سینه مان ددور هر داد است که تنها چهار اثره ادمی است که
اینلا بدیدارن و بر کتی و کرداری انعامه

۶۱. دربارہ‌ی <راه‌های> * به آشکاری
رسیدن ذات زدارمینو <در گیتی> *، برابر
آموزہ‌ی دین بھی.

ذات پدیدار^(۱) زدارمینو، به میانجی اکومن در اندیشگی (axw) و منش، و به میانجی <دیو> * ترومد در (tar) <قوه‌ی> * یاد (wārōm)، و به میانجی <دیو> * خشم اندر اندیشه‌گاه سرریز می‌شود؛ پس آنگاه در زمین * به بیدارگر و خشم‌گیر و فرمانده بد و ستم‌کامه و سیاست‌باز و تب‌خو و بدکاره دوسیده می‌شود؛ بدین شیوه است <خلیدن زدارمینو> * اندام‌های تنانی و جانی <مرد تب‌خو> (۲).

اندام‌ها و قوای مرد تب‌خو <که می‌شاید خلیشگاه زدارمینو
در جهان مادی گردد> (۳).

> قوه‌ی یاد مرد تب‌خو < *:

از راه <قوه‌ی> * یاد (wīr)، زمانی که دچار زودیآوری (؟؟) می‌شود، <خلیشگاه
زدارمینو می‌گردد> *.

> قوه‌ی هوش مرد تب‌خو < *:

از راه <قوه‌ی> * هوش، زمانی که کینه به فراموشی نمی‌سپرد، <خلشگاه
زدارمینو می‌گردد> *.

با بدی کردن به اندیشه‌ی نیک و دورراندن (؟) همیشه و همه‌جای (hamēšag ud hamēšag)
اندیشه‌ی نیک، <خلشگاه زدارمینو می‌گردد> *.

<خواهش‌های تن‌پرستانه‌ی مرد تب‌خو> *:

از راه خواهش‌ها <ی تن‌پرستانه> * زمانی که برای همگان خواهان بدی است (nāgih)
(abāyistan)، <خلشگاه زدارمینو می‌گردد> *.

از راه <دیو> * آن، که آهنگ آن دارد جهان را به یک دم (؟؟) ببوبازد، <زدارمینو از رهگذار مرد
تب‌خو در جهان مادی می‌خلد> *.

از راه <دیو> * شهوت، با بهره‌گیری از آموزه‌های بدبینی، در بدی‌ای فراگیر، فروخته در دود و
دم شهوانی، و با کم‌کی (؟) <دیو> * ترومد، <زدارمینو> * همپیوسته‌ی حواس تنانی می‌شود و

<در جهان مادی می خلد> *.

از راه آشموغی، چونان جُرج (؟) کلیسای آیین، <زدارمینو در جهان مادی می خلد> *.
 قوه‌ی بینایی زدارمینو، چشم اهریمنی (āš) است که <می خلد> * در <چشم> * افراسیاب
 که زشکیر تمامی آفریده‌های نیکو <ی اورمزدی> * است و <خلشگاه زدارمینو می گردد> *
 <مرد تبه‌خو> * از راه دل اهریمنی‌اش (؟؟)، همتراز ضحاک می‌شود و بی‌اندازه بدی بر دین
 بهی روا می‌دارد و <خلشگاه زدارمینو می گردد> *.
 <مرد تبه‌خو> * با دست اهریمنی‌اش زمانی که دست به کارهای بد می‌زند، <خلشگاه
 زدارمینو می گردد> *.

<مرد تبه‌خو> * با پایش، اهریمنانه، به بدی، همانسته‌ی دزدان و درندگان می‌دود و <زمانی
 که > * در کار کشت و -کشتار جهانیان است، <خلشگاه زدارمینو می گردد> *.

یادداشت‌ها

۱- *wēnābdāw* آورده‌ام این عبارت را این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:
 «زدارمینو، به میانجی اکومن در اندیشگی (axw) و منش، و به میانجی <دیو> * ترومد بر
 روی (tar) <قوه‌ی> * *wārōm*، و به میانجی <دیو> * خشم اندر اندیشه‌گاه
 سرریز می‌شود و <در جهان مادی> * به پدیداری می‌رسد. ✓
 ۲- سورهم ریختگی یافت سخن در این روایت (کرده‌ی ۶۱) به اندازه‌ای است که می‌تواند هر ترجمه‌ای
 را با درجه‌ی بالایی از احتمال رو-به-رو کند؛ همچنان که ترجمه‌ی ما را. ولی از آنجایی که ساختار
 سخن در همانندی با روایت پیش از این (کرده‌ی ۶۰) است، این همانندی می‌تواند در فهم نوشتار
 پهلوی کمک کند.

۳- پس از این، نویسنده‌ی این روایت، نشان می‌دهد که زدارمینو و لشکریان‌اش هر کدام مجدداً با
 یک-یک ابزارهای جانی و اندام‌های تنانی و خواهش‌های نفسانی مرد تبه‌خو و تبه‌کام درمی‌پیوندند
 و در جهان مادی، به پیکرینگی، پدیداری و آشکاری می‌رسند.



۶۲. درباره‌ی خاستگاه رسیدن دانش و رامش، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا دانش و رامش، هر دو، نشان‌پذیرفته از <دو گونه> * نیروگان <جان> * آند: دانش از راه
 نیرویی <برونی> *، و رامش از راه سیاز <ی درونی> * نیروگان جان آند [یا نیز: جان را
 نیرو می‌دهند].

دانش به میانجی <قوه‌ی> * اندیشگی (axw)، و رامش، به میانجی کام‌خواهی (kāmāg) /
 خواهش) راه به اندیشه‌گاه می‌بزنند. →

به سبب تیزرسیدن <آگاهی‌های برونی> * به اندیشه‌گاه است که دانش <در قوه‌ی آخو
 فراهم می‌آید> *؛ اگر راهی که از <قوه‌ی> * آخو (=اندیشگی؟) به اندیشه‌گاه <می‌رسد> *
 فراراسته و پاک باشد، <دانش و> * بیش مینوی نیز دست خواهد داد. (۱)
 <و این پاکی و فراراستگی راه «آخو» به اندیشه‌گاه> * برای رامش نیز اندکی (؟) برانگیختگی (؟)
 همراه دارد.

یادداشت‌ها

۱- پسجید باکرده‌ی ۶۰، بند ۳.

pākīh ud wišādīh ī rāh az axw ō mēnišn, pad nazdīktōmīh ī ō yazd,
 ō-iz 'mēnōg wēnišnīh' ī rasēd.



۶۳. درباره‌ی <اندازه‌ی> *توانِ مردم در پذیرفتن رامش، در این جهان آکنده از بیم برابر آموزه‌ی دین بهی.

رود بر اندران رین کرد درود درود درود درود درود

همانا رامش، <برآمد> * دوگونه خوشروانی است:

- ۱. خوشروانی برخاسته از قوای <درونی> * جان؛ همگین با خرد خدادادی (=عقل بالملکه)؛ برخیزنده از اندرون <جان> * به بیرون؛ ✓
- ۲. خوشروانی رسیده بر جان؛ همگین با خرد شنیداری (=عقل مُکْتَسَب)؛ آینه از بیرون به اندرون <جان> *

خیزش بیم نیز بر دو گونه است:

- ۱. ✓ آخیزنده از اندرون <جان> *؛ همچون نیاز برخاسته از ناخرسندی (=نبود قناعت و اِقناع)؛
- ۲. ✓ آخیزنده از بیرون؛ رسیده به اندرون <جان> *؛ همچون ناداری برخاسته از خانه خرابی. و همَن، سرچشمه‌ی رامش <راستین> * و سرچشمه‌ی خرد خداداد است. →
- آکومَن، خاستگاهِ شهوتِ افزاینده‌ی بیم است.

و همَن، از سوی سَپِنْدازِ مینو به مردمان می‌رسد؛ و آکومَن از سوی زَدارِ مینو بر مردمان می‌تازد. و اندر <جان> * مردمان، و همَن خانه‌خدای است و آکومَن درگذرنده؛ و کسی که خانه‌خدای است، جایگاهی <ویژه‌ی خود> * را دارا ست. و کسی که درگذرنده است، فرارسیده <از بیرون> * است.

✓ به اندازه‌ی جایگیری پایگان‌های فرازین و میانین و فرودین و همَن در <منش> * مردمان، به همان اندازه پایگان‌های رامش <راستین> * برخاسته از منش و همینی و نیک‌اندیشی برخاسته از خرد خدادادی <در جانِ مردمان جای خواهد گرفت> *.

✓ هر اندازه که آکومَن در <منش> * مردمان جای گرفته باشد، به همان اندازه بیم — برخاسته از منش بد آکومنی، غارت‌گرِ خرد خداداد در دلِ مردمان — اندر تنِ <مردمان> * پله-و-پایگاهی سزاوار هر تن می‌یابد.

<درباره‌ی اندازه‌ی> * زورآورگیِ رامش و یا بیم اندر دلِ مردمان:

هر اندازه که خرد شنیداری <استوار بر آموخته‌های> * برونی، رو سوی خرد خدادادی کند، آبادانی و شهریاری به کام، به و همَن در پیوسته گردد؛ به همان اندازه رامش بر بیم زورآور می‌گردد؛ هر اندازه که بدآگاهی و شوربختی و شهریاری ناکام، به آکومَن در پیوسته گردد، به همان اندازه بیم بر رامش زورمند می‌گردد.

اینکه، اندر گیتی <پر از بیم> *، مردمان میرا، سرتاسر آکنده از خرد ناب و همینی و <یکسره> * رها از بداندیشی‌های آکومنی و رها از بدآگاهی‌ها باشند [یا نیز: رها از بداندیشی‌ها و بدآگاهی‌های آکومنی باشند]، و یا اینکه <بازگونه> *، لبالب از بداندیشی‌های آکومنی و بدآگاهی‌ها [یا نیز: لبالب از بداندیشی‌ها و بدآگاهی‌های آکومنی]، و <سرتاسر> * تهی از خرد <ناب> * و همینی باشند، نشدنی است؛ و بر همین پایه، هیچ کس نیست که دارای رامش و خردی یکسره تهی از hamāg...ī tuhīg) بیم و نابخردی، و یا، بیم و نابخردی سرتاسر تهی از رامش و خرد باشد؛ به همان گونه نیز، هیچ کس در فرازترین جایگاهِ رامش و خرد تهی از بیم و لبالب از دانش، یا، در فرودترین جایگاهِ بیم و بدآگاهی مطلقاً تهی از رامش و تهی از دانش <ایستاده> * نخواهد شد (nē.....kas.....bawēd). [یا نیز: پیدا نخواهد شد.



۶۴. درباره‌ی افراط و تفریط دانش و رامش

در باره بجز

نزد مردم، برابر آموزه‌ی دین بهی.

دانش را < دو آفت > * است: افراط و تفریط؛ رامش را < یک آفت > * : افراط. (۱)
< و اما > * تفریط دانش — آنگونه که از آموزه‌های دین < بر می آید > * — این است: نرسیدن
(a..... rasišn) ماده‌ی (؟) دانش به < مرز > * اعتدال.

نزد مردمان، رامش، از راه دانش است که از «سرریزی» (rēdīh) محافظت می‌شود؛ که
< سرریز شدن رامش > * همزاد دروجی رامش است.

< نزد مردمان > * دانش، به میانجی رامش است که از «داده‌های حیث ظاهر» (۲) (= داده‌های
نمایشی بر شمش) محافظت می‌شود؛ همان داده‌های ظاهری < * که همزاد دروجی
دانش > راستین < * آند.

و < تنها > * از راه یگانگته شدن میانه‌روانه (= معتدلانه) و درست این دو نکویی (۳) — که
اینانند: دانش و < * رامش — نزد مردم، شخص، به گونه‌ی میانه‌روانه، در سرشت و خیم
< و خوی > *، دادگستر و باورمند و مهرورز و دلیر و نیگ‌بخت (= سعادت‌مند) و رامش‌خواه
می‌گردد (bawēd).

هر اندازه که رامش < به اندازه > * از یگانگته شدن با دانش کاستی گیرد، به همان اندازه
دانش‌های نمایشی (= علم ظاهری)، که همزاد دروجی دانش آند، بر دانش < راستین > * چیرگی

خواهند یافت، و جایگاه دانش < راستین را در اندیشه‌گاه > * باز پس خواهند گرفت؛ و
دانش < راستین، زیر تأثیر دانش ظاهری > *، فراتر از گستره‌ی معتدلانه‌ی پاسخ‌های خویش (۴) ←

< در فراگشایی و حل دشواری‌ها و معضلات دانشی جهان > * در دام همزاد دروجی دانش می‌افتد
(brādarōd)؛ و چنین کسی < با چنین دانش و رامش نابه‌اندازه > *، کمتر مسئول اندیشیدنی
< خردورانه‌ی > * خود خواهد بود و گفتارهایی نامتوازن (۵) < خواهد داشت > *.

< تباهی‌پذیری بیش از اندازه‌ی رامش > میان‌روانه < * >

در < روند > * تباهی‌پذیری بیش از اندازه‌ی رامش < میانه‌روانه >، (۶) چیرگی فزون از

اندازه‌ی دانش‌پنداری (= ظاهری / نمایشی) و بازپس‌گیری بی‌اندازه‌ی جایگاه دانش روی خواهد داد:
< در پی آن > * چنین کسی، دارای خوی بازگونه، جان و دل آشفته، بیهوده‌گو و گرواننده به نادانی

↑ ↑ ↑ ↑

خواهد بود.

< تباهی گرفتن مطلق رامش > * ↓

در < روند > * تباهی گرفتن مطلق رامش، سرتاسر، جایگاه دانش، < در اندیشه‌گاه شخص > *،
باز پس گرفته خواهد شد و نبود مطلق دانش < راستین > * سربرخواهد آورد؛ چنین کسی،
فرازترین نمونه‌ی «انسان» * تهی از دانش و، فرازترین گونه‌ی نبود رامش < راستین > *
خواهد بود؛ و جان و خوی او سرتاسر نابود آگاه می‌شود. →

و هر اندازه که دانش < راستین > * از همانسته شدن با رامش < در جان شخص > * کاستی گیرد،
به همان اندازه «سرریزی» (= افراط رامش) — که همزاد دروجی رامش است — بر رامش
چیرگی خواهد یافت، و جایگاه رامش را < در اندیشه‌گاه شخص > * باز پس خواهد گرفت؛ آنهم از
راه فراتر رفتن رامش در پاسخ معتدلانه < به نیاز جان > *؛ و < رامش > * تن به همزاد دروجی
خود (= سرریزی) خواهد سپرد؛ چنین کسی، مطرب‌صفت و سرودخوان و بسیار خنده‌کنان و دلگ
خواهد شد. ↑ ↑ ↑ ↑

< تباهی بیش از اندازه‌ی دانش > * ←

در < روند > * تباهی بیش از اندازه‌ی دانش، چیرگی بیش از اندازه‌ی «سرریزی» (= همزاد
دروجی دانش)، و بازپس‌گیری بیش از اندازه < ی جایگاه دانش و نبود رامش راستین در جان شخص
روی خواهد داد > *؛ چنین کسی، نابودکننده‌ی سرودها < ی دینی (؟) > * می‌شود و لوده می‌گردد.
< تباهی سرتاسر دانش > * ↑

به سبب تباهندگی سرتاسر دانش، چیرگی مطلق رامش < در اندیشه‌گاه شخص روی خواهد
داد > *؛ چنین کسی، به سبب افراط در رامش (= «لبریزی») و تهی شدن سرتاسر از دانش، سرافکنده و
خوارکننده‌ی سخن (؟) و بی‌شرم خواهد گشت.

یادداشت‌ها

- ۱- پس از بخش‌بندی دانش و رامش در این عبارت، خواننده انتظار دارد که نویسنده، سه جستار
پیش‌گفته را — یعنی افراط و تفریط دانش و رامش را — شرح و بسط دهد و فراتر تر نویسد؛ ولی،
آنچه که در پی می‌آید، تنها شرح و شناسه‌ی «تفریط دانش» است. درهم‌ریختگی و آسیب‌دیدگی بافت
سخن در این جا نیز آشکار است؛ گفتمنی ست که نویسندگان دین کرد، جستار «افراط دانش» را در
کرده‌ی ۱۰۴، بند ۲، به زیر اندر سخن برده‌اند؛ عبارت آنان چنین است:

↑ ↑ ↑ ↑

freh-būd, abar-mēnišnīh, u-š mēnēd kū: *man dānam kū man frāz
<ud> abar.

۲- «داده‌های ظاهر بر شهب» یا، «داده‌های حسی ظاهر» را برابر *dahīg sōhišnīg brahnag* آورده‌ایم؛ حکمای پیشین و اکنون ما، با این سخنواره‌ی فلسفی، زیر نام «مُعْطِیَاتِ حَسِّ ظَاهِر» یا «مُعْطِیَاتِ ظَاهِرِ بِر حَوَاس» آشنایی دارند.

۳- بازگشتگاه «این دو نکویی»: «دانش راستین» و «رامش به‌اندازه» است.

۴- دانش نابه‌اندازه [یا نیز: نامعتدله]، بجای فراهم‌آورد پاسخ‌های به‌اندازه (=معتدله) / میان‌روانه) و خردپسند در بازگشایی دشواری‌ها، فروبیچیدگی‌ها و معضلات دانشی جهان، سر از همزاد دروغین دانش، یعنی مُعْطِیَاتِ حَسِّ ظَاهِر، در خواهد آورد؛ مترجم کنونی، ناگزیر از میان نهادن دو پرسش است: نخستین اینکه آیا نویسنده‌ی این روایت، از کاربرد واژه‌ی «رامش» — که آشکارا سخن گوشه به رامش راستین و تهی از افراط دارد — معنایی جز شور و شوقِ جانِ خداجوی مردم را برای یافتن حقایق مادی و معنوی در نظر داشته است؟ چیزی همانند «جذبه‌ی عارفانه» که می‌باید با شهب دانش خواهانه‌ی مردم یگانسته و متحد گردد تا دانش و رامشی به‌اندازه و معتدله و درخور پدید آید.

دو دیگر آنکه، آیا می‌شاید نقد نویسنده بر «مُعْطِیَاتِ ظَاهِرِ بِر حَوَاس»، که خود، به آن نام *dahīg sōhišnīg brahnag* می‌دهد، و نیز خردسنجی نویسنده از فرارفتن پاسخ این‌گونه دانش، فواتر از خد و گستره‌ی خود، همان بحث و فحصری باشد که صدها سال سپستر از آن، کانت، زیر نام «فواتر رفتن دانش متافیزیکی برین (transandantal / ترافرازانده) از مرزهای همه‌گونه تجربیه‌ی ممکن» به سنجش آن می‌پردازد؟

۵- «گفتارهای نامتوازن» را برابر «*bē..ristag gōwišn*» آورده‌ایم.

۶- پس از این، در چهار بند سپسین، نویسنده‌ی این روایت، به چهار جُستار زیر می‌پردازد:

الف. تباهی‌پذیری بسیار رامش معتدله؛

ب. تباه شدن مطلق رامش معتدله؛

ج. تباهی‌پذیری بسیار دانش معتدله؛

د. تباه شدن مطلق دانش معتدله.

← ۶۵ درباره‌ی گونه‌گونی <رو-به-رو
شدن* > مردمان با دین بهی، که آن نیز بر
چهار گونه است.

۱. یکی آن کس که، در گفتار، یاری‌دهنده‌ی دین بهی ست و در کردار، تقویت‌کننده <ی دین >*؛ داوری‌ای که درباره‌اش <می‌شود این است که او >* دوستدار دین و، پارسای زینت‌بخش پارسایی است.

۲. یکی آن کس که، دین بهی را در گفتار می‌ستاید، ولی در کردار تضعیف‌کننده <ی آن است >*؛ و داوری‌ای که درباره‌اش می‌شود <این است که او >* دین‌دوست تباه‌کننده <ی دین >* است (۱) و، فریبکار و آشموغ و تبه‌خوی است.

۳. یکی آن کس که — از بسیاری <سپاه >* تبه‌خویان (=دشمنان دین بهی)، و شمار اندکی سپاه <خودی >* — به گفتار، می‌نماید که نکوهشگر دین بهی است، ولی در کردار تقویت‌کننده <ی دین >* است؛ داوری‌ای که درباره‌اش <می‌شود این است که او >* پنهان‌کیشی (=اهل تقیه) است که با دشمنان دین با رای-وروش (=ساتدبیر) و با مدارا (*meh-dādestānihā*) رفتار می‌کند؛ <در دل >* دوستدار دین است و چشم امید پارسایان. →
۴. یکی آن کس که، در زبان، نکوهشگر دین بهی است و در کردار، سست‌کننده <ی آن >* [یا نیز: گزندرسان / *wizēndēnīdār**؛ داوری‌ای که درباره‌اش <می‌شود این است که او >* بدکاره‌ی سیاست‌باز تبه‌خوی است.

یادداشت‌ها

۱- «تباه‌کننده» را برابر واژه و نگارشی در بستر سخن پهلوی آورده‌ایم که ما آن را *dahīgēnīdār* خوانده‌ایم؛ می‌شاید **dēsagēnīdār* نیز خواند، آنگونه که دومناس خوانده است؛ به معنی متظاهر، نمایان، دوست‌نما.



۶۶. درباره‌ی رسیدن یا نرسیدن یاوری
ایزدان مینوی به جهانیان، برابر آموزه‌ی دین
بهی.

کب لورم هر
باسه م ندر ایزد
هان کیک
سپهر
میان کیک
رانی کیک

ایزدان مینوی، تمایلی ناگسستی دارند در اینکه همواره به تندی برای یاوری جهانیان فرارسند؛
اگر که، مردم، از گناه پرهیزند و کرفه کار شوند. →
به سبب پس زئیش <گناه از سوی> * مردمان، دیوان از گذرگاه <بهشت> * واپس نشینند و
گذرگاه <بهشت> * گشوده خواهد ماند. →
<آنگاه است که> * ایزدان مینوی از بهر یاری جهانیان سر می‌رسند؛ و مردمان پاییده و رستگار
و خوشخوار خواهند بود؛ و بسی کام ایزدان درباره‌ی آفریده‌های گیتیایی برآورده خواهد شد.
به سبب روی برگرداندن مردمان [یا نیز: بر اثر روی برگاشتن تمامی مردمان] از کرفه و روی کردن
به گناه، دیوان، بسوی گذرگاه <بهشت> * یورش می‌برند، و راه رسیدن نیکی‌های یزدانی به
مردمان بسته خواهد شد، و پیدایی کام ایزدان اندر میان آفریده‌های گیتی رو به کاستی خواهد گذارد.
به سبب روی برگرداندن گسترده‌ی مردمان از گناه و روی کردنشان به کرفه — که از آن، بسی
پس زدن دیوان برمی‌خیزد — راه <یاری رساندن ایزدان به مردم> * پاک و آن گذرگاه
فراخ خواهد شد؛ و هر آن آبادانی ایزدان به جهانیان بسی بیش‌تر خواهد رسید، و به سبب افزایش
پیروزی یزدان، زمانه، در شهریاری نیکو و در پهلینی و دانایی و گسترش داد و ویراسته می‌گردد و،
به کام دل زیستن و رستگاری تمامی مردمان، بسی بیش‌تر خواهد شد.
<واپس راندن دیوان> * ادامه خواهد یافت تا زمانی که کم‌ترین <احتمال> * باز آمدن
دیوان، برای به تباهی و بدی کشاندن دوباره‌ی زمانه از راه فریبکاری برای بازگشت گناه‌کاری، وجود
داشته باشد.

و اگر روی گرداندن مردمان از کرفه‌کاری و روی کردنشان به گناه، در جهان، دامن‌گسترده، دیوان
گسترده‌تر تازش می‌آورند و راه ایزدان، که با آن ایشان آبادانی به جهانیان <ارزانی می‌داشتند> *،
بسته‌تر خواهد ماند.
و <در پی آن> *، زمانه، در سیاست‌بازی [یا نیز: جدایی دین از] * سیاست و آشموغی و

کیک آیینی (kayakih) و کرپ آیینی (karbih) و بددینی و بدآگاهی و بی‌داد و یوان‌تر و آشفته‌تر
و، مردمان در تنگی و کزروشی (erangih) و بدکاری بسی بیش‌تر فرو می‌لغزند.
اگر در هنگامه‌ی رویکرد گسترده‌ی مردمان به گناه و رویگردانی از کرفه، تنها یک کس رویگردان
از گناه‌کاری و گریاننده به کرفه‌کاری شود، راه یورش دیوان در گرداندن تودگان به گناه و برگرداندنشان از
کرفه <به اندازه‌ی همان یک کس> * بسته می‌ماند؛ و بر همین پایه، اگر هیچ راهی برای رساندن
آبادانی ایزدان <بر مردم> * نباشد، باز هم فرارسیدن پشتیبانی و نیکوخواهی ایشان (=ایزدان
مینوی) بر آن کس <یگانه> * تباهی نپذیرد (nē-xwahēd). →

به میانجی <هستی> * آن کس یگانه‌ی رویگردان از گناه و گریاننده به کرفه، آن نیکی‌ها و
دیگر نیکی‌های یزدانی در پیروزی فرجامین، بر تودگان فرو می‌بارند
(madan amaragān mardōm). →

که اندر زمانه‌ی رویگردانی گسترده‌ی مردمان از گناه و رویکردنشان به کرفه، می‌باید بسی
بیش از پیش بیمناک‌تر از رویگردانی تنها یک کس از کرفه‌کاری و رویکردنش به گناه‌کاری بود: زیرا در
رویگردانی آن یک تن (ān.....kas) — در میان همگان — از کرفه و گرایش به گناه، سرکردگی
دیوان بر آن یک کس و خستین (murnjēnidan) فزیه‌ی مردمان، <از راه آن سرکردگی> *
استوارتر می‌شود. → دیو قوریا را سرست

که نیز در رویگردانی آن یک تن از کرفه‌کاری و رویکردنش به گناه‌کاری، تریس بازگشت دیگر
تودگان به بدی و آشوب هست. چونان که از کم‌ترین <نشانه‌ی> * بیماری در تن مردمان تریس از
آن بیماری تن‌گستر و <در پایان> * نیز مرگ خواهد بود؛ بویژه که در نبود درمان <نبرد با
بیماری> * یله خواهد ماند. →



بدر کوربه هم سرستی لند

→ ۶۷. درباره‌ی گزیده‌تر بودن اندیشه
 (= نیت)؛ که کارها از پایه استوار بر
 < شیوه‌ی > * اندیشیدن آند < و سپس > *
 گفتار و کردار، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا که پیشینگی و بایستگی (۱) در هر کار و آیینی از آن «اندیشه» است؛ ولی، برگزینش
 < نوع > * «اندیشه» < خود > *، به گونه‌ای زیرین و بنیادین (društāgihā mādagwar)
 استوار است بر باوری از بُنِ جان به دین، و پشیمانی از گناه.

→ تا کسی از بُنِ جان (āstawānīhā) در کار دین «اندیشه» نکند، اگر < باور به دین را > * بسی بر
 زبان راند و یا در کردار بسی < خود را باورمند > * بنمایاند، هیچگاه به < ژرفای > * دین نرسد.
 اگر توبه‌ی زبانی و توبه‌ی رفتاری — حتی از کوچک‌ترین گناه نیز — با پشیمانی از ژرفای
 اندیشه (mēnišnīg abaxših) همراه نباشد، < آنگاه نیز کسی به ژرفای دین نرسد > *.
 این جاست که (bē?) < شناختن نشان > * دینمرد را نمی‌توان در داوری‌های رایج داوران
 این جهانی درباره‌ی کار-و-بارهای این جهانی بیان کرد (nē gowišn).

→ چه < حتی > * درستی داوری موبد موبدان استوار بر چَم‌ورزی (= استلال) است، و، نتیجه‌ی آن
 چَم‌ورزی (استلال)، (۲) بویژه مبتنی بر گفتار و کردار < نمایشی > * برای از آن خویش کردن
 (= تملیک) پاداش ثواب است در یک کار با داد-و-دهش: چه، از آنجایی که بخشیدن (= اعطای)
 رادمندان به یک دهش می‌باید نخست از بُنِ جان (mēnišnīg / اندیشه‌ای) باشد < نه از بهر
 پاداش زمینی > *، اگر آن بخشش و دهش، بر کسی که شایسته‌ی آن بخشش و دهش است، تنها یک
 اعلام زبانی باشد < و نه از ژرفای جان > *، آنگاه است که در کردار، < کس > * به آن دل نسنجد، و از
 آن خویش کردن پاداش آن جهانی با آن همراه نخواهد شد.

درد برابر (رستا) موبد او بد را نیز از تیری در دگر...

پادداشت‌ها

۱- «پیشینگی و بایستگی» را برابر fradōmīh ud abāyišnīgīh آورده‌ایم؛ آرش و معنایی
 نزدیک به «حق تقدم و ضرورت».

۲- «نتیجه‌ی چَم‌ورزی و استلال» را برابر (čim paydāgīh) آورده‌ایم: پیدایی بی‌آیند چَم‌ورزی
 (= استلال)، از دل چند پیش‌گزاره (= مقدمات).

نظرگاه نویسنده، به گمان ما، این است که حتی موبد موبدان، در استلال‌ها و چَم‌ورزی‌های
 خود، ظاهر و نمای بیرونی رفتار مردمان را در نظر دارد؛ مغز و نمای درونی رفتار مردم بر او نیز
 پوشیده است. و از آنجایی که تنها خداوند از نهاد درونی رفتار مردم با خبر است، به‌تر است که در هر
 کاری، تبت و دلاهنگی خود را خداپسندانه برگزینیم تا سزاوار پاداش آخروی شویم.



۶۸ درباره‌ی <دو> * شیوه‌ی فرمان‌فرمایی
زمانه،^(۱) برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا شیوه‌ی فرمان‌فرمایی زمانه بیش از هر چیز استوار بر بکارگیری هنرمندانه‌ی خیزد است؛ و
آن که <شیوه‌ی خیزد> * است که جهان‌آفرین، از آفرینش (az.....āfurišn)، هنرهای
فرمان‌فرمایی را به «فرایان» را به خد اعتدال در سرشت او انبار کرده باشد؛ و

و او (=فرمان‌فرما) با خیزد خود فرمان‌فرماست. گونه < زمانه را سرور و شادمانی است.

آن کس که موقعیت (rāyēnišn / نهادمان) زمانه‌ی خود را در سرپرستی (۲) می‌باید <زمانه
> * هنرمندانه بر بنیاد شیوه‌های <متناسب با نهادمان> * «فرار آهنگی»^(۳) سرپرستی کند؛
هر چند ممکن است < * به گونه‌ای گذرا، برخی وضعیت‌ها > «برکامه‌ی او» * در
فرمان‌فرمایی (۳) باشد.

آن کس که موقعیت به آتش فرویاز (nišēb) است، یکسره می‌باید <زمانه را> * هنرمندانه
بر بنیاد شیوه‌های <متناسب با نهادمان> * «فرو آهنگی» سرپرستی کند؛ <هر چند
ممکن است > * به گونه‌ای گذرا، برخی وضعیت‌ها > «به سود وی» * در «فراز آهنگی» باشد.
به سبب کاربرد درست این دو گونه هنر <هنگام راه‌بری امت> * در این دو گونه زمانه
و فرویاز که منتهی به درکار آوردن هنرهای <سرپرستی زمانه> * می‌شوند، کارها بالاترین میزان
سودرسانی را خواهند یافت؛ زمانه به بهترین شیوه راه‌بری خواهد شد؛ <و فرمان‌فرما> * برای
خود خوشنامی به دست خواهد آورد؛ و <در پایان، برای تو دگان> * خوشروانی
(hu-ruwānih / سعادت) و رستگاری به بار می‌نشیند.

از این روی، آنکه زمانه‌اش رو به فراز (abrāz) است، با پیشوایی خرد، <کارها را> * بیش از
هر چیز > به شیوه‌های زیر * سرپرستی خواهد کرد؛
از راه <ببر آورد> * نیازها بی‌آنکه به آزمندی رسد؛
از راه دل‌آوری آزاد از خشم؛
از راه فعالیت پاک از آشفته‌کاری؛

از راه کوشایی پاک از رنگ‌برنگ خواهی (=تلون مزاج / waranīgih)؛

از راه آزادمردی پاک از گزپ آیینی؛

از راه رامش پاک از سرریزی (=همزاد دروجی رامش)؛

از راه آزادگی پاک از کیک آیینی (؟) ناآریایی؛

از راه رادمردی پاک از به باد دادن <ثروت> *؛

از راه یاری رساندن پاک از خشم؛

از راه بی‌باکی پاک از گجی [یا نیز: کاهلی]؛

از راه دادگری پاک از خشم گرفتن (؟)؛

از راه بزرگ‌منشی پاک از خودبزرگ‌بینی؛

از راه درست‌چشمی پاک از بدچشمی؛

از راه به آیین خواستن (ēwēn-xwāyīšnīh / به‌قاعده خواستن) تهی از تلون؛

از راه چابکی تهی از چنڈش (؟)؛

از راه اقتدار (amāwandīh / زورمندی) پاک از اندیشه‌های زشت؛

و از راه دیگر هنرهای <سرپرستی زمانه> * که پاک از همزادهای دروجی‌شان باشند؛ و

<پیشوا> * آهنگ آن کند که به شیوه‌ی کهن آیینانه زمانه را خداوندگاری کند و به گونه‌ای سرشتین

کارها را به سرانجام سزاوار برساند؛ <آنگاه است که> * کارها و کرفه‌ها بزرگ می‌نمایند و

<آوازه‌ی کارهای انجام شده> * تا دوردست‌ها خواهد رفت (؟)؛ و <نشان کارها> *

پایدار خواهد ماند.

ولی آن <پیشوایی> * که موقعیت زمانه <ی خود و امت> * آتش رو به فرود (nišēb) است،

با پیشوایی خرد، کارها را بیش از هر چیز <به شیوه‌های زیر> * سرپرستی خواهد کرد؛

از راه ژرف‌کاوی <در کارها> * بی‌آنکه <زمان بهنگام کارها> * به پس افکنده شود؛

از راه شکیبایی بی‌آنکه به بی‌آیینی (an-ēwēnih / بی‌قاعدگی) رسد؛

خاموشی‌گزیند بی‌آنکه <به وقت گفتن> * لب فرو بندد؛

خرسندی پیشه‌کند بی‌آنکه تن به کاهلی سپارد؛

درویشی‌گزیند بی‌آنکه فقر راهبر شود؛

آیین <نیک> * پذیرد بی‌آنکه آلوده <ی آیین بیگانه> * (؟) گردد؛^(۴)

در کار گزینش و پژوهش <درباره‌ی کیش‌ها> * برآید بی آنکه سر از جار و جنجال (؟) درآورد؛ نظر به دارایی کند بی آنکه زُفت شود؛

به آرم گام بردارد بی آنکه ترسو به چشم آید؛
خودنگه‌دار باشد نه تا آنجا که از کوفه بگریزد؛

بر دیگران مهر ورزد بی آنکه خودنمایی در کارش باشد؛
فروتنی پیشه کند بی آنکه خوار داشته شود؛

با نیکوچشمی و نه نگاه‌ی شهوانی <به صنم‌ها> * بنگرد؛
شکبیایی (bārēsfānīh) پیشه کند بی آنکه کینه انبارد؛

در پی نکونامی باشد بی آنکه سر از بدنامی (؟) درآورد؛
اگر در پی پسند دل است به گناه آلوده نگردد؛

و با دیگر هنرها <ی اخلاقی، تودگان را راهبر شود> * بی آنکه به دامن همزاده‌های دروغین‌شان (= همزاده‌های دروغین هنرهای اخلاقی / ردایل) افتد؛ و آهنگی آن کند که در امر خداوندگاری <بر زمانه> * چونان فرمان‌فرمای نیکو بخشاینده‌ی خس‌دوری باشد؛ و حتی از کوچک‌ترین گناهان پرهیزد.

یادداشت‌ها

۱- آیا این «دو شیوه‌ی فرمان‌فرمایی‌ی زمانه»، زهنمودی برای شهریاران یا زه‌نامه‌ی برای موبدان و پیشوایان دینی و یا راهنمایی‌هایی برای سرکردگان است؟

بازشناخت و دریافت ما این است که بازگشتگاه (=مرجع) آن «دو شیوه»، زه‌نامه‌هایی اخلاقی برای پیشوایان دینی‌اند.

۲- دو واژه‌ی «فرا باز» و «فرو باز» را از دکتر حسن حبیبی، در ترجمه‌ی کتاب «دیالکتیک، یا سیر جدالی در جامعه‌شناسی»، به وام ستانده‌ایم؛ و به ترتیب برابرِ *abrāz* و *nišēb* بکار برده‌ایم. دریافت ما این است که نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۶۸)، زمانه‌ی حاکمیت، سروری، پیروزی و آزان خویش داشتن شهریاری مدافع و سازگار با دین بهی را با واژه‌ی *abrāz*، و، زمانه‌ی سقوط، فروپاشی، شکست و نبود شهریاری ایرانی و ناسازگاری آن با دین بهی را با واژه‌ی

nišēb فرمانمایانده است. رهبر دین می‌باید میان شیوه‌های سرپرستی و اداره‌ی آحشام‌الله، زمانی که قدرت دین و شهریاری یکجا در دست او ست، با آن زمان که تنها قدرت دین — آنها هم با تزلزل — در دست او ست فرق نهد. این روایت گران سنگ به این مهم پرداخته است. به پیروی از روند سخن، دو واژه‌ی در نظر را به ترتیب «رو به فراز» و «رو به فرود» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۳- دو واژه‌ی «فراز‌آهنگی» و «فروودآهنگی» را به ترتیب برابرِ *frāz āhangīg* و *abāz āhangīg* آورده‌ایم؛ به گمان ما، نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۶۸) از کاربرد سخنواره‌ی *frāz-āhangīg* نوع فرمان‌فرمایی و اداره‌ی زمانه‌ی متناسب با «ویکرد همه‌جانبه‌ی بخت (=اقبال)» را در نظر داشته است: بدین معنی که، سرکرده یا پیشوای دین می‌باید قصد و آهنگی بیش‌روندگی را تأمین کند و بکار گیرد تا فرابازی و فراروندگی و صعود، به فرویازی و فروپاشی و سقوط و اذبار پایان نپذیرد. و از کاربرد سخنواره‌ی *abāz-āhangīg* نوع سرپرستی و رایش (=اداره‌ی) زمانه‌ی ناساز و بدآهنگ را در نظر داشته است؛ به گونه‌ای که پیشوای دین، این جماعت کوچکنده‌ی شکست خورده‌ی بخت برگشته‌ی شویشخت خداوندی از دست داده را، با چنان رای و روشی سرپرستی کند که وضعیت و نهادمان‌شان از این که هست بدتر نشود.

۴- این سخنواره را به تمامی برابر *brahmagīh ī pāk-az rēmanīh* آورده‌ایم؛ و معنایی جز آنچه ترجمه کرده‌ایم به نظر ما نیامد؛ سنجانا، در ترجمه‌ی انگلیسی خود، واژه‌ی *brahmagīh* را *pure-dispositioned* معنی کرده است؛ دومناس، در ترجمه‌ی فرانسوی خود واژه‌ی *brahmagīh* را *bon usage* (=آیین نیک) ترجمه کرده است.



۶۹. درباره‌ی کار مهتر و میانه و کِهتر، برابر آموزه‌ی دین بهی.

در چارچوب <آموزه‌های> * دین بهی، کار، سرتاسر، ثواب است؛ و ثواب، کاری پارسایانه است؛ و کار پارسایانه است که آفریده‌ها <ی اورمزدی> * را فراوان می‌کند. [یا نیز: مقدس می‌کند]. سنا و برترین کارها همان است که به بیش‌ترین اندازه، دروج را ویران می‌کند و جهان پارسایانه را به بیش‌ترین اندازه افزایش دهد [یا نیز: تقدیس می‌کند]؛ و آن همان است که در <چارچوب خویشکاری> * چهار پیشه <ی برشمرده> * در دین مزدایی <می‌آید> *.

در پیشه‌ی دین‌یاری (āsrōnīh)، که سرآمد همه‌ی پیشه‌هاست، <زُدودن دروج و افزایش دام و دِهش در جهان> * با تَیژش یزدان و آموختن زمزمه‌ی <مَنَتَهای> * دین و، به داد داوری کردن (wizīrīh ud dādwarīh) و دیگر کارهای دینی بدست می‌آید.

در پیشه‌ی آرتشتاری، <زُدودن دروج و افزایش دام و دِهش در جهان> *، از <نیر و آفرایی> * سوارگان و بیادگان <سپاه دین> * (۱) و دیگر کارهای آرتشتارانه بدست می‌آید. در پیشه‌ی کشاورزی <زُدودن دروج و افزایش دام و دِهش در جهان> *، با نگهبانی گله و دیگر کارها <مانند> * کشت‌ورزی و دامپروری بدست می‌آید.

و در پیشه‌ی افزارسازی (hu-tuxšīh / صنعت‌گری / سازه‌پردازی / تشنیک)، <زُدودن دروج و افزایش دام و دِهش در جهان> * از نان‌پزی و خوراگ‌پزی و دیگر کارهای افزارسازی بدست می‌آید. و در <سنجش با رده‌های> * پایین‌تر از کارهای دین‌یاری، تا به فروترین و پایین‌ترین کارها در آن سه پیشه‌ی برشمرده، همه <ی پیشه‌ها> * کارهایی میانین اند.

ولی فروترین و پایین‌ترین همه‌ی کارها «بازرگانی» است که، پایین‌ترین پیشه <نیز> * در پیشه‌ی کشت‌ورزی و دامپروری است. اگر <بازرگانی> * در چارچوب <دستور دین> * خویش بماند، حتی از کار-و-بار پارسایانه سراسر؛ ولی اگر <از چارچوب دین> * بیرون رود، به <شیوه‌ی اهریمنی> * «کاهش» (kastārīh) پیوند خواهد خورد. (۲)

دسته

مرز بایستگی افزون آمده است، کالاهای نیاز مردمان و چهارپایان آن دیار را بخزند و <سپس> * بار زنند و به دیاری بزنند که مردمان آن دیار در انبار خود از آن کالاهای نیاز مردمان و چهارپایان کم‌تر از دیاری دارند که کالاهای نیاز مردمان و چهارپایان‌شان افزون از نیاز است. از آن دیاری که می‌خزند ✓ به <بهایی> * راستین خزند؛ و به آن دیاری که <می‌بزند و> * می‌فروشند به <بهایی> * راستین فروشند.

و چون، از این راه به افزایش‌دگی مردمان و چهارپایان و، افزایش‌دگی در کار گیهان یاری رسانده می‌شود و، چون <در پیشه‌ی بازرگانی است که> * پیوند دادن فرآورده‌های کار-و-کشت مردمان از جایی به جایی <دیگر انجام می‌گیرد، در <سنجش> * با کار-و-بار پارسایانه تا بدان جا <به پیشه‌ی بازرگانی نگریسته می‌شود> * که در میان پیشه‌های ارج‌مند هیچ پیشه‌ای در جهان یافت نمی‌شود سودمندتر از کاری باشد که <فرآورده‌های> * کار و نان و پهنیستی مردمان بازبسته‌ی آن باشد؛ و <یا، آن پیشه، در سنجش با بازرگانی <که> * از راه کارهای قانونی (dastwarīhā kunišnīh) و روا، اندر کار پروراندن <مردمان و چهارپایان> * برابر دستور دین است <از بازرگانی کاری سودمندتر> * باشد.

با این همه، <بازرگانی> * فروترین و پایین‌ترین پیشه‌هاست <حتی آن هنگام که <با داد-و-ستد درست> * هم‌تراز کار-و-بار پارسایانه نهاده شود <زیرا که در میان کارهای قانونی کشاورزی و دین‌یاری و آرتشتاری و افزارسازی، تنها، بازیسته (parwand = محصور) به زمانی است که کمبودی در خوراک یا پهنیستی مردمان روی دهد. (۴) چو زمان با پهنیستی > دو دیگر <زمانی را که <بازرگانی> * با ساحت > بیرون از <مرز کارهای پارسایانه پیوند خورد > بررسی می‌کنیم >. (۵)

✓ <و آن> * زمانی است که <بازرگانان> * کالاهای نیاز مردمان و چهارپایان را بخزند و اندر همان شهر <غلاتی را که نیاز و تنگی تودگان با کمبود آن پیوند خورده است و <کمبود> * آتش به بیماری و رنج و ته‌کشیدن (؟) کالاهای نیاز همه‌ی مردمان و چهارپایان می‌انجامد <گران‌تر بفروشند> > با این کار <به گناهی گران > دست یازیده‌اند <؟ > پی‌آمد این گرانفروشی <؟ > زور آوردن انیران برای سرکوب ایرانیان است؛ و از آن روی که، پی‌آمدش تنگی جهانیان و سرکوب و زیان برای ایرانیان است، از مرزهای پارسایی بیرون می‌افتد؛ و به کاهش <اهریمن‌خوراخانه > * پیوند می‌خورد؛ تا بدان پایه که سنگین‌ترین گناهان می‌شود؛ این است فتوای دین.

↑

↑

یادداشت‌ها

۱- منظوره «سوارگان و پیادگان سپاه دین» است؛ زیرا در چنین شیوه‌ای از حکومت که شهریارِ آن گوش به فرمان و پیرو دستورهای دین است، آرتش آن نیز آرتش دین است؛ نیز نگاه کنید به همین دفتر، کرده‌ی ششم، سخنواره‌ی *dēn hēnīg*.

۲- این جمله‌ی تاریک، در پرتو روشن‌نویسی سپستر نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۶۹، بند ۱۱)، و نیز در پرتو دو مفهوم *abzāyēnīdārīh* و *kastārīh* تاریک‌زدایی خواهد شد: یکی از آموزه‌های سخناستوار دین مزدایی و نیز کتاب سوم دین کرد، پیوندانیدن مفهوم *abzāyīšn* به بُنِ همه‌ی نیکی‌ها، میثوری سپند است؛ و، نسبت دادن مفهوم *kastārīh* به بُنِ همه‌ی بدی‌ها، زدارمینو است؛ واژه‌های *abzāyēnīdārīh* و *kastārīh* در این روایت (کرده‌ی ۶۹) نیز به همین معنا بکار رفته‌اند: هرگاه بازرگانی، کالا‌های نیاز مردم را به بهای دادورانه خرید و فروش کند، و آن‌ها را از جایی که افزونی آن کالاها دیده می‌شود، خریداری کند و به دیاری بزد که کمبودشان احساس می‌شود، و آن کالاها را به بهای دادورانه بفروشد، با این کار به افزایشندگی (= تقدیس / *abzāyēnīdārīh*) جهان یاری رسانده است؛ ولی اگر بازرگانه و بیرون از چارچوب دین رفتار کند و دست به کالانباری (=احتکار) زند، این، به سود انیران و زیان ایرانیان تمام می‌شود؛ با این کار به کاهش (=تبیض اهریمنی) — یا برابرِ بازرگویی نویسنده، به *kastārīh* — یاری رسانده است.

۳- «کالا‌های نیاز (=کالا‌های مصرفی)» را برابر *padēxīh ud dārīšn* آورده‌ایم که معنای واژه-به-واژه‌ی آن «آذوقه و دارایی» است.

۴- معنای برون‌نمایانه‌ی (=نمایان / ظاهری) این عبارت می‌تواند نمایشگر دوره‌ای از ساختار فتودالی تولید باشد که در آن هنوز شهرهای پررونی فتودالی استوار بر بازرگانی پیشرفته برساخته نشده‌اند و بازرگانی، کاری فصلی و گذرانه است که تنها در دوره‌هایی خاص از روند ساخت-و-پخش (=تولید و توزیع) به آن نیاز بوده است.

۵- «ساحت بیرون از مرزهای پارسیانه» را برابر با *sāmān ī-š ō a-dahmīh* آورده‌ایم؛ نگرینسته‌ی نویسنده از این سخنواره این است که: هر چه از ساحت و گستره‌ی کار-و-بار پارسیانه بیرون رود، ضد کار-و-بار پارسیانه می‌گردد.

✓ ۷۰. درباره‌ی «شرایطی که زیر آن شرایط» * افرادِ بددین «می‌توانند» * از بهدینان ثواب‌هایی را بپذیرند و دریافت دارند، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا، سُرایش «گاهان»، برای روان آن کس که تبه‌خو از دنیا رفته است، تا شاید برخی ثواب‌ها که از آن بددین < تبه‌خو > * سرزده است در خور پاداش شود، کاری نیکو ست.

< در دین > * گفته شده است: «با یک تبتِ ثواب‌خواهانه، اغلب، سُرایش «گاهان» برای آن شخصِ بددین که < در زندگی، کارهایش > * با راست‌اندیشی و راست‌گفتاری و راست‌کرداری آمیختگی‌هایی داشته است و همچنان بددین نیز بوده است، روی هم رفته ثواب دارد و می‌تواند فریادرس < بددین > * در جهان میثوی باشد».

< حتی در دین > * دستور هست که انجام < این کار = سُرایش «گاهان» > * برای روان آن بددین که زنده است ثواب نیز دارد؛ و چرایی آن، در امیدی است که می‌توان به رهایی روان آن شخصِ بددین از راه آن ثواب‌ها از دوزخ داشت.

زیرا که، برابر پرس-و-جوی «فرزانگان» * دین بهی، به امید درمانِ داروخوراندن به فرد بیمار به اندازه «ی بایسته» * نه تنها گناه نیست که ثواب نیز دارد.

ولی آن کس که «بی هیچ ثوابی» * از دنیا رفته است و روان < تباہ از گناه > * آتش به دوزخ سرنگون شده است، هیچ ثوابی، < از خواندن گاهان، > * در رهایی‌اش از دوزخ به فریاد او نمی‌رسد، که، سُرایش گاهان و نذر و نیاز کردن < برای آن بددین ثواب‌ناکرده‌ی از دنیا رفته > * شیوه‌ی دیوپرستان است < نه مردانیان > *؛ همانگونه که *(handāzag)* برای یک تن مرده، دارو اندر آن تن ریختن کمکی به آن تن مرده نمی‌کند، و این، ناکارآمد کردنِ دارو ست و گناهی بر آن می‌افتد.



۷۱. درباره‌ی نشاگان^(۱) نیکوترین مردان، و نیکوتر مردان، و مرد نیکو؛ و درباره‌ی نشانه‌ی بدترین مردان، و بدترین مردان، و مرد بد، برابر آموزه‌ی دین بهی.

۱. نشانگان نیکوترین مردان:

آن کس که، در کارِ افزایشِ به جهان، خیم و کردارش <نزدیک‌ترین خیم> کردار به جمشید جم است < * >، و در کارِ بی‌مرگی‌دهی به جهانیان، خیم و کردارش نزدیک‌ترین خیم و کردار به سوشیانس است.

۲. نشانگان نیکوتر مردان:

آن کس که، در خیم و <خوی و > کردار، آن مرد (=سوشیانس) را یاری دهد.

۳. نشانگان مرد نیکو:

آن کس که، در خیم <و خوی> * و کردار، در ستیزش با خیم و کردار آن مرد (=سوشیانس) نباشد.

۱. نشانه‌ی بدترین همه‌ی مردان در میان بدکاره‌ها:

آن کس که، در کارِ کاهشِ به جهان (gēhān kastārīh) خیم و کردارش نزدیک‌ترین خیم و کردار به ضحاک است، و در کارِ مرگ‌آوری برای جهانیان خیم و کارش بیش‌ترین نزدیکی‌ها را به خیم و کارِ «مُکوس» دارد.

۲. نشانه‌ی بدترین مردان:

آن کس که، خیم و کارش به آن بدکاره (=ضحاک) یاری رساند.

۳. نشانه‌ی مرد بد:

آن کس که، خیم و کارش در ناسازگاری با خیم و کار آن بدکاره (=ضحاک) نیست.

یادداشت‌ها

۱- «نشانگان» را برابر wīzīn آورده‌ایم که معنای آن: بازشناخت، تمییز، گزین، گزینش، گزین کردن و شناخت‌نشان و مانند این‌هاست.

۷۲. درباره‌ی آن دسته از زنان که می‌توان آنان را <همچون همدم> * برگزید، و آن دسته از زنان که می‌باید از آنان <همچون پتیاره> * پرهیز کرد، برابر آموزه‌ی دین بهی.

در این جستار، دین بهی با آموزه‌های دینی خود، به سان گزیده، از گونه‌گونی زنان <ما را> * — چه آنانی را که می‌توان <همچون همدم> * برگزید و چه آنانی را که می‌باید <همچون پتیاره> * پرهیز کرد — آگاهی می‌دهد.

همانا زنان نیز بر چهار دسته‌اند:

۱. نیکو سر و زبان؛^(۱)

۲. نیکو و سر و زباندار؛

۳. نایکو و بی‌سر و زبان؛

۴. نایکو و سر و زباندار.

<اکنون سنجه‌ی> * گزینش آنان:

→ اگر خواهان زنی کارآموده در خانه‌داری و آفریننده‌ی آسایش و فراهم‌کننده‌ی رامش برای خانه‌خدای هستیم، زنی را <می‌باید برگزید> * که نیکو و سر و زبان‌دار است؛ و اگر خواهان زنی هستیم که <نیکو باشد> و * نیز هیچ آزاری نرساند آن را که نیکو و بی‌سر و زبان است <می‌توان برگزید> *.

اما اگر از آن دو دسته زنانی که در بالا برشمردیم <هیچ> * یافت نشود <از سرِ ناچاری> * آن را که نیکو نیست ولی بی‌سر و زبان است <می‌توان برگزید> *؛ و از آن زن نایکوی سر و زبان‌دار می‌باید سخت پرهیزید.

یادداشت‌ها

۱- از گونه‌ی «یافت می‌نشود».



۷۴. درباره‌ی <لایه‌های> * درونی آسمان،

برابر آموزه‌ی دین بهی.

برابر آموزه‌ی دین، آسمان، به نسبت هستمندان گیتیایی، نخستین آفریده <ی پایه‌هستی گشاده> است؛ و دیگر آفریدگان، به یکسره <پس از هستیش آسمان> *، در اندرون آسمان پدید آمده‌ی نباله‌ی <ی> * درون تخم — آفریده شده‌اند.

آسمان به گونه‌ی آفریده شده که همه چیز را دربر گرفته است — چونان <پوسته‌ی> * تخم که پرده <ی> پدید را دربر گرفته است. (۱)

در اندرون آن لایه‌هایی سه‌گانه است:

۱. یکی <ی> ایی نیامیخته با تاریکی، نیکویی نیامیخته با بدی، شادی نیامیخته با

درد؛ لایه‌ی فرازین <ی> * است. شادمانی سرود است؛ همان بهشت

برترین جایگاه که <ارج> * پایه‌اش <تابه اندازه‌ی> سویی اورمزد جهان است. آسمان و زمین، دیگر این‌دان <میتوی> * و آفریده‌های بی‌آغاز و هم‌هی

۲. در پیکر <ی> * درون تخم — آفریده شده‌اند. در نامیخته با

و دیگر میهنندگان <ی> با آفریده‌های اورمزدی از دیوان و دروجان پیگیر گرفته تا..... در اینجا

به رده‌ی آسمان، جایگاه <ی> * رزم دیو و دروج؛ جایگاه روان تب‌خویان که به سبب آلودگی به‌گناه

در دونه پیش‌رفتی به سوی نیچی <ی> در آنان دیر (=به تأخیر) افتاده است؛ همان جایگاهی که

نامش ووزخ است.

۳. سدیگر، <لایه‌ی> * روشنائی آمیخته با تاریکی، نیکویی آمیخته با بدی، شادی آمیخته با

درد است، جایگاهی در میانه‌ی آن دو (=لایه‌ی فرازین و فرودین)؛ نامش جهان مادی است؛ رزم‌گاه

<مردمی‌زادگان> * با تازش اهریمن، <زمانی که> * تاریکی و بدی و درد برگیهان

سرریز می‌شود.

مردمیان، برترین هستی‌داران جنگنده و رزمنده <با اهریمنیان> * آند؛ و دیگر هستمندان

گسپهانی، بسزای <نسپرد> * مردمیان آند. و مردمیان، <با بهره‌مند شدن> * از فرزانش

اندازه‌شناسانه‌ی جهان آفرین، و، <با بهره‌مند شدن> * از آبرقدرتی (pad abardar ...nērōg)

ایزدان میتوی، به نسبت دیگر آفریده‌های گیتیایی از نیکومنتشی (hu-axwīh) و شهریاری نیکو و

اجلال (ābrangīh / فرّخانی) بهره‌مند آند؛ و با قدرت روشنائی توانا به فرسودن تاریکی آند؛ با

توان نیکویی به زدودن بدی، و با نیروی شادی به واپس‌راندن درد توانا می‌شوند.

این، همان جایگاه میانین است: گیتی؛ که با بهره‌گرفتن از روشنائی و نیکویی و شادی یکپارچه

می‌تواند به آن جایگاه برترین، به سوی بهشت، سرای سرود (garōdmān)، سرتا‌پا روشنائی و

یکپارچه خوبی و نیکی سعادت‌بار که با فره‌ی تمام زورمند شده است، بگذرد.

همزمان با زدودن زدارمینو از فرودترین جایگاه آسمان، و نیز، با زدودن آلودگی‌های برخاسته از

او، آسمان، سرتا‌پا روشنائی و خوشبویی و پاکیزگی و نیکویی یکدست و نیک‌بختی (سعادت) ابدی

به دست می‌آورد؛ و سزاوار آن جهان‌آفرینی می‌شود که برترین فرزانش را در کار خداوندگاری

دارا است.

<آن دسته از> * کیش‌داران که برابر <اعتقاد> * شان: «<بسیاری> * دوزخ حقی است»

(pad-rāstīh) و <باور به> * «پادفرّه جاویدان مردمان <در دوزخ>» — یعنی همان جایگاهی

که به باور آنان <ی> * دیوان تا به ابد در آن می‌زییند — <باوری بنیادین از> * کیش آنان است،

<کارشان بدان جا می‌کشد> * که بگویند (guft hawēd): «نه سبب بدکرداری و بی‌داد آن

بدکردار بزرگ (= اهریمن)، اندرون آسمان — خانه‌ی یزدان — هرگز فرآراسته و پاک نشود و

همه ره آلوده بماند». (۲)

یادداشت‌ها

۱- برای یک بررسی همسجانه (= تطبیقی) از این معنی نیز نگاه کنید به: ارسطو، در آسمان،

ترجمه‌ی اسماعیل سعادت، ص ۴۶.

(به یک معنی دیگر، آسمان جسمی است که متصل به آخرین محیط عالم است؛ و در آن، ماه و

خورشید و بعضی ستارگان جای دارند. چنانکه گوئیم این‌ها در آسمانند.

۲- خواننده‌ی پژوهنده می‌تواند دنباله‌ی بحث آسمان را در کتاب دادستان‌دینیک، پرسش نو دم،

دست‌نویس ت د ۴ الف، برگ‌نوشت ۳۸۶، خط دوم تا برگ‌نوشت ۳۸۸، خط چهاردهم دنبال کند.



۷۵. در این باره که، ثواب یا گناه، چه پیش و چه پس از آفرینش آدمی، دارای نیروئین است؛ و هر کدام از راه نیروئین خود رهبری می شوند و پذیرنده‌ی شاکله (۱) <ی نیروئین خود> * آند، برابر آموزه‌ی دین بهی.

بلو

بقوه

✓ پیش از آفرینش <بندگان> * (pēš az kardan)، <آنچه> * بر <هستی> * ثواب پیشینگی دارد و بالقوه، (pad-nērōg) بنیاد همه‌ی ثوابکاری‌ها ست، شپندارمینو می باشد؛ و <آنچه> * بر <هستی> * بزه، بالقوه، پیشینگی دارد، بِن همه‌ی بزهکاری‌ها، زدارمینو است.

نیروی
در سینه
و بزه بر
دل و جان

و اراده <ی آفریدگار؟> * در آفرینش هر دو مینو <ی سپندار و زدار> * بر آن شده است (۲) (madan kāmīg) که: ثواب از بِن آفرینشی ثواب بر قوه‌ی اندیشندگی مردم (mardōm axw) در رسد و <مردمان و قوای شان> * از راه آن نیرو بسامان شوند؛ و بزه، از بِن آفرینشی بزه بر <دل و جان> * مردمان ریخته شود، تا <فقط> * از راه بدی زدارانه (=اهریمنانه) در مردم تمشیت کند. و اراده <ی آفریدگار> * در آفرینش مردم <نیز> * بر آن شده است که هر <کدام از> * دو شاکله <فقط> * به پذیرندگان (۳) آن دو قوه‌ی مینوانه (=سپندار و زدار) رسد.

✓ ثواب، از مینوی نیکی به پذیرنده‌ی نیروی ثواب برسد؛ و از راه این <دریافت> *، در پیکره‌ی کنیزی نیکوچهره، به انگاره در می آید (=شاکله می بندد)؛ که <در دین> * «کئینو» (ka.ī.nō) نامیده می شود؛ <یعنی> * <آزاد کننده و رهاننده‌ی روان> از درد و رنج < > *.

همینکه شخص <از جهان خاکی> * درگذرد، او (=کئینو)، از بهر بسیاری کوفه به نسبت گناه آن روان پارسا، به پذیره و همراهی آن کوفه کار (=ثوابکار) می آید. ✓

<آن کنیز نیکوچهره> * <نیرویش> به اندازه‌ای ست * که زمان گذر از گذرگاه داورئی <روان پارسایان را> * تا جایگاه برترین و جایگاه جاودانه‌ی خواش و دَهِش بر فراز می بزد. ✓

نیز به سبب همراهی <روان تبخو> * با گناه است که از مینوی بدترین، گناه، به پذیرندگان نیروی گناه سر می رسد؛ و از راه این <دریافت> *، در پیکره‌ی کنیزی بدمنظر به انگاره درمی آید؛ هم از این روی <در دین> * «ایث یو» (it.yo) نامیده می شود؛ <یعنی> * <تباهنده‌ی روان>.

آن زمان که شخص <از جهان خاکی> * درگذرد، <آن کنیز زشت چهره = ایث یو> * — از بهر بسیاری گناه به نسبت ثواب آن روان تبخو — به پذیره‌ی آن گناهکار می آید؛ و به سبب آن آلودگی‌ها <به گناه، روان تباہ را> *، از <بالای> * پُل داورئی به ژرفنای تاریکی، تا به روز نوسازی جهان، فرو می لغزاند.

<روان گنهکار فرولغزیده> * رها و آزاد نیست؛ <تا روز داورئی> * در درد و رنج می ماند *؛ این است <راز آشکاری دین بهی> *.

یادداشت‌ها

۱- «شاکله» را برابر nigārag آورده‌ایم؛ ولی هم در ترجمه‌ی این روایت (کرده‌ی ۷۵) و هم در ترجمه‌ی روایت‌های دیگر کتاب سوم دین کرد، برابر نیاز، واژه‌ی nigārag را به «انگاره»، «نگاره» و «دبسه» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۲- گمان و بازشناخت ما این است که با روایتی ژروانی رو به رو هستیم؛ و نیز این که مبنای اعتقادی ژروانی این روایت (کرده‌ی ۷۵) از دید دین‌گردشناسان پنهان مانده است. بندهای ۳ و ۴ و ۵ این روایت (کرده‌ی ۷۵) در راستداشت قرائت ما می باشد.

۳- «پذیرندگان» را برابر padīrītārān آورده‌ایم؛ معنایی برابر و نزدیکی به «لابق» و «لاحق» و «قابل» نزد فرزندان سده‌های میانه: روی هم رفته «پذیرندگان نیروهای مینوی» سخن گوشه به پذیرندگان زمینی‌ای دارد که آن نیروی مینوی فرارسیده را دریافت می دارند.



۷۶. درباره‌ی ابزارهای خرد خداداد و

ابزارهای شهوت، برابر آموزه‌ی دین بهی.

✓ همه‌ی هنرها < اخلاقی > * (= فضایل / هنرهای نهادی) ابزار خرد خدادادی‌اند (= عقل فطری / عقل بالملکه)؛ و به گونه‌ای بنیادین، هنرها < اخلاقی > * و همبایسته‌هایشان (= لوازم منطقی‌شان / ملازمین‌شان) این سه‌اند:

- ✓ ۱. یکی، آرمان‌خواهی تهی از، همزاد دروجی‌اش، اندیشه‌های بی‌پایه^(۱) است؛ و همبایسته‌ی (=ملازمه‌ی) آن، بی‌باکی تهی از، همزاد دروجی‌اش، رهبری خشم است.
۲. یکی، کوشایی تهی از، همزاد دروجی‌اش، آزمندی است؛ و همبایسته‌ی آن، خرسندی تهی از، همزاد دروجی‌اش، کاهلی است.
۳. یکی، خرددوستی^(۲) تهی از، همزاد دروجی‌اش، خوددوستی دم‌مانه است؛ و همبایسته‌ی آن، بی‌درپی برسنبده و جوینده‌ی دانش بودن تهی از، همزاد دروجی‌اش، خردگریزی (halag-xwāhīh) است.^(۳)

زمانی که خرد خدادادی با این سه هنر < اخلاقی / نهادی > * و همبایسته‌هایش افزارمند^(۴) شود، باربردار (=حامل) برترین < میزان از > * خرد خدادادی خواهد بود و با این برتری، مردم رستگارتر و برین‌پایه‌تر می‌شوند.

همه‌ی آهوان < اخلاقی > * (=رذائل / آهوان نهادی) ابزارهای شهوت‌اند؛ و بزرگ‌ترین‌شان همه‌ی آهوان (u-š māzandar) این سه آهو و همبایسته‌هایش است:

۱. یکی، اندیشندگی بی‌پایه‌ی دور از، نابرداری‌اش،^(۵) آرمان‌خواهی است؛ و همبایسته‌ی (=ملازمه‌ی) آن، خشمگینی دور از، نابرداری‌اش، بی‌باکی است.
۲. یکی، آزمندی دور از، نابرداری‌اش، کوشایی است؛ و همبایسته‌ی آن، کاهلی دور از، نابرداری‌اش، خرسندی است.
۳. یکی، خوددوستی دم‌مانه‌ی دور از، نابرداری‌اش، خرددوستی است؛ و همبایسته‌ی آن، خردگریزی دور از، نابرداری‌اش، دانش‌جویی است.

زمانی که شهوت، با این سه آهو < اخلاقی > * و همبایسته‌هایش همراه شود، باربردار شگفت‌ترین شهوت‌کزروش خواهد شد؛ و به سبب این آهوان < اخلاقی > *، اندر میان مردمان، سرافکنده‌تر و نکوهیده‌تر خواهد شد [یا نیز: مردمان، به سبب آهوان اخلاقی سرافکنده‌تر و

نکوهیده‌تر خواهند شد].

< آن دسته از > * کیش‌داران که: < اعتقاد به > * «رنج و سرافندگی و لغزیدن < درگناه > * و بدی‌های مردمی را ایزد در مردم آفریده است» < باوری بنیادین از > * کیش آنان است، < ناچارند > * بگویند: «هرگزند و بدی که — همپیوسته‌ی شهوت‌کزروش است — از مردمان سر می‌زند، ریشه در < خواست > * ایزد دارد و ایزد، هم با خرد سرستیز دارد و هم با مردمان دشمنی دارد»، و با این ادعا ایزد را از ایزدی می‌اندازند.

یادداشت‌ها

۱- اندیشه‌های بی‌پایه را برابر با واژه‌ای در بستر سخن پهلوی آورده‌ایم که ما آن را *a < n > -ēwēn-mēnišnīh* خوانده‌ایم؛ به گمان ما، نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۷۶) از این معنی، هرگونه تخیل و پندربافی و کژپنداری بی‌پایه و اساس و بریده از واقعیت را فرادید خود داشته است.

۲- «خرددوستی» را برابر *xrad-dōšagīh* آورده‌ایم؛ بسنجید با فیلولوفیا / *φιλοσοφία* در یونانی به همین معنی.

۳- «خردگریزی» را برابر با *halag-xwāhīh* آورده‌ایم؛ معنای واژه‌به‌واژه‌ی آن «حماقت دوستی» یا «حماقت خواهی» است.

۴- «افزارمند» را برابر *pad-abāgīh* آورده‌ایم که معنی «آماده‌ابزار شدن» و «مجهز شدن» نیز می‌دهد.

۵- در این روایت (=کرده‌ی ۷۶) و روایت‌های دیگر دین‌کرد، واژه‌ی پهلوی *bīrdarōd* را، برابر روند سخن، «همزاد دروجی»، «برادر دروغین» و «نابرداری» ترجمه کرده‌ایم؛ آهوان اخلاقی (=رذائل / آهوان نهادی)، از آنجایی که ابزارهای شهوت‌اهریمنی‌اند، می‌توانند با صفت «همزاد دروجی» و یا «برادر دروغین» متصف شوند؛ ولی صفت «همزاد دروجی» و یا «برادر دروغین» را برای هنرهای اخلاقی (=فضائل / هنرهای نهادی)، که ابزارهای خرد اهورایی‌اند، نمی‌توان بکار برد. هم از این روی، برابر بازساخت ما، در آموزه‌های کتاب سوم دین‌کرد، رذائل، «همزاد دروجی» و یا «برادر دروغین» فضائل‌اند ولی فضائل، «همزاد دروجی» و یا «برادر دروغین» نیستند بلکه نابرداری بکلی بیگانه با رذائل‌اند.



۷۷. در این نکته که ایزد را می باید برابر
چسودی آش (= مهیتش) شناخت، برابر
آموزه دین بهی

برابر آموزه‌ی دین، مردم خدانشناس، به انگیزه‌ی قدرت و پایداری‌شان در هنگامه‌ی نبرد با
دروغ، برای رهایی تن و روان از او (=دروغ)، بهره‌مند از <فرزانش> * اندازه‌شناسانه‌ی
جهان آفرین و <برای این نبرد> * توانا به سرپرستی بر دیگر آفریده‌های گیتیایی اند؛ و مردم، به
یوبه‌ی این سرپرستی بر دیگر آفریده‌هاست که آفریده و نیرومند شده‌اند.
شهوت، بُنیادی تمامی عیب‌ها، در کار پتیارگی بر خیزد خداداد و، در کار گراینده کردن مردم به گناه
و، افکندن ایشان به <دامن> * دیوان است.
رنج، که بُنیادی جدا <از شادمانی> * دازد، از راه آمیختگی <جهان مادی> * با تازش
اهریمن بر سر مردم باریده است.

نوشته شده است

✓ خیزد خداداد، دردم، استوارترین و سرآمدترین همه‌ی پیام‌رسانان از جهان آفرین سویی آفریده‌های
گیتیایی است.
و با کمکی آن (=خرد خداداد) است که مردم جهان آفرین را خواهند شناخت؛ و ایزد را در
<جایگاه> * یزدانی، دیو را در دیوی، راست را در راستی، دروغ را در دروغی، سود را در
<جایگاه> * سودمندی آش و زیان را در زیان‌مندی آش می‌بینند؛ می‌یابند دین بهی را؛ می‌پرهیزند
از گناه؛ گرایان به ثواب‌اند؛ و بر گیهان خداوندگاری دازند؛ تن را <سالم> * نگه می‌دارند؛ روان را
<از آلودگی> * رهایی می‌بخشند. ✓

شهوت، از راه <بُین> * بدی، ناگردیدنی‌ترین^(۱) و شگفت‌ترین پتیاره‌ای است که از سُوی
تازش اهریمن، از بهر آشوب، بر سر آفریده‌های گیتیایی باریده است.

و از راه آن (=شهوت)، مردم، بیگانه با شناخت جهان آفرین خواهند شد؛ و به گونه‌ی گمراهانه،
ایزد را به جای دیو، دیو را به جای ایزد، دروغ را به جای راستی، راستی را به جای دروغ، گناه را به
جای ثواب، ثواب را گناه، سود را زیان و زیان را به جای سود خواهند شناخت؛ و در هر آن بددینی
فسر خواهند لغزید؛ از ثواب روی برمی‌تابند؛ گراینده به گناه می‌شوند و جهان را به

میرانی می‌کشاند و هر آن گرایش <درست> * کام خواهانه را خوار می‌دازند.
در همراهی با خیزد خداداد بش‌زورمند است که می‌توان از بدکرداری دوری گزید و آهنگ
خوب‌کرداری کرد؛ و <تنها> * در همراهی با شهوت بش‌زورمند است که می‌توان از خوب‌کرداری
روی برگاشت.

[یا نیز: <مردمیان> *، در همراهی با خیزد خداداد بش‌زورمند است که از بدکرداری
دوری خواهند گزید و آهنگ خوب‌کرداری خواهند کرد؛ و بر اثر همراهی با شهوت بش‌زورمند است
که از خوب‌کرداری روی بر خواهند گشت].

<آن دسته از> * کیش‌داران که: <اعتقاد به> * «خرد خدادادی و شهوت، همچون همزمان،
از آفرینش ایزدی <به یکسان> * هستی برگرفته‌اند» <باوری بنیادین از> * کیش آنان است،
<ناچارند> * بگویند: «ایزد، از آفریدن خرد خداداد <برای راه‌تمایی مردم> *
پشیمان است»؛ و نیز <کارشان بدانجا می‌کشد> * که بگویند: «هنگام یادآفرینش شهوت، این
خداوند است که بُن سازنده‌ی گناه است و هم از این روی، ستایش <مردمان بر درگاه وی> *
کاری پوچ است؛ و <مردمان> * زمان‌گناه <ورزی> * پذیرای نکوهش نیستند».

یادداشت‌ها

۱- «ناگردیدنی‌ترین» را برابر a-wardišnīg آورده‌ایم؛ برابر آن دستگاه اندیشگانی که نویسندگان
دین کرد خواهان بر شناساندن آنند، هرگونه تغییر و دگرشدن ماهوی در گوهر شهوت ناشدنی است.



۷۸. قانون جهان و فراگیر < بخشایش،

به شیوه دین مزدایی.

همانگونه که اندک روشنایی ای نموداری از یک < سرچشمه‌ی * > بزرگ روشنایی است، و همانگونه که اندک دانایی و راستی ای نموداری از یک دانایی و راستی جهان‌روا (= کلی / hamāg) است، به همان‌گونه نیز، قانون بخشایش < جهانی * > به شیوه دین مزدایی، در این سه سخن از داد < و آیین * > دین مزدایی، نموداری از < عظمت * > دین مزدایی است: (۱)

۱. یکی، اکنون (= جهان مادی کنونی)، در < وضعیتی * > پیکره‌مندی: قانونی < بخشایش آور * > برای جهان مادی؛

۲. یکی، پس از < و نهادن * > پیکره‌مندی: قانونی < بخشایش آور * > برای جهان میثوی؛

۳. یکی، در پایان < جهان * >: قانونی < بخشایش آور * > برای نوسازی جهان.

۱. آن قانون < بخشایش آور * > که اکنون برای جهان مادی (۲) صادر شده است *:

— پرهیز کردن از مرگ و درد برای هر کس؛ درست به همان‌گونه که از < ایجاد * > زخم و درد برای

خویشتن می‌پرهیزیم، در رفتار و کردار نیز، انگیزای زخم و درد برای دیگران نشویم.

— می‌باید همه‌گونه آسانی و خشنودی را بر همگان روا داریم؛ زیرا کسی که، در رفتار و کردار، آسانی

و خشنودی به مردم شایسته‌ی آسانی و خشنودی روا می‌دازد، گسترش داد را در نظر خواهد آورد.

— < هنگام کار بستن قانون * > مرد تبه‌خو را همسنگ مرد پارسا در نظر آوردن.

✓ — می‌باید با هیچ کس پیمان ننگسیم.

۲. آن قانون < بخشایش آور * > که پس از < و نهادن * > پیکره‌مندی برای جهان میثوی

< صادر شده است * >:

— نامه‌ی اعمال هر کس بر حسب < چگونگی * > گرایش < به خدا و دین او >، (۳) و میزان

دانشی < که برای شناخت دین او داشته است >، (۲) و توانی < که در تحقیق و تفحص درباره‌ی

دین > (۲) در وضعیت پیکره‌مندی < از خود نشان داده است >

..... < (۴) >

۳. آن قانون < بخشایش آور * > که در پایان، زمان نوسازی جهان < صادر خواهد شد * >:

— < کار بستن * > فرزانیش اندازه‌شناسانه‌ی جهان‌آفرین < بر همه‌ی آفریده‌ها * >، که < چرایی

آفرینش > * نیکو فرجامانه‌اش < عشق به * > نیک انجامی شایسته‌ی همه‌ی آفریده‌ها است.

— سرکوب و زُدایش تازش اهریمن و گناه و تبه‌خویی [و یا نیز: سرکوب و زدودن گناه و تبه‌خویی

اهریمنانه] با کمک‌گرفتنی از آفریدگان (pad dahišnān abzārīh).

✓ — آزادگردانیدن روان دیگر تبه‌خویان از دوزخ.

— آروندگردانیدن < روان * > شان از گناه و تبه‌خویی و به‌رسایی پاکیزه گرداندنشان

< از تبه‌خویی * >؛ و ایشان را (= تبه‌خویان رستگار شده را) با روان دیگر پارسایان محشور گرداندن

(wirāstan ؟) و < دوباره * > در پیکره‌مندی جاودان و در بی‌مرگی جاودانه و، خوشروانی

بی‌پایان سامان دادن.

— و هیچ یک از آفریده‌های خود را رستگار نشده به خود وامگذارند.

و از آنجایی که در جهان مادی زخم و درد رساندن < بر دیگران * > نباید قانون و

عمل < آریایی باشد، اگر کسانی * > زخم و درد رساندن را قانون و عمل < خود قرار می‌دهند * >،

آنگاه خارج از چارچوب قانون < ایرانی عمل کرده‌اند * > و ناآریایی [و یا نیز: نازاده] آند. (۵)

< آن دسته از * > کیش‌داران که < برابر مبانی اعتقادی‌شان * >: «هم در جهان میثوی و هم در

جهان بازسین، آیین شان وعده‌ی رستگار نشدن < ابدی مردم * > را می‌دهد، و < معتقدند

که * > همه‌ی دیگر < امتیازات بشری، از قبیل: * > گرایش < به ایزد * > و دانش < دینی * > و

توان < پرس و جوی راستی که او را به * > گناه < زهنمون می‌کنند، * > و دیگر < امتیازات

آدمی * > نمی‌توانند انگیزه‌ی رستگاری بشر گردند، < و اینکه: * > بیشینه‌ی مردم در دوزخ

ابدی < گرفتار * > خواهند شد و رستگار نشده در آنجا (= دوزخ) بخود رها کرده خواهند شد»

< باوری بنیادین از * > کیش آنان است، بر خداوند، افزون بر بی‌دادگری، نابخشودگی و نافرزانگی و

کردارهای بی‌هدف [یا نیز: آفرینش بدعاقبت] را نسبت می‌دهند و < بر این باورند که * >: «او

(= خداوند) به آفریده‌های خویش، حتی به اندازه‌ی مهر و بخشایش یک گریگ بر توله‌هایش،

بخشش روا ندارد».

یادداشت‌ها

۱- معنایی همانند این سخنواره‌ی آشنا: «مُشت، نمونه‌ی خروار است».

نویسنده سر آن دارد بگوید: هر تک‌پاره‌ای از چیزی می‌تواند نمودار همه‌سوی آن چیز باشد: پس، همین چند نمونه از قانون جهانگیر بخشایش دین مزدایی در سه مرحله و پایگان خلقت نیز (=نخست، مرحله‌ی خلق جهان مینوی؛ دودیگر، مرحله‌ی خلق جهان مادی؛ سدیگر، مرحله‌ی نوسازی جهان و عفو جهانی و عمومی در آخرت) مشت‌ی از خرمن عظمت دین مزدایی است که می‌تواند نمونه‌ی خوبی از همه‌سوی آن دین باشد.

۲- یعنی: آن قانونی که اکنون، در وضعیت و نهادمان پیکره‌مندی، مخصوص جهان مادی از سوی دین صادر شده است و پیروی از آن ما را در جهان مادی پذیرای لطف و مرحمت و بخشایش ایزد می‌کند و نموداری از عظمت بی‌پایان دین مزدایی است.

۳- سخنواره‌های تکمیلی و فراخی را که درون پراتر گوشه‌دار <.....> برای روشن‌تر شدن معنای این جمله افزوده‌ایم، از روایت سپسین (کرده‌ی ۷۹) به وام گرفته‌ایم؛ در آنجا این سه مفهوم: kām dānišn tuwān به گونه‌ای گسترده و روشن، واکاویده شده‌اند؛ و نگریسته‌ی نویسنده از کاربرد این سه واژه فراخ‌نویسی شده است.

۴- پاره‌ای را که با نقطه‌چین نشان داده‌ایم نماینده‌ی عبارتی در بستر سخن پهلوی است که مترجم کنونی نتوانسته است معنای آن را دریابد؛ در نتیجه از فارسی‌گردانی (=ترجمه‌ی) آن معذور است.
۵- ترجمه‌ی این بند، بویژه، به گمان است و جز آن چه که ترجمه کرده‌ایم معنای درست‌نما و مثبت دیگری به نظر ما نیامد.



۷۹. درباره‌ی آن <سنجه‌ای>* که نامه‌ی اعمال <مردمان>*^(۱) بر آن است، برابر آموزه‌ی دین بهی.

نامه‌ی اعمال <مردمان>* با <سنجه‌های>* «خواست» و «دانش» و «توان» برسیده می‌شود (=bawēd)؛ و بر این پایه مردم پنج دسته‌اند:

۱. یکی، آن کس که، «خواست» آش آهنگ جهان‌آفرین و دینش را دارد؛ و برایش آن «دانش»-ی که آن جهان‌آفرین را بشناسد فراهم است؛ و «توان» جست-و-جو و پرسش او را نیز.

بدین گونه است که این کس، کوشمندان، جست-و-جو می‌کند و می‌پرسد و <در پایان>* دین بهی را می‌یابد؛ به آن از بُن جان باور می‌آورد؛ برابر دستوری دین بهی ثوابکار می‌گردد؛ و <برابر آن دستور>* از گناه می‌پرهیزد: چنین کسی بی‌برو-برگرد از پارسایان است.

اما اگر، کوشمندان و توانندان،^(۲) با جست-و-جو و پرسش به سنجش (ōšmurišn / ژرف‌اندیشی) درباره‌ی دین بهی بپردازد و آن را نیابد، با کمک قوه‌ی <خداداد>* گزوش به داد، و ثواب <آن کازش>* که توانمندان آهنگ جهان‌آفرین کرده است و کوشمندان در جست-و-جو و پرسش درباره‌ی دین بهی برآمده است، به نیرو (=قویاً / zōrōmand)، امید این هست از دوزخ رهایی یابد.

۲. یکی، آن کس که، «خواست» آش آهنگ جهان‌آفرین و دینش را دارد؛ و «دانش» آنکه جهان‌آفرین را بشناسد او را هست؛ ولی «توان» جست-و-جو و پرسش درباره‌ی دین بهی او را نیست: چنین کسی، با کمک بسیاری «دانش» آش، باینده <ی دین بهی>* و از گناه پرهیزنده خواهد بود؛ و همین اندازه که می‌داند، ثواب، کاهنده‌ی^(۳) شهوت است [یا نیز تباهنده‌ی شهوت است]، با کمک این نیروی کردار و این نیروی پرهیز از <از گناه>*، و با آن آهنگ و خواستی که رو سوی جهان‌آفرین و دینش را دارد، امید رستگاری آش است.

۳. یکی، آن کس که، «خواست» آش آهنگ جهان‌آفرین و دینش را دارد؛ «توان» اینکه در جست-و-جو و پرسش باشد او را هست؛ ولی «دانش» آنکه به شناخت دین بهی رسد او را نیست: چنین کسی، از آنجایی که او را «دانش» نیست، پس، از راه گمان‌های^(۴) خویش نیز به جنایی

نخواهد رسید؛ ولی با کمک نیروی گرایشش به جهان آفرین و با گرویش به «دانش» و «دین» نیز، رستگاری او شدنی است.

۴. یکی، آن کس که، «خواست» آتش آهنگ جهان آفرین و دینش را دارد، ولی «دانش» و «توان» اینکه در جست-وجو و پرسش و یابش دین بهی باشد او را نیست: چنین کسی، از بهر «دانش» و «توان» نداشته آتش، <دین بهی را> * فراچنگ نخواهد آورد، ولی، با کمک همان آهنگ «خواست»ی که به جهان آفرین و دینش دارد، راهی ش سوی رستگاری هست.

۵. یکی، آن کس که، «خواست» آتش آهنگ جهان آفرین و دینش را ندارد: <ولی «دانش» و «توان» جست-وجو و پرسش و یابش را دارد> * : چنین کسی، با آنکه «خواست» و «آهنگ» آتش <از جهان آفرین و دینش> * روی برگاشته است، <.....> (۲)، (۳)، راهی ش سوی رستگاری هست (۲)، (۳)

یادداشت‌ها

۱- «نامه‌ی اعمال» را برابر *ruwān āmār* و *āmār ī ruwān* آورده‌ایم.

۲- «کوشمندان» و «توانمندان» را برابر *tuwān tuxšāgihā* آورده‌ایم؛ توانستی که «کوشا تا به مرز توان» نیز ترجمه کرد.

۳- درهم‌ریختگی عبارت پایانی این روایت، راه به یک ترجمه‌ی روشن و سراسرست نمی‌دهد؛ از این روی، عبارت پایانی این روایت (کرده‌ی ۷۹)، با گمان‌ورزی و با بهره‌گرفتن از دیگر آموزه‌های همین کتاب سوم دین کرد، ترجمه شده است.

در بند پایانی این روایت، پاره‌ای را که با نقطه‌چین، درون پرانتز گوشه‌دار، همراه پرسش‌نماد <.....> (۲) نشان داده‌ایم نماینده‌ی عبارت *pad ham xwēš wināh* از بستر سخن پهلوی است که برای ما دارای هیچ معنای مثبتی نیست؛ شاید نویسنده سر آن داشته است که بگوید: «حتی با همه‌ی گناهانی که در نامه‌ی اعمالش ثبت شده است، باز هم راهی ش سوی رستگاری هست».



پیشکش به: علی اصغر مصطفوی (بیژن)

۸۰. اعتراض یک یهودی بر هیربد در عیب دانستن (۲) «خویدوده»، [یا نیز اعتراض یک یهودی بر هیربد درباره‌ی مین‌انگیزه‌ی «خویدوده»]؛ و چرایی آن را از وی خواستار شدن؛ و پاسخ هیربد، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همچنان که <هر کس> *، به سبب زخم و زیان یا دردی که <از سوی کسی> * بر او رسیده است، به گونه‌ای دادخواهانه، می‌تواند از راه قانون بر <مُدعی عَلَیْهُ> * اقامه‌ی دعا کند، و مقابله‌ی بمثل (*hamēmālih*) مردم بی‌گناه در چارچوب (*parwand*) قانون بطور خلاصه «داد» نام دارد، به همانگونه <هر کس می‌باید> * نیروی خویش را به هم‌آفریده‌ها و به خویشان <خویش> * پیوند دهد تا <دوده‌ی او> * پاینده و رستگار شود. این همیاری دربرگرفته شده با آبادانی مردمان <با یکدیگر> * به سان گزیده نامش «خویدوده» است. (۱)

خویدوده، زمانی <خویدوده> * است که دهشی از خویش <به خویش در میان> * باشد. <آنجا> * جایگاه پیوند دادن نیرو <ی خویش> * به خویشان و هم‌آفریده‌ها است؛ تا از راه آن پیوند پاینده و رستگار شوند، و به گونه‌ای بنیادین، مردم‌زادگان (=انسان‌های) خویشاوند را برای رساندن به سرمنزل مقصود سامان دهد <و آنان را در قالب> * نرینگی و مادینگی به هم پیوند دهد.

از بهر اینکه آن پیونددهی <نرها و ماده‌ها> * به گونه‌ای گسترده به درست‌تر کردن <نژادها> * بیانجامد، مردمانی را که از یک نژادند و می‌دارد با خویشان هم‌خون پیوند <زناشویی> * بندند؛ و خویشان هم‌خون با خویشان طبقه‌ی اول و هر چه نزدیک‌تر، پیوند بندند.

من (=من هیربد)، بویژه سه گونه همیوندی <از گونه‌ی خویدوده> * را در نظر گرفته‌ام که اینانند:

۱. همپیوندی پدر با دختر،

۲. همپیوندی پسر با مادر،

۳. و همپیوندی برادر با خواهر.

در این نکته، از دانای دین دستور، آموزه‌های از دین بهی را — که گفتاری چَم‌وَرزانه (= مُسْتَدَل) است — این‌جا برمی‌گویم که:

ایزد، آفریده‌هایش را هم نر و هم ماده آفریده است؛ آن که نر است پسر < خداوند > * است؛ آن که با پسر < خداوند > * جُفت می‌شود ماده است که دختر < خداوند > * است. (۲)

< خداوند > * خود، پدر شپندَرُمَد، زمین، است؛ همان زمینی که از آفرینش (az-dahišn) / خلقتاً مادینه < بوده > * است.

خداوند از او (= از زمین) نر را آفرید؛ کیومرث را، که نامش به «مرد نخستین» ترجمه می‌شود؛ ویژه آنکه، کیومرث، زنده و گوینده و میراست. —>

شناسنده‌های (=مُعَرَف‌ها) کیومرث، ویزستانه، در این سه واژه آمده‌اند: «زنده»، «گوینده» و «میرا»؛ دو تا از شناسنده‌ها، یعنی «زنده» و «گوینده»، از آفرینش پدر، جهان‌آفرین، هستی گرفته‌اند (Īaz)؛ یکی از شناسنده‌ها، یعنی «میرا»، هم بر کیومرث و هم بر مردمیان < * در رسیده از تازیش اهریمن است.

آن < سه > * شناسنده، بر تمامی مردمیانی که از تخمه‌ی آن مرد (= کیومرث) آمد، تا به روز نوسازی جهان به آنان دوسیده است.

و در این زمانه، نیز اگر پدری از دختر < خود > * نر آفریند، بر آن، نام «خویدوده‌ی پدر-دختر» می‌نهند. (۳)

این را نیز برابر یکی از آموزه‌های دین برمی‌گویم که:

زمانی که کیومرث بمرد، نطفه < ی او > * — که «تخمک» نامیده می‌شود — اندر سپندرمَد، زمین، افتاد؛ یعنی نطفه‌اش بر مادرش < فرو افتاد > *؛ و به سبب آن، < تخمک > * مَشْی و مَشْیانه < در دامان سپندرمَد، زمین، > * به یکدیگر در پیوست (؟)؛ مَشْی و مَشْیانه‌ای که پسر و دختر کیومرث و سپندرمَد آمدند؛ بر آن، نام «خویدوده‌ی پسر-مادر» نهاده‌اند.

مَشْی و مَشْیانه، به بویه‌ی فرزندخواهی، بایکدیگر نری و مادگی ورزیدند؛ و بر آن، نام «خویدوده‌ی برادر-خواهر» نهاده‌اند.

و ایشان (=مَشْی و مَشْیانه‌ی برادر و خواهر)، بسی جُفت‌ها زایدند [یا نیز: از ایشان بسی جفت‌ها زاییده شده است]، جُفت‌هایی که زن و شوهر یکدیگر بوده‌اند.

و تمامی مردمانی که < پیش از این > * بوده‌اند و نیز < پس از این > * خواهند بود، همگی از بُن‌تخمه‌ی «خویدوده» آمدند؛ و این چَم (=دلیل)، بسی پذیرفتنی (Cihfīg / سرشتین / طبیعی) است که، پس از آفرینش اندازه‌شناسانه‌ی (۴) (ku handāzišn) ایزد (؟)، افزایش < شمار > * مردمان همه‌ی کشورها از < خُویدوده > * باشد؛ < و این در آموزه‌های دین > * پیدا است.

من (=هیرید) می‌گویم که: دیوان، دشمنان مردمان آمدند؛ دیوان تباهی‌خواه هستند و در این تباهی‌خواهی بسی کوشای آمدند؛ اما اگر کسی خویدوده بورزد، آنگاه است که دیوان آن کردار اندازه‌شناسانه‌ی آغازین (۵) را به یاد خواهند آورد؛ همان کرداری که افزایش شمار مردمان از آن بود؛ و از آنجایی که دیوان دشمن < افزایش شمار مردمان > * آمد، بر آنان، < از خُویدوده‌وَرزی > * بیم و رنج و دردی سخت درافتد؛ نیروی‌شان کاستی گیرد و نیز (؟) کم‌تر خواهان (؟) پتیارگی و گزند بر مردم شوند.

از این روی این مسلم است که: رنجور و دردمند و بیمناک کردن و ستیزش با دیوان ثواب دارد؛ این است آن راهی که ثوابکاران پادشاه و مزد < ثواب > * را از آن خویش می‌کنند.

من (=هیرید) می‌گویم: سرشت و کالبد و < میل به > * نیکی کردن و خرد و خیم و آرم و مهر و هنرها < اخلاقی > * و قوا < خدادادی > * و دیگر چونی‌های فرزندان، هر اندازه که به بُن‌تخمه‌ی زایندگان‌شان نزدیک‌تر باشد، به همان اندازه، < آن چونی‌ها را > * درستینه‌تر < از پیشینیان > * به ارث می‌برند؛ از بهر نمونه، < چگونگی > * را می‌توان در زنی دین‌پناه و دین‌پاس و مینوگرا ولی نازک‌اندام و کم‌توان و دلسوز و ترسو (؟) [و یا نیز: ترسا (؟)] یافت؛ < در زناشویی با > * مرد رزم‌دیده‌ی (؟) تنومند نیرومند بیباک یاری‌رسانی: اگر < از این دو، فرزندی > * زاییده شود، < این فرزند، در آینده > * نه در کارزار و یاری‌رسانی، بخوداستوار چونان < پدر > * خواهد شد و نه در پرهیزگاری < از دنیا > * و دوستداری روان (؟) (ruwān dōst?) < همسنگی مادر > * (۶)

نمونه‌ی دیگر، < جفت‌گیری > * سگ با گرگ است که، < توله‌ی این جفت‌گیری > *، نه مانند گرگ توانا به گوسپندریایی می‌باشد و نه مانند سگ، گرگ‌زور خواهد شد؛ و < آن توله > * نه کالبد گرگی (؟) دارد و نه کالبد سگی.

نمونه‌ی دیگر، آن < کرّه > *هایی آمد که از < جفت‌گیری > * اسپ تازی و اسپ شهری زاییده می‌شود؛ < آن کرّه‌ی زاییده‌شده > *، نه، نازنده مانند اسپ تازی است و نه مانند اسپ شهری،

پایا <در زیر بار> * و نه نیز کالبدی درست دارد.

نمونه‌ی دیگر، استر <زاییده شده از نزدیکی> * اسب و خر است که به هیچ یک از زایندهگان خود همانسته نیست؛ و به سبب این <ناخویدوذهی> * نطفه‌اش سترُون است. و نتواند که <دوده و تبار> * به پسمینان پیوند دهد؛ این است سود پاکیزه‌پاسی دوده و تبار.

و من (=هیرید) می‌گویم که: خویدوذهی «برادر-خواهر» نسبت به آنچه که از ایشان زاییده می‌شود چهارلایه پیوند دوستی <تو-در-تو> * دربر دارد:

۱. یکی اینکه، برای خواهر، فرزندی که از این همپیوندی زاییده می‌شود <فرزند برادرش است و برادر > زاده <آش می‌باشد>

۲. یکی اینکه، آن، فرزند برادر است و وی، خواهر هر دوان؛

۳. یکی اینکه، برای برادر نیز * فرزند خواهر است؛

۴. و یکی اینکه، آن فرزند برادر و خواهرزاده‌ی برادر است *.

بر همین پایه، مهر و کامروایی و کوشایی <پدر و مادری که برادر و خواهرزند> * در پرورش فرزندان چهار برابر خواهد بود. و امید <پهروزی فرزندان> * بر اثر آن چهار برابر است؛ و به همان اندازه از فرزندان به زایندهگان‌شان. این است آن راهی که افزایشدهی مهر <زایندهگان> * به فرزندان‌شان در نیکو پرورشی می‌باشد، و امید بسیار <به آن می‌توان> * داشت.

و نیز به همین گونه است برای <نوزادی> * پسر که، پدر و دختری <با خویدوده‌گری> * با هم بدنی آورده‌اند.

آیا به روزگاران چه زمان روشنایی <دل و دیده> * برخوردار جست و برخوردار فروخت و بسی شادمانی و رامش با خود خواهد آورد؟

<آن زمان> * که کسی فرزندی داشته باشد که فرزند <خود و فرزند> * فرزند خود است، یا

<آن زمان> * که فرزند <خود و فرزند> * کسی جد-تخمه و جد-شهر باشد؟

اینجا ست که می‌سزد آن شادمانی و شیرین‌کامی و رامش برخاسته از زایش پسری از خود و

دخت خویش چندین برابر باشد؛ زیرا که <آن فرزند> * برای آن مادر، برادر نیز می‌باشد.

و آن <فرزندی> * که از خویدوده‌ی پسر و مادر زاییده شود، برای پدر خود برادر نیز خواهد بود؛ این است راه رامش بی‌پایان و نیایش و نیک‌بختی (=سعادت / خوشروانی)؛ و هیچگاه زیان این کار افزا بر سودش نخواهد بود و هیچگاه نیز آهوی آن، افزا بر نکویی سرشتینش

نخواهد گشت.

و اگر کسی بگوید این کار در نهاد خود زشت است، و در همان زمان زخمی بر آلتِ مادر یا خواهر یا دختر خویش ببیند، و ببیند که هیچ چاره‌ای نیست جز آنکه مرد پزشکی، زخم‌پند بر آن زخم نهد، <آیا مرد بیگانه> * سزاوارتر است یا که پدر، پسر یا برادرش در امر پزشکی به فریاد رسند؟ [یا نیز: آیا سزاوارتر نیست که پدر یا پسر یا برادرش در این کار به فریاد رسند؟].

در این میان، کدام <گزینه> * در نهاد خویش زشت‌تر است؟ که آن جا <ی زخمین> * را <پدر یا پسر یا برادر> * با دست پرماسند و زخم‌پند بر آن جا نهند، یا آنکه یک مرد <یا پزشکی> * بیگانه؟

<به همان گونه> * اگر جفت‌گزیدن به زمان بایستگی رسیده باشد، کدام کار، که در نهاد خویش

زشت‌تر است، کم‌تر زیانمند(؟) خواهد بود؟

اگر در پنهان (pad-rāz?) با هم جفت شوند، به گونه‌ای که پیمان‌نامه‌ی زناشویی آنان با

پشتوانی از گواهان استوار گردیده باشد <بهرتر است> *، یا که ناگهان مردمانی از سغد(؟) و

سوره(؟) مردم شهر را همگی بی‌گهانند که: <وای> * این مردم متفرعن (ēd mardōn

hangad * <آ>) کارشان بدانجا کشیده است که فلان مرد رومی با دختر یا خواهر یا مادر بهمان

مرد پارسی آن کار را به یوبه‌ی کام توانستی کردن؟ ✓

اینجاست که این کار (=خویدوده) کم‌تر چهره‌ی زنده‌ای پیدا می‌کند ولی با زیبایی هم‌ارز است.

این جا می‌باید کسی با چشم <خرد> * بنگرد، سودمندی‌های <زناشویی> * با زنان خودی

را در سرپرستی خانه و زندگی، و لاپوشانی کاستی‌ها و انبازی در کامروایی و انبازی در سود و زیان

زندگی و خرسندی از هر چه که پیش آید؛ و همیاری اینان با شوی، و نازکدلی‌شان و

ناتوانی‌های‌شان را و کوشایی اینان در سرپرستی از شوی و دوری‌گزیدن‌شان از گناه(؟) و

شکیبایی‌شان در برابر درشتی‌های شوی، که بر هر زن بیگانه است برتری دارند.

<و اگر مرد پارسی، کام و ناز از زن بیگانه خواهد> *، به گونه‌ای که برای‌شان همه‌گونه ابزار

خرسندی، از پیرایه‌های <پیدا و> * پنهان گرفته تا پوشاندن <همه‌گونه> * جامه و خدمتکار

چالاک و سرای خوش‌رنگ و بوی و فراخ و دیگر ابزارهای نیاز بانوان خانه، فراهم آورده باشد؛ اگر

<روزی> * زن خواهان چیزی باشد که برآورده‌کردنش در توان مرد نباشد، یا اگر <برآورده‌گردد ولی> * دزه‌ای کم‌تر <از آنچه را خواسته‌اند> * دریافت دارند. وای، آنگاه هر چه سخن زشت و

گندناک است از دهان‌شان قوران کند؛ سیم و زر (xwaštag-iz zarr?) را به زنج کشد(۹)؛ راز > زناشویی < نهفته دارد؛ شب و روز بدآهنگی‌های پنهانی و نادیدنی در کار آورد؛ چه بدی‌ها که در سرای پدر و مادر بنمایند؛ شوی را به <دادگاه> * داوران کشانند و شهر را برکامی او برانگیزانند و — خداناکرده — بسا بگویند که: «می‌باید از زنی بهلد»؛ (۷) و، گونه‌گونه بدی‌ها و زیانکاری‌ها و سیئه‌روزی‌ها و زشتی‌ها و گناهانی که به این گونه <زناشویی> * دوسیده است.

ایشان (=جوانان ایرانی) را از آن سه (۸) دسته زنان <به زنی> * دهید، تا مبادا از آن زنان <پیش‌گفته> * یکی را به زنی گیرند؛ تا، از راه انباز شدن در کار <زناشویی> * به سودمندی و بهزیستی و چشیدن کام(۹) <زندگی> * و ارجمندی و خرسندی <از زندگی> * و نیروی بزرگی همدوشی رسند؛ <و این در آموزه‌های دین > * پیداست.

و اگر کسی بگوید: «با همه‌ی این <گواه> * هایی که <شما> * می‌نمایانید، هستند کسانی که این <کردار> * را در باور زشت می‌انگارند؛ هر کس می‌باید بدانند که زشتی و نکویی — به بیشترین — نه در گوهر <چیزها> *، که برآمد <شیوه‌ی> * دریافت و شهبش و گزوش و خویمندی باشندگان است.

چه بسیار فرزندان زشت که در نظر زاینندگان‌شان بسی نیکوچهره می‌نمایند؛ و چه بسیار مردم خوش‌برو و -بالا که در نظر <مردم> * <کژاندیش> (۹) [یا نیز: کزبین] بسی بدچهره می‌نمایند.

به همین گونه نیز در میان دشمنان ما: با آنکه اگر در شهر ما کسی برهنه‌گردش کند بسی زشت می‌انگاریم؛ همین <برهنه‌گردی> * در شهر برهنه‌پوستان نیکو شمرده می‌شود؛ ولی اگر کسی در شهر ایشان جامه درپوشیده باشد، آنان <این جامه‌پوشی را> * زشت می‌انگارند.

در نگاه ما، کسی که دارای بینی‌ای پخ با صورت است زشت می‌آید؛ گروهی هستند که بینی کشیده را زشت می‌انگارند و <با نیشخند> * می‌گویند: هوها! چه دیوار <بلندی> * میان دو چشم؛ <همین> *، در نظر کسانی با داوری‌ای بازگونه، نیکو می‌نماید.

<بود-و-باش> * زیبایی و زشتی نه در گوهر چیزها، که، بر بنیاد <فرهنگ> * دریافت و شهبش و گزوشی ست که آن نیز خود در زمان‌ها و جای‌ها <ی‌گونگون> * پذیرای دگرشدن است؛ چونان پیشینیان که ستردن <موی> * را از سر، کاری زشت <می‌انگاشته‌اند> * و حتی در قانون نیز این را گنجانیده بوده‌اند؛ تا بدانجا که گناهی سزاوار مرگ بوده است و هیچگاه ایشان ستردن <موی> * را از سر مرد — به آیین شهری — روا نمی‌داشته‌اند؛ امروزه <ستردن موی از

سر < *، دانایی در عین زیبایی است [یا نیز: دانایی هم‌تراز زیبایی است]؛ حتی ثواب نیز دارد. ✓ بر این پایه آشکار است که از بهر زشت‌انگاشتن بکچند از مردمان <آیینی را> *، نمی‌توان <نظر داد> * که آن <آیین> * در گوهر خود زشت است، بلکه باید <دانست> * که: برابری شیوه‌ی دریافتی که اندر <اندیشه‌گاه> * خویش دارند <آن آیین را> * زشت انگاشته‌اند.

آنگاه است که باید بدانیم، آیینی که پشتوان آن دانش است و اینگونه از <فرمان> * جهان‌آفرین سرچشمه گرفته است و ثواب <آن جهانی> * و پاداش <این جهانی> * به همراه دارد، آیینی که، پاسبان <نیامیختگی> * نژادها و هرچه به‌تر درست‌گرداننده‌ی گوهرها [و یا نیز: آیینی که راه درست <نژادگی> * گوهر <پاک آدمی را آموزش می‌دهد > *] و آزادکننده‌ی چگونگی‌ها(۹) و آکنده از مهر و سودمند برای دوده و فریادرس پیوند <درست تخمه‌ها> * و چشم امید نژادگی و آکنده از رامش و فراگسترندگی <بلذ> * شیرینی و دروکننده‌ی خوشروانی و کم‌زیان و بیش‌سود و اندک‌عیب و سرشار از هنر و نیکوسازنده‌ی دودمان می‌باشد، <و در دین این‌گونه> * پیداست که <چنین آیینی> * یاور و اندوزنده‌ی رستگاری و پس‌زننده(۹) و دورکننده‌ی(۹) گزند و خطر، و بی‌سیم و در گوهر خویش درخشان است؛ <اگر با هر بهانه‌ای، این آیین، > * این چم استوار را فروگذارند، <آیینی که> * ماندگاه همه‌ی پدران و نیاکان بوده است و <آدمی> * دوست دارد که — برابری داد — در آیین‌شان انباز گردد، <آیینی که آدمی > * به منزله‌ی نشستنگاه <پیشینیان> * بدان می‌نگرد، و نیز <آیینی که در آن به نژادگی> * مردمان می‌اندیشند، <آیینی که> * تنها، یک راه رستگاری روشن و استوار و یک گواه رسا را برمی‌نمایاند، همانا خرد گواهی می‌دهد که نمی‌باید <این کهن‌آیین > را فروهشت (nē-warzišn) و <این فروهشتی > * مردمان را نسزد [یا نیز: چگونه شدنی ست که خرد گواه آورد که این آیین را (=خویدوده را) انجام ندهید؟ <فرمانی که نه خرد، و > * نه مردمان را سزد].

و اگر کسی بگوید (۹) <این همه که می‌گویید درست ولی > * ایزد، پس از آن (۱۰) فرموده است که: * «خویدوده نورزیده؛ هر کس چنین فرمانی را دانشمندانه بداند و رواج دهد، ما، آن فرمان را دانشمندانه نه، که پوچ و بی‌ارزش (۹) می‌دانیم.

و شخص می‌باید باریک‌بینانه و با نگرش راستی‌خواهانه <به این نکته> * بنگرد که سر تاپای دانش مردمان، خود، هستی‌پذیرفته از خویدوده است. (۱۱)

چه آنکه «دانش»، از یگانسته شدن خرد خداداد (=عقل بالملکه) با آگاهی شنیداری (=عقل

مُسْتَفَاد زابیده می شود: خرد خدادادی، مادینه است و آگاهی شنیداری نر: و این نکته <را بیافزایم> * که هر دو (=خورد خدادادی و شنیداری) از <آغاز> * آفرینش خدایی خواهر و برادرند. (۱۲)

هر آنچه که در جهان مادی هستی پذیرد و به رسایی رسد و سامان گیرد، فرآورده‌ی یگانسته شدن به اندازه‌ی (=معتدلانه‌ی) آب و آتش است که نرینه و مادینه اند؛ و در فرایند هستی پذیری، برادر و خواهر به شمار می آیند.

جرثومه‌ی هر زایشی که <در سرتاسر گیهان> * از آیین «خویدوده‌ی» سرباز زنب <پی آمدی> * جز سربه آشفتگی گذاردن ندارد. نیروگان (=قوای) دماغی (=nērōg andar mazg)، از اندازه نگهداری آب و آتش قوام می یابد؛ اگر، آب فزونی گیرد؛ نیروگان (=قوای) دماغی سر به پوشیدگی می گذارد؛ و اگر آتش افزا شود نیروگان (=قوای) دماغی خواهد سوخت. (۱۳)

یادداشت‌ها

۱- یعنی: همچنان که هر کس حق دارد در برابر هرگونه بی عدالتی و تجاوز، از خود دفاع کند و این دفاع از خود نامش «عدالت» است، به همان گونه و به نحو واجب تر، هر کس حق دارد و می باید در برابر هرگونه درهم و -برهمی نژادی، از نژاد و از دودهی خود پاسبانی کند: و این پاسبانی قانونی از نژاد و دوده، به طور خلاصه نامش «خویدوده» است.

۲- آن دانای دین دستور از پیشینیان، سر آن دارد از این چم (=دلیل) اینگونه بهره برداری کند: «پس نر و ماده که پسر و دختر خداوندند برادر و خواهر هم اند: در نتیجه، نتایج مردمان خود از ازدواج برادری و خواهری آغاز شده است؛ یعنی از گونه‌ی خویدوده‌ی برادری و خواهری؛ این، نکته‌ای است که همه‌ی دین‌های سامی چاره‌ای جز پذیرش یا درست‌نمایی (=توجیه) آن ندارند.

۳- چنین می نماید که نویسنده، این نوع از «خویدوده‌ی» را در سنجش با سرنمونه‌ی آغازینش نامگذاری می کند.

۴- بافت سخن پهلوی در اینجا آسیب دیده و دستخورد به نظر می آید؛ شاید نگریسته‌ی نویسنده از واژه‌ی handāzišn همان افزایش اندازه‌ی جمعیت مردمان باشد.

۵- «آن کردار آغازین»، به گمان ما، سخن گوشه به آن سه خویدوده نخستین دارد که نوشته آمد و افزایش شمار مردمان و اندازه‌افزایی (handāzišn) مردمان از آن بود.

۶- برای ما روشن و شناخته نیست که چرا نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۸۰) در گزارش خود از این نوع زناشویی (=میان مرد رزم دیده و زن نازک اندام) به گونه‌ای استنتاج کرده است که برابر گفته‌ی قداما، دست به خلع صفات زده است و فرزند را حاصل جمع صفات هست‌نمای (=ایجابی) پدر و مادر ندانسته است بلکه حاصل نیست‌نمای (=سلب) صفات دانسته است؟

ما تنها به دو شیوه می توانیم این گزارش را درست‌نمایی (=توجیه) کنیم:

یکی این که، برابر باین باورهای نویسنده‌ی این روایت، فرزند تنها زمانی حاصل جمع صفات ایجابی و هست‌نمایانه‌ی پدر و مادر خواهد بود که پی‌آمد زاد و -رود و إنتاج خویدوده باشد.

دو دیگر آن که، واژه‌ای را که با تردید بسیار (tarsōg(? خوانده‌ایم، باز با تردید بسیار (g) tarsā بخوانیم؛ در این صورت، نویسنده، سر آن دارد که بگوید: یک مرد مزدایی هر اندازه که تنومند و بالا بلند و رزم دیده باشد، اگر با زنی ترسا پیوند بندد و آن زن هر اندازه که در دین خود پارسا باشد، فرزندی که از زاد و -رود و إنتاج این دو پا به هستی می گذارد دارنده‌ی صفات ایجابی و هست‌نمایانه‌ی آن دو نخواهد بود: زیرا آن فرزند از نتایج خویدوده نمی باشد.

۷- این سخنواره را سرتاسر برابر kū-m az zanīh bē-hilēd آورده‌ایم؛ کتاب حقوقی پهلوی مانده از دوره‌ی ساسانیان، یعنی «ماتیکان هزار دادستان»، کرده‌ی سوم، سرتاسر به بحث طلاق پرداخته است و نام آن dar ī hilēnd az zanīh است که «باب طلاق» معنی می دهد. در این فصل از کتاب ماتیکان (کرده‌ی سوم)، عبارت az zanīh bē hilēnd از zanīh روی هم به معنای طلاق است. در این فصل از دین کرد (۸۰)، این بند در نظر، برای ما روشن و شناخته نیست که نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۸۰) از زبان زن، از بیان این سخنواره (kū-m az zanīh bē-hilēd) درست و سراسر چه در سر دارد؟ آیا نگریسته‌ی نویسنده این است که زن، دادخواست به دادگاه می بزد و خواهان جدایی است؟ یا آیا زن داد و -فریاد برآه می اندازد که به فریاد رسید، شوی می خواهد ام طلاق دهد؟

۸- چنین می نماید که بازگشتگاه (=مرجم) «آن سه»، «مادر و خواهر و دختر» است.

۹- چنین می نماید که بازگشتگاه «کسی»، همان یهودی معترض به کهن آیین خویدوده است که در سرنامه‌ی همین روایت (کرده‌ی ۸۰) از او و اعتراض سخن به میان آمده است.

۱- «پس از آن» را برابر az ān pas آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده، از یادکرد «پس از آن»، سخن گوشه به چم‌ورزی (=استدلال) آن یهودی دارد، بدین گونه: آن زمان که شمار مردمان روی زمین تنها دو تن بوده است، (برای نمونه در دین یهود تنها آدم و خوا و پس از آن هابیل و قابیل) برای افزایش شمارگان مردم زمینی چاره‌ای جز خُردودگی نبوده است، ولی، برابر چم‌ورزی آن یهودی معترض به کهن‌آیین خُردودگی، «پس از آن»، یعنی پس از فزونی گرفتن شمار مردمان، دیگر نیازی به خُردودگی نبوده است.

۱۱- در اینجا، نویسنده‌ی این روایت، چنین استدلال می‌کند که: دانش، خود، سرتاپا برآمد و فراهم‌آورد خُردودگی است؛ دانشی که سرتاپای آن بر-و-بار خُردودگی است چگونه می‌تواند خُردودگی - یعنی آغازگاه و اصل و بنیان خود- را نفی کند؟

۱۲- نویسنده‌ی این گزارش، در این بند، از ساختمان چم‌ورزی سنجیدارهای دوتایی (=قیاس اقترانی)، برای استوارداشتن راستی سخنان و چم‌آوری‌های خود بهره گرفته است؛ به گونه‌ی زیر: گزاره‌ی کهن (=صغری): دانش، زاییده‌ی فروآمیزی و تلفیق خُرد خدادادی و آگاهی شنیداری است؛

گزاره‌ی مهین (=کبری): خُرد خدادادی و آگاهی شنیداری خواهر و برادرند؛

پی‌آیند (=نتیجه): پس، دانش، زاییده‌ی خُردودگی برادری و خواهری است.

«حدّ اوسط» (=میانگین) دو پیش‌گزاره‌ی نخست (=مقدمات) «خُرد خدادادی و آگاهی شنیداری» است. می‌دانیم پس از کشف میانگین قیاس، إنتاج قیاس روشن است.

۱۳- کتاب «دادستان دینیک»، پرسش شصت و چهارم، نیز به جستار خُردودگی پرداخته است؛ بِن نوشت پهلوی را در دستنویس ت د ۴ الف، برگ‌نوشت ۳۳۷، خط شانزدهم تا برگ‌نوشت ۳۳۹، خط یکم دنباله‌گیری کنید.



<دستور نماز یومیه در دین مزدایی>*

۸۱ آنچه اندر باب نیایش روزانه‌ی اورمزد جهان‌آفرین گفته شده است، برابر آموزه‌ی

دین بهی.

همانا <در دین> * پیدا است که: هر فرد مزدایی وقت نماز، <زمانی> * که در کار یزش می‌شود، می‌باید رو به خورشید، به زبان اوستایی ('abestāg ēwāzīg') نیایش اورمزد جهان‌آفرین را بجای آورد.

در میان جماعت بهدینان، آن <دسته> * که پشت کرده‌اند [یا نیز: چه آنانی که به سن قانونی پشت کردن رسیده‌اند] و آن <دسته> * که پشت نکرده‌اند [یا نیز: چه آنان که به سن قانونی یزش نرسیده‌اند]، وقت رسیدن به یزش [یا نیز: همینکه به سن قانونی یزش رسیدند] همه می‌باید در کار نیایش اورمزد جهان‌آفرین، رو به خورشید، در زمزمه‌ی سخن <خداوند> *، آنگونه که در زیر نوشته می‌آید، باشند.

هر کس که، آگاهانه و از بُن جان، در پایان کار سه بار دُعای آشم‌هُو^(۱) (ašəm-vohu) را بخواند و در پایان هر بند (ristag) ژرفانه (=از جان و دل) نماز گزارد؛ آن وقت است که نیایشی نمونه‌(؟) را برابر دستور دین بهی بر زبان رانده است.

هان! به نام و ستایش آنکه همیشه بوده و همواره هست و تا به جاودان خواهد بود؛ آن ایزد شهنشادزمینو که ژرف‌ترین مینوی همه‌ی میثوان است و در گوهر خویش یکتاست و نامش اورمزد است؛ خداوندگار بزرگ و دانا و دادار و پروردگار و نگهدارنده و مهربان و کسوف‌کار و بخشاینده و پاک و نیک و دادگستر و همه‌توان.

سپاس بر آن بزرگ استوار که با نیروی بی‌همورد و، با دانایی برتر خود، شش امشاشپند و بسی ستودگان (yazdān) طُرفه و بهشت روشنان و سرای سرود و نیایش (garōdmān) و آسمان گرد و خورشید تابنده و ماه رخسند و ستارگان بش‌تخمه و باد و آندزوی و آتش و آب و زمین و گیاه و جانور و آهنگن (=فلز / āyōxšust) و مردمان را بیافرید.

ستایش و نیایش بر آن خدای کرفته کار که مردم را با هنر سخنوری (gōwāgīh kirrōgīh) و داژ (=عدالت)، به همه‌ی آفریده‌های گیتیایی سروری بخشید و او را شهریارِ زمانه و رای‌فرمای آفریده‌ها <دانست> * و در پیکاری رزم‌آورانه به پذیره‌ی دیوان فرستاد.

نماز بر همه‌آگاه و مهربان که زرتشت سپینامان ستوده‌فَرَوَهَر را از بهر آشتی (؟) [و یا نیز: از بهر پیغام‌آوری] آفریده‌ها فرستاد؛ و فروفرستاد <بر مردمان> * دین و دانش و گزوش و آگاهی‌های خِرَدِ خدادادی و خِرَدِ شنیداری را؛ <همه‌آگاه مهربانی که> * فرمانفرما بر همه‌ی هست‌ها و بوده‌ها و باشنده‌ها ست؛ آن فرهیخته‌ترین همه‌ی فرهیختگان؛ آن <همه‌آگاه مهربانی> * که رهاننده‌ی روان از گذرگاه <داوری> * (=پل صراط) و گذراننده از دوزخ و رساننده به آن برترین جایگاه پارسایی و جایگاه روشن‌خوشبوی سراسر آکنده از آسایش است.

به فرمان تو ای مهربان! می‌پذیرم و می‌اندیشم و برمی‌گویم و رفتار می‌کنم برابر دین ویژه؛ ژرفانه به <درستی> * هر کرفته باورمندم؛ پشیمان از بسیاری گناه‌هم؛ خود و گوهر خود را، چه در انجام‌دانی‌ها و چه در پرهیختنی‌ها، پاک و ویژه <نگه> * می‌دارم؛ و همچنین، شش نیروگان جان را: کنش و گویش و منش و یاد و هوش و خرد را.

به کام تو ای کرفته کار! تا <بالاترین> * مرز توان، با منشی نیکو، گفتاری نیکو و کرداری نیکو تنها تو را پرستش می‌کنم؛ تا راه روشن را <بر خود> * بگشایم؛ تا شکنج سخت دوزخ بر من نرسد؛ و از گذرگاه داوری بگذرم و به آن ماندگاه بهشتی آکنده از بوی <خوش> * سرتاسر گوهرتشان و سراسر آکنده از آسایش رسم.

ستایش! به آن خداوند بخشاینده که کار و کسرفه‌ی فرمانبرداران را پاداش کند؛ و در پایان <جهان> *، تبه‌خویان را هم از دوزخ رهایی بخشد و آفریدگان را همگی در پاک‌ی ناب و ویژه سامان دهد. (۲)

یادداشت‌ها

- ۱- «دُعایِ اَشْمُ‌وَهُ» را برابر saxwan ahlāyīh stāyīšnīh آورده‌ایم؛ سنجانا، به درستی و بادانش، آن را Asém-vohú ترجمه کرده‌اند و ما نیز به پیروی از ایشان.
- ۲- برای یک وارسی همسنجانه (=تطبیقی) میان این‌کرده (۸۱) و دُعای «نام ستایش» در خُرده اوستا، نگاه کنید به: خُرده اوستا، گزارش دکتر حسین وحیدی، ص ۱۵، ستایش خداوند.



۸۲. درباره‌ی گوناگونی بُن‌انگیزها (=علل) / انگیزاننده‌های بُنیادین، برابر آموزه‌ی

دین بهی

همانا بُن‌انگیزها (=علل) بر دو دسته‌اند: بُن‌انگیزهای مینوی و، بُن‌انگیزهای گیتیایی.

<نخست> * بُن‌انگیزهای مینوی: چونان بُن‌انگیز <نیک مینوی> * تندرستی و فراخی، که از خواست ایزدان و نیروی بغان^(۱) و دُعای خیر پارسایان و نیرنگ نیک ورجاوند(؟) و تأثیر چشم نیکان می‌آید؛ و، چونان <بُن‌انگیزهای بید مینوی> * بیماری و تنگی، که از ستمکامگی دیوان و، جنگ و گریز اختران بد و، نفرین خواهندگان کاهش و، تبه‌کامی جادوگران و تأثیر چشم‌زخم بدان برمی‌خیزد.

<دو دیگر> * <بُن‌انگیزهای> * گیتیایی: چونان <بُن‌انگیز نیک> * درستی که از پرهیز نیک و فراخی برخاسته از کوشایی می‌آید؛ و <بُن‌انگیزهای بدگیتیایی>، چونان <بیماری> * که برخاسته از ناپرهیزی است و، تنگی که برخاسته از کاهلی است.

و بُن‌انگیزهای <خوب> * مینوی، از آن میان تندرستی و فراخی، و <بُن‌انگیزهای بد> * مینوی، از آن میان بیماری و تنگی، هم، یاری‌دهندگان و هم، ستیزندگانی در جهان مادی دارند. به همین گونه، <بُن‌انگیزهای بد و خوب> * گیتیایی نیز، یاری‌دهندگان و ستیزندگانی در جهان مینوی دارند.

هرگاه <بُن‌انگیزهای نیک> * گیتیایی نیرو بگیرند (abarwēzēnd?)، درستی و فراخی <که یاوران مینوی جهان مادی اند> * رو به افزایش خواهند گذارد و، بیماری و تنگی <که پتیارگان مینوی جهان مادی اند> * سر به کاهش می‌گذارند.

(الف) هرگاه بُن‌انگیزهای مینوی <فزون‌ی بگیرند> *:

- اگر تندرستی <مینوی فزون‌ی بگیرد> *، یاوران گیتیایی‌اش، <یعنی> * گرایش به میانه‌روی (=اعتدال) و کوشش توانمندانه <افزون‌ی خواهد گرفت> *؛

اگر فراخی > مینوی فزونی بگیرد*، یاوران گیتیایی اش، > یعنی < * کوشایی > فزونی خواهد گرفت*؛

اگر بیماری > مینوی فزونی بگیرد*، پتیاره‌های گیتیایی، > همان یاوران زمینین بیماری، > یعنی < * میل به افراط و میل به دروغ > افزونی خواهد گرفت*؛

اگر تنگی > مینوی فزونی بگیرد*، پتیاره‌های گیتیایی، > یاوران زمینین تنگی، یعنی < * کاهلی > فزونی خواهد گرفت*.

(ب) هرگاه بُن‌انگیزهای گیتیایی > افزونی بگیرد* <

اگر تندرستی > گیتیانه فزونی بگیرد*، یاوران مینوی اش، > یعنی < * خوشروانی (urwahn) و کلام آفریننده > افزونی گرفته‌اند؛ [و یا نیز: افزونی خواهند گرفت] *؛

اگر فراخی > گیتیانه فزونی بگیرد*، یاوران مینوی اش، > یعنی < * نیکودهشی به کارها > فزونی گرفته است*؛

اگر بیماری > گیتیانه فزونی بگیرد*، پتیاره‌های > یاری‌دهنده‌ی * مینوی اش، > یعنی < * اندیشه‌های زیانبخش > فزونی گرفته است*؛

اگر تنگی > گیتیانه فزونی بگیرد*، پتیاره‌های > یاری‌دهنده‌ی * مینوی اش، > یعنی < * پی‌آمد بد کارها > فزونی گرفته است*.

پزشکی خوب دانا > کسی ست که * گونه‌گونی بُن‌انگیزهای مینوی و گیتیایی، از نیک و بد > همه را* می‌شناسد؛ و هرگاه > بُن‌انگیزهای * نیکو در میان آیند، کارها را به استواری سامان دهد؛ و هرگاه > بُن‌انگیزهای * بد در میان آید، با کوشایی، در کار زودودن > آن بدی‌ها * چاره‌جویی کند (cārag abar-nihēd)؛

> پزشکی خوب دانا می‌باید* با پیشکش (= تقدیمی) دادن به ایزدان و خوشنود ساختن بغان، و پیشکش ندادن به دیوان و آزار آنان و اختران بد، > بُن‌انگیزهای نیک > * مینوی را یاری رساند؛ و با > فرمان > * پرهیز > از افراط و تفریط * و تجویز دارو، به نکویی کوشیدن و خرسندی (؟) [و یا نیز: بی‌گناهی (؟)]، (۲) > بُن‌انگیزهای نیک > * گیتیایی را یاری رساند.

نخستین کار > پزشکی دانا > *، هنگام > وارسی > * هر دو نوع > بُن‌انگیزها > *، رویکرد به

> بازشناخت * بُن‌انگیزها > ی مینوی و گیتیایی * است. پس از آن، دومین کار > وی > *، توجه به > بازشناخت > * نوع > بد و خوب آن‌ها > * می‌باشد. (۳)

> آن دسته از * کیش‌داران که کیش‌شان، این‌گونه روش > دسته‌بندی بُن‌انگیزها > * را در حوزه‌ی تفکر دینی > خود > * نمی‌شناسند، عاری از دانش > راستین > * یزدان‌شناسی‌اند و به سبب این نادانی، حتی از دانش‌های > راستین > * مردمانه نیز فرومانده‌اند. (۴)

یادداشت‌ها

۱- فرهنگنامه‌ها و یا فارسی‌کرده‌های نوشتارهای پهلوی، واژه‌ی bayān را: خدا، خداوندگار، سرور، شاه و یا صورت فلکی (= نمایه‌های آسمانی) معنی کرده‌اند؛ به گمان ما، این واژه، با واژه‌ی یونانی *پتوس / φεος* می‌تواند نزدیکی معنایی داشته باشد.

۲- واژه‌ای را که با گمانمندی «خرسندی» خوانده‌ایم، در بستر سخن پهلوی با نگارش (۱۳۱۳) (۹۰) آمده است؛ با رویکرد به فراروند سخن، شاید نگارش نادرستی برای a-wināhīh (۱۳) (۹۰-۹۱) باشد.

۳- دسته‌بندی بُن‌انگیزها (= علل)، برابر آموزه‌ی کتاب سوم دین کرد، کرده‌ی ۱۲

یاری دهندگان زمینین بُن‌انگیزهای خوب مینوی،
بُن‌انگیزهای خوب مینوی
ستیزندگان زمینین بُن‌انگیزهای خوب مینوی،

یاوران زمینین بُن‌انگیزهای بد مینوی
بُن‌انگیزهای بد مینوی
ستیزندگان زمینین بُن‌انگیزهای بد مینوی،

یارى دهندگان مینوی بُن انگیزهای خوب گیتیایی،
 بُن انگیزهای خوب گیتیایی

ستیزندگان مینوی بُن انگیزهای خوب گیتیایی،

یارى دهندگان مینوی بُن انگیزهای بد گیتیایی،

بُن انگیزهای بد گیتیایی

ستیزندگان مینوی بُن انگیزهای بد گیتیایی.

۴- چنین می‌نماید که نویسنده‌ی این روایت (۸۲)، در عبارت پایانی، که خُرد سنجی بر گروهی از کیش داران است، سر آن دارد که جُستارِ فلسفی-فرزانشی «دسته‌بندی علل» را به دامن دین‌گره زند و درستی این نوع از دسته‌بندی را — نه در حوزه‌ی فلسفه، آن‌هم جزو دُپژوهانه و چم‌ورزانه که — در حوزه‌ی دین وارسد و استوار کند.



۸۳. دربارهِ راه‌بری (rāyēnīdārīh) /
 رای‌فرمایی / اداره) گسترده و ویژسته‌ی
 آفریده‌های گیتیایی، برابر آموزه‌ی دین بهی.

برابر <فرزانیش> * اندازه‌شناسانه‌ی جهان‌آفرین، همه‌ی آفریده‌های گیتیایی، در هنگامه‌ی آمیختگی با تازش اهریمن، به گونه‌ای جهانزوا (amaragānīg / کلی / همه‌گیر / کلانی / کلان‌تورانه / فراگیر) بر اساس سرشت (=غریزه / cīhr) راه‌بری می‌شوند؛ تا که، از راه برجاستی چیزها در سرشت <خود> *، و از راه <ویژگی> * ناگردیدنی هستی‌داران سرشتمند (cīhrēnīdagān) که برای <پایانگامی> * سرشتمند شده‌اند [یا نیز: برنامه‌ریزی شده‌اند / cīhrēnīd-ēstēd]، و، ساختار فراگسترده‌ای که در نیروهای سرشت (=غریزه / انگیختار) و امید و بیم هست، همه‌ی آفریده‌ها به سرمنزل مقصود (frašagird) راه‌بر شوند.

ولی راه‌بری <هستی‌داران> * زیر خواست آگاهانه (kān-rāyēnīdārīh)، در سنجش با راه‌بری سرشتین <هستی‌داران> *، جنبه‌ی ویژسته (ēwāzīg / خاص) دارد؛^(۱) تا به یاری راه‌بری <هستی‌داران> * زیر خواست آگاهانه، <قوه‌ی> * راه‌برانه‌ی * <نابخودآگاه> سرشتین (cīhr-rāyēnīdārīh)، <زیر نیروی تازش اهریمن> * به پس‌رانده نشود و راه پیشرفت آفریده‌ها سد نگردد.

زیرا تنها تحت فرماندهی «خواست آگاهانه» است که خرد و خیم <مردمان و دیگر هستی‌داران> * ویراسته و پیراسته خواهد شد؛ و اندر میان <هستی‌داران> * راه‌برده شده با نیروی سرشت، تنها «مردمیان» اند که — بویژه از راه داتایی دینی و شهریاری و <آگاهی به> * بایدها و نبایدها^(۲) و دیگر رای-و-روش‌های مبتنی بر خواست آگاهانه، و نیز از راه نیروی خواست آگاهانه و از راه نیروی فرماندهی بر سرشت — می‌توانند تازش اهریمنی را سرتاسرانه به نابودی کشند و <با راه‌بری> * آفریده‌ها در کار پیوندانیدن آنان (=دیگر هستی‌داران راه‌برده شده با نیروی سرشت) به آن سرنوشت ناگزیر پایانی (frašagird brīn) باشند.

یادداشت‌ها

۱- نگر بسته‌ی نویسنده این است که: جهان هستی، عموماً، زیر نیروی سرشت (čihriḡ / غریزه / انگیختار) راه‌بری (=اداره / رایمندی) می‌شود؛ و «اداره‌ی آگاهانه / رایش آگاهانه» در برابر «اداره‌ی سرشتین و غریزی»، زیرمجموعه‌ی کوچک‌تری را تشکیل می‌دهد که ویژه‌ی مردمان دارنده‌ی آگاهی دینی است؛ که صلاحیت راه‌بری دیگر آفریدگان را دارند. نگاه کنید به آنچه در پی می‌آید.

۲- «بایدها و نبایدها» [یا: شایست و ناشایست] را برابر kunišn pahrēzišn آورده‌ایم؛ یعنی: مردم، زیر رهبری دینی و شهریاری نیکو به آنچه که باید بکنند و از آنچه می‌باید بپرهیزند. آگاهی می‌یابند، و این، یکسره جدای از رایمندی (=اداره‌ی / رایش) دیگر هستی‌داران است که زیر رهبری انگیختار امید و بیم و دیگر نیروهای سرشتین ره به سر منزل مقصود می‌بزنند.



۸۴. درباره‌ی خداوندگاری سپندارمینو بر زدارمینو، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا گواهِ خداوندگاری سپندارمینو بر زدارمینو خود <پیدا>* از نام <آن دو>* است؛ زیرا که ترجمه‌ی سپندارمینو «خزرد افزاینده»^(۱) است و ترجمه‌ی زدارمینو «بدآگاهی عظیم» می‌باشد. هر اندازه که دانایی نیرومند شود به همان اندازه خداوندگاری او (=دانایی) فزونی می‌گیرد؛ هر اندازه که بدآگاهی افزا شود به همان اندازه نیازمند راه‌بری می‌گردد؛ این <موضوع>* در میان مردم نیز به گونه‌ای گسترده «آشکار است»*: آنکس که دانا ست بر آنکس که نادان است خداوندگاری دارد؛ آنکس که بدآگاه است از آنکس که دانا ست فرمان‌پذیر است؛ <و این در آموزه‌های دین>* پیداست.

از آموزه‌های دین درباره‌ی ذات دو مینو <ی سپندار و زدار>* پیداست که: هیچ چیز از بود-و-باش (padiših / حضور) خداوندگاری سپندارمینو رها و آزاد نیست.

نشانه‌ی هر آن چیزی که ریشه در (aziših / اصل) زدارمینو دارد از این <موضوع>* پیداست که آن (=زدارمینو) به خویشتن خویش خداوندگاری سپندار مینو را می‌شکبید (burdan ī). ذات زدارمینو نیز از راه‌های بسیاری (az was čim) <بیرون می‌افتد>*، یکی، در، نیروگاهی^(۲) ذاتی زدارمینو است که <پیوسته>* در کارگزنندزسانی و زیان بر آفریننده‌های سپندارمینو می‌باشد.

ویرانی <خواهی>* ذاتی زدارمینو زمانِ نوسازی جهان، پیداتر <از پیش>* خواهد شد؛ که با خداوندگاری <سپندارمینو>* سرتاسر به تباهی کشیده خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱- این سخنواره را می‌توان «خزرد مقدس» یا «خزرد سپند» نیز ترجمه کرد.

۲- «نیروگاهی» را برابر با واژه‌ای در نوشتار پهلوی آورده‌ایم که آن را kast-nērōgih خوانده‌ایم؛ می‌توان kastārīh^x نیز خواند. مراد نویسنده این است که زدارمینو، در تضاد با سپندارمینو که توان افزایش‌دهنده دارد، تنها توان کاهش‌دهنده دارد.



۸۵. درباره‌ی گونه‌های دین دوستی و داوری درباره‌ی آنها، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا دوستداری دین بهی بر دو گونه است:

۱. <پکی> * ستداری با دانش است؛ و داوری‌ای که درباره‌اش می‌شود <این است که او> * : پهدین پارسا است.
- <چنین کسی> * بهشت آید و نیز شایسته‌ی سزای سرود (=گروذمان) است.
۲. <دو دیگر> *، دین دوستی بهی بر دو گونه است: (۱) و داوری‌ای که درباره‌اش می‌شود <این است که او> * در سرز بسدینی است (ka ag-dēn) <ولی به یوبه‌ی همین دین دوستی> * امید پارسایی‌اش می‌رود.

یادداشت‌ها

۱- تو گویی که نویسنده‌ی این روایت (۸۵) امروزان را نیز می‌دیده است.



۸۶. درباره‌ی <آهنگ> * کوشایی و

پرهیزگاری فرزندگان، برابر آموزه‌ی دین بهی.

<آهنگ> * کوشایی فرزندگان برای فلان سود — که بیش از هر چیز می‌باید بر بنیاد کوشندگی برای آن <سود> * باشد، بسی آنکه یقین کند که از راه آن کوشایی، آن (=فلان سود) را خواهد یافت — کرفه‌کاری و پارسایی روان است.

<آهنگ> * پرهیزگاری فرزندگان از فلان زیان — که می‌باید بیش از هر چیز بر بنیاد پرهیز از آن <زیان> * باشد، و یقین کند که آن (=فلان زیان) را پس خواهد زد — <پرهیز از> * گناه و تبه‌خویی روان است.

تا از راه سود نیامیخته‌ی این جهانی (؟)، (۱) به آن کرفه دست یابد <تا حسرت وار به خود نگوید> * : «کاشکی یافت شود». هر چند که آن یافتن، با کوشش بسیار بدست آید و بتندی بگذرد. در زیان نیامیخته‌ی این جهانی (؟)، (۱) هر چند در زمانی اندک گناه را پس‌زند ولی برای همیشه از آن رهایی نتواند؛ و با پس‌راندن <نیروی> * پرهیز و بیم <از گناه در نزد خود> * از پارسایی بسنی افسرده‌شود <و این> * کار فرزندگان نیست. (۲)

یادداشت‌ها

۱- در این روایت، نویسنده، سخن از sūd ī a-gumēg و zyān ī a-gumēg بمیان آورده است که معنای آن بر ما روشن نیست؛ شاید، سخن گوشه به سود مطلق و ناب (=خالص) این جهانی و زیان مطلق و ناب این جهانی دارد: یعنی کرفه‌کاری و پارسایی، سود ناب این جهانی آند و دنیاخواهی فزون از اندازه و تبه‌خویی، زیان ناب این جهانی.

۲- می‌نماید که نگریده‌ی نویسنده چنین باشد:

سود این جهانی، حتی مطلق سود این جهانی، بی‌اعتنا به توشه‌ی آخرت، ناپایدار و گذراست؛ ولی زیانی که انسان از راه گناه و تبه‌خویی بر خود روا می‌دارد، ماندنی و دیرپاست. حتی برای سود اندک این جهانی، بی‌اعتنا به توشه‌ی آخرت، می‌باید بسی کوشید؛ ولی اندک زیان این جهانی، که انسان به خود روا می‌دارد، تا مدت‌ها گریبان او را رها نخواهد کرد.



۸۷. درباره‌ی کم‌ترین و میانین‌ترین و بیش‌ترین <اندازه‌ی> * همداستانی با دین مزدایی، و سودی که از این همداستانی بدست می‌آید، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا کم‌ترین <اندازه‌ی> * همداستانی با دین مزدایی، باورمندی ژرفانه‌ی تنها یکی از مردمان به دین مزدایی است؛ که، تنها رهنمای او کلام آفریننده است؛ و سودی که از باورمندی این یک تن بدست می‌آید، افزایش نیروی ایزدان از همداستانی آن یک تن و نزاری رسیدن به <سپاه> * دروج به سبب جدایی آن یک تن از دروج می‌باشد.

و میانین‌ترین <اندازه‌ی> * همداستانی با دین مزدایی، باورمندی ژرفانه‌ی گروهی از مردمان به دین بهی است؛ و تن سپردن (tan.....dāštan) از ژرفای جان آن گروه از مردمان به پیوستن به کلام آفریننده، و، تن سپردن جانانه‌ی همین گروه * به دستوری روحانی بزرگ (zarduxštroto / بزرگ‌دین‌پاس) است؛ و سودی که از همداستانی این گروه با دین مزدایی فراچنگ می‌آید، افزایش نیروی ایزدان به اندازه‌ی همداستانی آن گروه و بسیار نزاری دروج، به سبب جدایی آن گروه از <سپاه> * دروج، می‌باشد.

و بیش‌ترین <اندازه‌ی> * همداستانی با دین مزدایی، باورمندی ژرفانه‌ی همهی گروه‌های مردمی به دین مزدایی است (abar weh-dēn ēstādan)؛ و استواری جانانه‌ی (mēnišnīg / قلبی / از بن جان) تمامی مردمان با کلام آفریننده، و، همداستانی <همهی مردمان> * با رهبری تنها یک روحانی بزرگ است. و سودی که از هم‌آهنگی همهی گروه‌های مردمی با دین مزدایی بدست می‌آید، [به سبب هم‌سپاهی همهی مردم] (۹) <به> * در هم‌شکستن سرتاسری <سپاه> * دروج، و نزاری مطلق او از بی‌سپاهی <می‌انجامد> *؛ زیرا که (۹) <شکست سرتاسری دروج> * تنها از نیروی ایزدان - آنها هم به سبب هم‌سپاهی <یکتایانه‌ی> * همهی مردم <زیر پرچم دین - بدست می‌آید> *
زمانی نوسازی جهان، از راه پیوستن <همگان> * به آن نیروی <یکتایانه‌ی یزدانی>، و به سبب * همداستانی نیروگان همهی مردم <با فرمان ایزدان> *، و به سبب هم‌سپاهی همهی مردم با سودمند پیروزرگ (=سوشیانس)، <سپاه> * دروج نیست - و نابود می‌شود؛ و <امکان> * آفرینش دوباره‌ی دو جهان، آنها را برابر خواست و کام جهان آفرین، <فراهم می‌آید؛ این است> * آموزش دین بهی.



۸۸ = ۱۵۶. درباره‌ی آنچه به بیش‌ترین اندازه دین مزدایی را به بالندگی می‌رساند، و آنچه به بیش‌ترین اندازه آن را به تباهی می‌کشاند، برابر آموزه‌ی دین بهی. (۱)

یادداشت‌ها

۱- این روایت (کرده‌ی ۸۸) همانی است که در همین کتاب سوم دین کرد، کرده‌ی ۱۵۶ نیز دوباره نویسی شده است؛ با دو تفاوت: یکی اینکه، کرده‌ی ۱۵۶، به نسبت این روایت (= ۸۸)، کزنویسی‌های کم‌تری را شکیبیده است؛ دیگر اینکه، کرده‌ی ۱۵۶ از جمله بندی سراسر تر و روشن‌تری برخوردار است؛ از این روی، این جا (دفتر یکم) از فارسی گردانی این روایت درمی‌گذریم و در دفتر دوم این گزارش، که، کتاب سوم دین کرد، کرده‌های ۱۱۳ تا پایان ۱۹۴ را دربر می‌گیرد، فارسی کرده‌ی روایت ۱۵۶ یا همین کرده‌ی ۸۸ را خواهیم آورد.



۸۹. درباره‌ی به‌دیده گرفتن (=ملاحظه‌ی wēnišn / رواج خرسندی و کوشایی، برابر آموزه‌ی دین بهی.

اگر <آدمی> * خروش خرسندنمایانه‌ی (۱) آن مرد توانگر (xōy.....tuwānīg) را حتی برای بی‌ارزش‌ترین چیزها <ی مادی> *، و نیز، بی‌اعتنایی (۲) مرد درویش را به برترین توانگری‌ها <ی مادی> * در نظر آورد (=ملاحظه کند)، آنگاه <فقط> * آن خرسندی بزرگی را که رو سوی نیگ‌بختی (سعادت/ نیگ‌انجامی) بی‌پایان — آن مانندگاه مینوی <همه‌ی> * پاداش‌ها — دارد به‌دیده خواهد گرفت (wēnihēd) و با کوشایی <تنها سوی آن> * روانه خواهد شد.

یادداشت‌ها

- ۱- «خروش خرسندنمایانه» را برای burzišnīh ī hunsandīh آورده‌ایم؛ معنایی نزدیک به ازدیاد شور و شغف.
 ۲- «بی‌اعتنایی» را برای a-burzišnīh ī hunsandīh آورده‌ایم؛ آن نوع از بی‌اعتنایی درویشانه به مال و منال دنیوی که امروزه تنها بر زبان‌ها جاری است.



۹۰. درباره‌ی چم آورد (=دلیل / منطق) جهان‌آفرین در پاداش و پادافزه مردمان، برابر آموزه‌ی دین بهی.

پاداش <ثواب> * و پادافزه <گناه> * مردمان از سوی جهان‌آفرین است. هم، «پرهیز از گناه» و هم «تمایل نیرومند به گناهکاری و دوری از ثواب»، هر دو، بر بنیاد گزینش شخص <میان> * راه ثوابکاری و پرهیز کردن <یا نکردن> * از گناه است؛ <این قوه‌ی گزینش، همان > * بخشاینده‌ی ای ست که <خداوند> * آفریده‌های خود را شایسته‌ی آن می‌داند و متناسب است با آنچه که از جهان‌آفرین به مردمان <می‌رسد> *؛ و از بنیاد (mādayān)، به یوبه‌ی دوستی به آفریده‌ها و ساخته‌های خود است که خیزد و دین و همه‌ی دیگر چیزها <ی نیکو را به آنان ارزانی داشته است> *.

آن چم بنیادین (wihān / دلیل) که پاداش ویژه‌ی او (=جهان‌آفرین) ست از آن است که او جهان‌آفرینی فرآورده است؛ به گونه‌ای که او خود به خویشتن خویش <مردمان را> * از راه دانش زورآور کرده است؛ و او خود سرچشمه‌ی (xān; V: wihān) ثواب‌ها در مردمان است. و او، به‌رسایی، مردمان را برای پرهیز از بزهکاری و روی‌کردن به ثوابکاری راه نموده است. و از این راه آنان را به فرساخته‌ترین شیوه (bowandag) یاری داده است.

<هم از این روی، کار بست> * پادافزه بر بزهکار <بسی> * دادورانه است. بخشاینده است آن که به یوبه‌ی رستگاری (؟) (bōzišnīgihā?)، بهانه‌ی (wihān; V: xān) گنه‌ورزی را اندر مردمان نهاده است، و همو ست که نیز هیچ چیز بدی را که بهانه‌ی <گرایش> * مردمان دانا به گناه، و یا انگیزه‌ای که آنان را از ثوابکاری بازدارد نیافریده است (nē.....dād)؛ و اینکه او راه شناختن ثواب و گناه را، و <چرایی> * پاداش ثواب و پادافزه گناه را — تا آن‌جا که اندر جهان آمیخته <با تازش آلوده‌کننده‌ی اهریمن> * شدنی است — به‌رسایی و بسندگی بر مردمان روشن گردانیده است.



ترازیش (=اعتدال / paymān) تخمک‌ها از راه نیروی میثوی نیک است <که همیشه> *
 رو سوی افزایشندگی دارد؛ و نبود ترازیش <تخمک‌ها> * از راه نیروی میثوی بد است.
 باد، جان آتش است و آتش، رواج‌دهنده‌ی باد؛ اگر <این دو، نسبت به هم> * بر ترازندگی
 (=اعتدال) و بر اندازه‌ی خویش ایستانده شوند، آتش از باد زندگی و بالیش، و باد از آتش نیروگان
 حرکت می‌گیرد؛ و همه‌ی سامانیش‌ها — از <تن> درستی گرفته تا آسایش — برآمد این
 <ترازندگی (=اعتدال)> * آند.

و اگر که <باد و آتش به نسبت یکدیگر> * ناترازنده (=نامتعادل) شوند و از اندازه‌ی خود
 بیرون روند، آتش به سبب چیرگی باد خاموش شود، و باد، در اثر تکانه‌ی آتش آشفته گردد؛ و همه‌ی
 آنچه که سامان‌شان از این <ترازیش باد و آتش است، > * — خواه زمین و آب و گیاه، خواه
 چهارپایان و مردمان — همه، به سبب این بی‌اعتدالی < > * به لرزه درمی‌آیند. (۲)

یادداشت‌ها

۱- پر پی‌راه نیست که نویسندگان دین کرد از کاربرد واژه‌ی پهلوی *tōhmag* همان معنای فلسفی و
 دموکریوسی آن را فرادید خود داشته‌اند؛ یعنی همانی را که مترجمان عربی «مُتَشَاکَل» ترجمه
 کرده‌اند.

در دفتر دوم این گزارش، بویژه کرده‌ی ۱۹۴، به این بحث و دانشواژه‌ی یونانی آن
 بازخواهیم گشت.

۲- برای پی‌گیری بحث زمین‌لرزه در بُن‌نوشت‌های پهلوی، نیز نگاه کنید به داوستان‌دینیک، پرسش
 شصت و نهم؛ بُن‌نوشت پهلوی را در دستنویس ت د ۴ الف، برگ‌نوشت ۳۴۹، خط ششم تا
 برگ‌نوشت ۳۵۰، خط ششم دنباله‌گیری کنید.



۹۴ گفته‌ی خردمندان پیشین در موضوع قصید مسلم <جهان‌آفرین> *، برابر آموزه‌ی دین بهی.

* این مسلم است که جهان‌آفرین چیز بد را نمی‌خواهد؛ و <از سوی دیگر> * این مسلم است که
 چیز بد هستی دارد.

و این نیز مسلم است که جهان‌آفرین آنچه را که نخواهد (=یعنی چیز بد را)، نه می‌آفریند و نه از او
 می‌تراود (=نه از او صادر می‌شود / *aziš nē uzīd*).

و این مسلم است که جهان‌آفرین دانا است.

و این مسلم است که دانا هر کاری را برای دوستش زیانبار باشد نه انجام دهد و نه از او سر زند.

و این مسلم است که جهان‌آفرین هر آنچه را به گونه‌ای فراگسترده برای مردم بایستمند باشد

<هم می‌خواهد و هم می‌آفریند و هم از او می‌تراود> *.

و این مسلم است <که جهان‌آفرین> *، به سان فراگیر (=به‌طور کلی / *amaragānīhā*)، هر
 آنچه را، برای خواست <واقعی> * مردم زیانبار <بداند،... برای> *، خواست <...> * نیز
 زیانبار <می‌شناسد> *؛ و برای <مردم نابایستمند> * (۱).

و این مسلم است که جهان‌آفرین برای خواست خود زیانبار نیست: و هر آنچه پذیرای سازگاری با
 خواست <ایزد است او آن را... می‌پذیرد(؟)> *؛ و آنچه پذیرای سازگاری با خواست ایزد نیست
 او خواهان دفع آن است.

و این مسلم است: کسانی که در کار زبان‌رسانی به مردم، <سرشتی> * ناگردیدنی دارند
 — <یعنی> *، دیوان و درندگان و خزندگان اهریمنی — به گونه‌ای فراگستر برای همه‌ی مردم
 زیانبارند.

<آن دسته از> * کیش‌داران که <اعتقاد به> * : «هر آنچه را در ستیزش با مردم و یاوران
 گیتیایی آنان <سرشتی> * ناگردیدنی دارند و به سان همه‌گیر زیانبارند — <یعنی> *، دیوان و
 درندگان و خزندگان اهریمنی — نیز آفریده‌ی ایزد است» <باوری بنیادین از> * کیش آنان است،
 <ناچارند> * در باره‌ی ایزد بگویند: «آن <خداوند> * می‌که به گونه‌ای بایستمند دوست مردم

است، بایستمندانه دشمن مردم نیز هست؛ و <آیین ایزد، برابر باور این دسته از کیش داران> * ناسزاوارانه، آیین نجات دیو و گرگ و خزندگان اهریمنی هم هست، <و به این نتیجه می‌رسند که:> * ایزد گنهکار است، و شیوهی عمل (kunēndagīh) او برای آنچه خواست او است زیانمند است؛ و <نیز به این باور می‌رسند که:> * «ایزد، ناسزاوارانه، برای خواست خود زیانبار باشد» — آنچه را بودن نشاید — و <پی آمد اعتقادات این کیش این است که:> * «ایزد، در کار خداوندگاری، سزاوار آنکه پدر آفریده‌ها پیش باشد نیست»؛ [با نیز: <این دسته از کیش داران، به چنین موجودی> * به اشتباه (a-sazāgīh)، نام خداوند پدر آفریده‌ها نهاده اند]؛ و <با این ادعا، فروزه‌ی> * یزدانی را از او برمی‌گیرند.

— یادداشت‌ها —

۱- ترجمه‌ی این عبارت کامل نیست. شاید نویسنده سر آن داشته که بگوید: «خداوند هر آنچه را که بداند برای مردم بد است، بد اعلام می‌کند چون خیر مردمان را می‌خواهد. بنابراین هر آنچه را خداوند بد اعلام کرده است برآستی نیز برای مردم بد است؛ هر چند برون‌نمایانه و در ظاهر برای ما بد به نظر نرسد (حسین بادامچی).



۹۵. درباره‌ی بدترین و بدترین میثوان، و در باره‌ی آن آفریده‌هایی که نشان از اورمزد دارند <و آن هستومندانی که نشان از اورمزد ندارند> *، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا در میان <هستی داران> * ناب و ویژه‌ی میثوی، بدترین شان «ایزدان» (=ستودگان) آند. و نیز در میان <هستی داران> * میثوی، بدترین شان «دیوان» آند. در میان <هستی داران> * گیتیایی، آنچه از بنیاد از همه بدتر است «دانایی» می‌باشد. و <آن هستومندانی که> * سرشت‌شان در جهت نیکی (bē-burdārīh ō wēhīh)، پذیرای فرگشت است — چونان مردم و یاوران <گیتیایی> * مردم از رسته‌ی چارپایان — نشان از آفرینش اورمزدی دارند. در میان <هستی داران> * گیتیایی آمیخته <با تازیش اهریمن> * آنچه از بنیاد از همه بدتر است «بدآگاهی» می‌باشد. و <آن هستومندانی که> * سرشت‌شان در جهت نیکی، پذیرای فرگشت نیست — چونان گرگان، <که> * یاوران <زمینی> * دیوان <میثوی> آند و <همه‌ی دیگر> * رسته‌های درندگان و خزندگان اهریمنی — هیچ نشانی از این که آفریده‌ی اورمزدی باشند <با خود> * ندارند و نمی‌سزد آنان را آفریده و داده‌ی اورمزد بیانگاریم.



۹۶. درباره‌ی فرمانرو شهریارِ نیکو و پادشاهی بد، و درباره‌ی زمانه، آشکاری، آغاز و انجامِ آن دو*، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا فرمانرو شهریارِ نیکو، دانایی و راستی و نکویی است.

زمانه‌اش، زمانه‌ی <فرمانروایی>* ستودگان (yazdān / ایزدانِ مینوی) است.

آشکاری‌اش، گسترده‌گی «داد» اندر جهان و آبادانی و شادمانی‌ای ست که از آن برمی‌خیزد.

دانایی و راستی و نکویی، دانایان و راستان و دیگر نکویان رو به فرازند.

مردم سزاوارِ مهتری در مهتری‌اند و، کِهتران به کِهتری <خود>* شایسته‌اند؛ تودگان را ست فراخی و شادمانی؛ و نکویی چنین شهریارِ در این است که به میانجی شهریارِ ایشان، جهان مادی دست‌آموزِ سَپندارمینو می‌گردد.

بُنیان شهریارِ نیکو، بهره‌مندی از <بُن>* شهریارِ اورمزد است.

فرجام شهریارِ نیکو، نابودی سرتاسرانه‌ی تازش اهریمنی و، فرارسیدن زمانِ نوسازیِ دو جهان و، فروآمیزی دوباره به همان نیروی آغازینی که از آن شاخه گرفته بود، می‌باشد.

فرمانرو پادشاهی بد، کژآگاهی و دروغ‌زنی و بدی است.

زمانه‌اش، زمانه‌ی <سربرآوردن>* دیوان است.

<نشانه‌ی>* آشکاری‌اش، آلودگی جهان از راه بی‌داد و دشواری و ویرانی‌ای <در زندگانیِ تودگان>* است که پی‌آیند آن می‌باشد.

کژآگاهی و دروغ‌زنی و بدی، کژآگاهان و دروغ‌زنان و دیگر بدان در فرازند.

مردم سزاوارِ مهتری سر به کِهتری می‌گذارند و، برزنیان لایقِ کِهتری منصبِ مهتری می‌یابند؛ تودگان را ست تنگی و دشواری؛ و نیکی^(۱)(؟) این سیاست‌باز آن است که به میانجی پادشاهی بد او، جهان مادی دست‌آموزِ زدارمینو می‌گردد.

بُنیان‌اش، بهره‌مندی از سیاست‌پیشگی زدارمینو است.

فرجامش، نابودی سرتاسرانه‌ی هر چه که بُن و بهره از گوهر او دارد می‌باشد؛ <این است راز> آشکاریِ دین بهی.

<آن دسته از>* کیش‌داران که <اعتقاد به>* «پادشاهی بد نیز بخششی از ایزد و بهره‌ای از خداوند است» <باورگونه‌ای از>* کیش ایشان است، <این باور آنان را بدانجا می‌کشاند که>* درباره‌ی خداوندی ایزد بگویند: «بدی و پادشاهی بد و پتیاره‌های دشمن آفریده‌ها <همه و همه>*، برخاسته از <آفرینش>* ایزد است»، و، <با این اعتقاد>*، خویشتن یزدانی او را <از او>* برمی‌گیرند و خویشتنِ دیوی را بر او برمی‌بندند (=نسبت دهند).

یادداشت‌ها

۱- «نیکی این سیاست‌باز» را برابر عبارتی از بسترِ سخنِ پهلوی آورده ایم که می‌توان آن را wehīh ī ōy sāsār خواند؛ واژه‌ی wehīh، در این سخنواره، هم می‌تواند کژنویسیِ روپوش‌کنندگانِ سپستر باشد، و هم می‌تواند سوییِ استعاری داشته باشد؛ بدین معنی که: از پادشاهِ ستمگرِ سیاست‌باز، تنها نیکی‌ای که سرمی‌زند بدی و سیاست‌بازی و دشواری و تنگی برای مردمان است.



۹۷. درباره‌ی گونه‌گونی مردم، و درباره‌ی
فرازترین و فرودترین آنان، برابر آموزه‌ی
دین بهی.

مردمان بر چهار دسته اند:

۱. دوستدار جان^(۱) و <پیرو>* دین‌دستور نیکو؛

۲. دوستدار جان و <پیرو>* دین‌دستور بد؛

۳. دوستدار تن و <پیرو>* دین‌دستور بد؛

۴. دوستدار تن و <پیرو>* دین‌دستور نیکو.

فرازترین دسته از این میان، دوستدار جان و پیرو دین‌دستور نیکو است: چه آنکه راه رستگاری بر وی باز است و کزراهه بر وی بسته.

بدترین و بدکردارترین دسته، دوستداران تن و پیروان دین‌دستور بد است: چه آنکه، کزراهه بر آنان گشاده و راه رستگاری بر آنان بسته است.

اما دوستدار جان و پیرو دین‌دستور بد، و دوستدار تن و پیرو دین‌دستور نیکو در دسته‌ی میانیین اند: چه آنکه دوستدار جان و پیرو دین‌دستور بد، باشد که از راه دوستداری جان، و، دوستدار تن و پیرو دین‌دستور نیکو، باشد که با پیروی از دین‌دستور نیکو به رستگاری رسند.

در همین جُستار نیز دستورمردی از کهن‌دانایان، <از کتاب>* «مَجْمَعُ الْقَوَانِینِ»^(۲) چنین آموزانده است که:

«بِأَدَا كَسَانِیْ بِهٖ پَارَسَا بَی رَسَنَدَا اِگَر دَر مِیَان دَسْتُورَهَا بَد بَد دِیْنِی، آن <دستور> کِی رَا بَر گِیْرَنَد (= اِخْذ کُنَنَد) کِه دُوسْتَدَارِی جَان <دَر آن بَاشَد>*؛ وَ بِنَادَا کِه آن دُوسْتَدَارِی جَان آنَانَ رَا رَسْتَاگَازَ بَه جِهَانَ مِیْنُوی بَر سَا نَد.

و نِیْز دَر مِیَان بَه دِیْنَانِ پِیْرُو دِیْن دَسْتُورِ نِیْکُو، <بَادَا كَسَانِی رُوشِی رَا>* بَر گِزِیْنَنَد کِه <رَا>* بَه بَدِی وَ تَن دُوسْتِی <بِزَد>*؛ وَ بَه سَبَبِ آن رُوشِ بَد وَ آن تَن دُوسْتِی، بَه بَا یَد بَیْمَنَاکِ اَز اِیْن بَاشَنَد کِه <دَر فَر جَام>* سَرَا فِکَنَدَه بَه جِهَانَ مِیْنُوی رَسَنَد.

یادداشت‌ها

۱- بخش‌بندی مردمان به دسته‌ی دوستدار جان و دوستدار تن، همان سخنی آشنای «جان و تن» در دبستان رازپژوهی و ادب دل‌آگاهی (= عرفان) است؛ نمونه را:

«میلِ تن» در کسب اسبابِ علف «میلِ جان» اندر ترقی و شرف

«میلِ تن» در باغ و راغ است و کروم «میلِ جان» اندر ترقی و علوم.

«مولوی»

۲- «مَجْمَعُ الْقَوَانِینِ» را برابر hamāg dād آورده ایم و احتمال داده ایم بازگشت نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۹۷) به کتابی به همین نام باشد.

— عبارتی از «دادستان‌دینیک»، پرسش سی و هفتم، بند سوم، درستی سخن و ادعای ما را استوارتر می‌کند؛ نگاه کنید به:

čiyōn wēnīhēd rōšn paydāg andar
hamāg-dād
ک ۳۵، fol. 151 r. 13) دادستان —



۹۸ درباره‌ی هنرها <ی اخلاقی> * ای که شهریار - از بهر فرازینگی آتش بر مردمان - می باید جمع داشته باشد^(۱) تا به میانجی آن هنرها <ی اخلاقی> *، تودگان و ویژگان را ویژسته تر کند و خود نیز، خداوندگاری سودمندتر شود، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا آن هنرها <ی اخلاقی> * بسیار آند و <شمارگان> * آن‌ها برابر <شمارگان> * تک‌تک مردمان جهان است و بود-و-باش (padiših / حضور) آن‌ها <در هر کس، برای آن کس> * فرازینگی می آورد.^(۲)

در میان <آن همه هنرهای اخلاقی> * سه تایی آنان برترین آند:

۱. <نخست> * آن <هنرهای اخلاقی که شهریار> * در برخورد با تودگان <می باید رعایت کند> *:

- راست گفتاری،

- نکویی را پادشاه دادن و بدی را راندن؛ تا به میانجی این‌ها، تودگان، <گراینده> * به نکویی و روی گردان از بدکاری شوند؛ باشد جهان از راه «داد» و «کرفه‌کاری» ویراسته گردد.

۲. <دو دیگر> * آن <هنرهای اخلاقی که شهریار می باید> * در برخورد با ویژگان <بدیده بگیرد> *:

- گزینش بخردانه‌ی ویژگان^(۳) <در هر کاری> *، به گونه‌ای که تک‌تک ویژگان بهره و پایه‌ای سزاوار <کاردانی خود> * دریافت دارد؛ <تا کارها و> * خواهش‌ها(؟)، سزاوارانه، و بخویی سامان‌دهی و آرایش داده شود؛ و با انطباقی آیین‌مندانه (ewēnag xōg / نهادینه؟)، سنود <راستین> * شهریاری فراهم آید.

۳. <سه دیگر> * آن <هنرهای اخلاقی‌ای که شهریار> * می باید از بهر خویش <به‌دیده بگیرد> *:

- دمان و کوشان (taffīg tuxšāgihā)^(۴) در پیروی از دستوری دین و دُعای آهون‌نور و منش مؤمنانه(؟) (dahm-mēnišnīg) باشد؛

- و به میانجی قدرت پادشاهی برای خود، خوشروانی و خوشنامی بش‌بزرگ و جاودانه را جمع آورد؛

- <و نیز این نکته را بدیده بگیرد که:> * تنها از راه گویان کردن خیم <و خوی> * پاک خود سویی فروتنی است که بهره‌مند از فروغ (=بارقه‌ی / لمعه‌ی) الهی^(۵) خواهد شد تا بتواند <خیم-و-خوی> * کسان خود را نیز با کمک باید‌ها و نباید‌ها (kunišn ud pahrezišn / اوامر و نواهی) ویراسته گرداند و جان <خدایی> * شان را از راه اندیشه‌ی نیک و گفتار نیک و کردار نیک بسی پارسا گرداند؛ تا گذرگاه داوری (=پُل صراط) را بر خود و کسان خود - که دارای جانی هم‌آهنگی با اویند - فراخ گرداند.

یادداشت‌ها

۱- «جمع داشته باشد» را برابر bē-harrōbēd آورده‌ایم؛ بهره از حافظ:

ای دل! به کوی عشق گذاری نمی‌کنی / اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی.

۲- عبارت بالا را در ترجمه‌ی padiših ī pahlōm آورده‌ایم؛ ما خود معنای روشن این سخنواره‌ی پهلوی را دریافته‌ایم و تنها به گمان، به: «بود-و-باش (=حضور) آن‌ها، در هر کس، برای هر کس، فرازینگی و تقوی به بار می آورد» ترجمه کرده‌ایم.

۳- «گزینش بخردانه‌ی ویژگان» را برابر wizīdār dahišnīh آورده‌ایم؛ معنایی نزدیک به «شایسته سالاری» که امروزه نیز تنها بر زبان‌ها جاری است.

۴- «دمان و کوشان» را برابر taffīg tuxšāgihā آورده‌ایم؛ می توان «به سر حد کوشندگی و تفتندگی» نیز ترجمه کرد.

۵- «بهره‌وری از فروغ الهی» را برابر سخنواره‌ی از بستر سخن پهلوی آورده‌ایم که ما آن را brāh paywastārīhā خوانده‌ایم. گفتنی است که: آموزش طبقات نور و ظلمت، از بُرنهش‌ها، جستارها، زیرماده‌ها و درآمد‌های زیرین و بُنیادین جدی کتاب سوم دین کرد است؛ هم از این روی، ما، سخنواره‌ی در نظر (brāh paywastārīhā) را در پیوند با بخش‌بندی‌های فرزانتش «پرتوشناسی هستی» (=حکمة‌الاشراق / فرزانتگی فروغ) ترجمه کرده‌ایم.



۹۹. درباره‌ی مرد توانگر در خرد، برابر آموزه‌ی دین بهی.

برابر آموزه‌ی دین، آن مردی را می‌باید در <زمینه‌ی> * خرد توانگر در نظر آورد که:
 - سخن به دانایی <گوید> *؛
 - و در کار و کرفه، بخردانه‌گزین و راد و نیکومتش باشد؛
 - و ز بهر سود آفریده‌های اورمزد، بینا و کوشا^(۱) رفتار کند؛
 - زمان یریش ایزد <چونان> * پارسایان،
 - و زمان <زمزمه‌ی> * مئژها <ی دین> * سرآمد زمزمه‌کنندگان،
 - و بسیار از آن <مئژها> * آگاهی دارنده،
 - و در انجام <فریضه‌ها> * سرآمدترین چونان زدان و سروران <دینی> * باشد.

یادداشت‌ها

۱- «بینا و کوشا» را برابر سخنواره‌ای آورده‌ایم که ما آن را «wēnāgīh-tuxšāg» خوانده‌ایم. «بینایانه به سر حد توان» و مانند این نیز می‌توان ترجمه کرد.



۱۰۰. آنچه را باور آوردن می‌شاید، و آنچه را باور آوردن نشاید، برابر آموزه‌ی دین بهی.

آنچه را می‌بایست به آن باور آورد و در گستره‌ی شدنی‌ها ست و می‌سزد که باشد، این است:
 <باور به> * «اورمزد در جایگاه» * «بُن بُنانِ همه‌ی کرفه‌ها»، و «نه بُن بُنانِ همه‌ی گناهان»؛
 و <باور به> * هر آنچه که شایسته‌ی اورمزد سرتاپا نیکی است.
 و آنچه نیازست باور آوردن و نمی‌شاید شدن و سزاوار <باور> * نیست، این است:
 <باور نادرست به> * اورمزد <آنهم در جایگاه> * «بُن بُنانِ همه‌ی گناهان» و «نه بُن بُنانِ همه‌ی کرفه‌ها» او را؛ و <باور آوردن نادرست به> * هر آنچه شایسته‌ی اورمزد سرتاپا نیکی نیست.
 و آنچه را هیچگاه نشاید شدن، این است:
 هستن، بودن و باشیدن آنچه که در ظرف هیچ دانشی^(۱) نگنجد و نه <در گذشته> * بوده است و نه <اکنون> * می‌باشد و نه <در آینده> * خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱- در ظرف هیچ دانشی نگنجد را برابر andar ē dānišn zōr آورده‌ایم؛ معنای واژه-یه-واژه‌ی آن می‌تواند اینگونه باشد: زور هیچ دانشی به آن نرسد.



۱۰۱ درباره‌ی آن هنرها <ی اخلاقی> * که
 اورمزد جهان آفرین، به یوبه‌ی آن‌ها، زرتشت
 اسپیتامان فرَوَهَرِ ستوده را برای پیامبری دین
 مزدایی پسندیده‌تر داشت، برابر آموزه‌ی
 دین بهی.

۱۰۲ درباره‌ی آن سودی که از رواج دین
 مزدایی برای همه‌ی آفریده‌ها بدست می‌آید؛
 و آشکاری آن سود در گذشته و اکنون و
 آینده، برابر آموزه‌ی دین بهی.

آن هنرها <ی اخلاقی> * که اورمزد جهان آفرین به یوبه‌ی آن‌ها زرتشت اسپیتامان فرَوَهَرِ ستوده
 را برای پیامبری دین مزدایی بیش‌تر از هر هستومند گیتیایی پسندیده‌تر داشت، بسیارند؛ گزیده
 آن‌ها این است:
 — آلمان خواهی،
 — داشتن خرد فرآورسته،
 — داشتن برترین دوستی‌ها به دین بهی،
 — در هر کاری برتر از هر کسی در نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری بودن؛
 — به سر حد کوشندگی غم‌خوار (ranjwarīh ī) بیمار و ناتوان و نیازمند بودن؛
 — نمایانده‌ی به‌ترین میانجی‌گران < روز داوری > * (=شفیع) بودن؛
 — < یکسره > * در پرهیز و سپاس‌گویی (۱) بودن؛
 — و همیشه در رفتارهایش یاری‌دهنده‌ی درویشان بودن؛
 — < یکسره > * در کار به‌تباهی کشاندن تازیش اهریمن بودن.

یادداشت‌ها

۱- «پرهیز و سپاس‌گویی» را برابر pahrēz ud šnāyīšn آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید نویسنده‌ی
 این روایت از این سخنواره معنایی همچون «دائم‌الصوم و دائم‌الصلاة» را در نظر داشته است.



سودی که <در گذشته> * از راز آشکاری دین مزدایی — که نخستین بار به دست پیامبر
 زرتشت اسپیتامان فرَوَهَرِ ستوده پذیرفته و پاییده شد — برای همه‌ی آفریده‌ها بدست آمد:
 — شکسته شدن کالبد دیوان است؛ که به سبب آن (=شکسته شدن کالبد دیوان)، همگی
 آفریده‌ها <ی زمینی> * به آسانی و سود رسیدند.

سودی که در این زمان (=جهان مادی کنونی) از راز آشکاری دین مزدایی برای همه‌ی آفریده‌ها
 بدست می‌آید:

— پیوستگی <و بهره‌دهی> * آن «سود پایسته» (۱) به همگان،
 — پاکیزگی چشمه‌های نیکو،
 — پاسبانی از آتش اورمزد و،
 — یزیش ستودگان مینوی است.

و سودی که <در آینده> * دامن گستر همه‌ی آفریده‌ها خواهد شد:

— به سبب پیوستن <مردم و دین> * به هوشیدر پسر زرتشت، با دست او کالبد همه‌ی تیره‌های
 درندگان نیز شکسته خواهد شد؛

— گزافه‌خواهی و کاستی‌کاری (freh-būd ud abē-būd) در آن زمانه (۲) است که
 برخورد افتاد؛

— و با پیوستن <مردم و دین> * به هوشیدرماه پسر زرتشت، با دست او کالبد همه‌ی تیره‌های
 گزندگان شکسته خواهد شد؛

— <دیو> * گرسنگی و تشنگی در آن زمانه (۲) از میانه رخت برخواد بست؛

— و با پیوستن <مردم و دین> * به سوئشانیس پسر زرتشت است که به دست او کالبد همه‌ی
 رسته‌های آشموغی شکسته خواهد شد؛

— <پتیارهی> * پیری و مرگ در آن زمانه^(۲) برخوردار افتاد؛
— و جهان، نوساخته و رستاخیز و تن پسین خواهد شد؛
> این است راز< * آشکاری دین > بهی *.

یادداشت‌ها

- ۱- «سود پایسته» را برابر *winnārišnīg sūd* آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که بازگشتگاه (=مرجع) آن «سود پایسته»، سخن گوشه به شکسته شدن کالبد دیوان در گذشته دارد که آسایش و سود مردمان هنوز وامدار و قرارگرفته بر آن است؛ هم از این روی، آن سود هنوز مُشْتَدام و مُشْتَقَر و پایسته است.
- ۲- «در آن زمانه» را برابر واژه‌ای از بستر سخن پهلوی آورده‌ایم که ما آن را *anān zamān* خوانده‌ایم؛ شاید بتوان، «فوراً»، «آناً» و «در دم» و «بی‌درنگ» نیز ترجمه کرد.



۱۰۳. درباره‌ی فرازترین و فرودترین کامه‌های مردمی، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا فرازترین کامه (=تمایل / میل) اندر میان مردم آن است که، از <میان کار و بار> *
این جهانی، از پارسایی آن اندازه سیرناپذیر شوند که از <جهان> * میتوی <سیرناپذیرند> *؛ و
در زمان دارایی‌اندوزی، از دارایی‌های این جهانی همان اندازه کام برگیرند که برای رونق و
بوذ-و-بایش پارسایی بایسته است.
و بدترین کامه <اندر میان مردم> * آن است که، از دارایی‌های این جهانی آن قدر اندوزند که از
مرز بایستگی‌ها (=ضروریات) فراتر رود.



۱۰۴ درباره‌ی بیماری‌های جان در
<زمینه‌ی> *نبالیدگی‌اش^(۱) در دانش و
فرهنگ، و <راه> *درمان این بیماری، برابر
آموزه‌ی دین بهی.

همانا بیماری جان در <زمینه‌ی> *نبالیدگی‌اش در دانش و هنر، برخاسته از دو <گونه
بیماری> *دروچی است: یکی خود بزرگ‌بینی (freh-būd) و دیگری خودکم‌بینی (abē-būd).
خود بزرگ‌بینی، برتر انگاشتن <خود> *است؛ و <آن زمانی است> *کسی بیندیشد که:
نیک می‌دانم که من <در دانش و فرهنگ از دیگران> *فرازتر و برترم.
بیماری دیگر، خوارمنشی خودکم‌بینانه است؛ و آن <زمانی است> *کسی بیاندیشد که:
<کاش> *آن دیگری نداند که <من در دانش و فرهنگ> *از وی فروپایه‌تر و پایین‌ترم.
آن‌کس که جان <اش> *با این دو دروج <دانش و هنر> *آسیب‌پذیر (=عییناک) شده است،
<چنین> *بیماری — همیشه در کار سنجیدن خویشتن خویش، حتی با آن کسان که در دانش
و هنر از او برترند، می‌باشد؛ چه بسیار به خود بگوید: من می‌دانم، ولی <آن دیگری> *نمی‌داند
که من از وی فرازتر و برترم و وی از من فروپایه‌تر و پایین‌تر است.
این دو بیماری جان، یکی، <گزارف‌بینانه> *خود را برتر انگاشتن، و دیگر، خود را
خوار انگاشتن، <آن‌چنان> *بازدارنده‌ی شخص — که جاننش از این <دو آفت> *
بیمار شده است — آند که <نتواند> *با فروتنی (az ērīh) از هیچ کس چیزی بیاموزد و یا
پذیرای افزایش دانش و هنر <برای خود> *باشد.

و درخت^(۲) [یا نیز: بوته‌ی^(۳)] دانشش سر به خشکی می‌گذارد، چونان خشکی دزخت از
بی‌آبی.

درمان این گونه از خود بزرگ‌بینی و خودکم‌بینی، این دو بیماری جان، آرمان خواهی استوار بر
اندیشه‌ی میان‌روانه (=معتدلانه) در باره‌ی خود و دیگر کسان است؛ که به میانجی نگری
آرمان خواهانه، <توانا> *به دیدن دانش و هنر، حتی از کسی که از وی فروپایه‌تر^(۲) است شود؛
<دانش و هنری که> *او را نیست و یا اگر هست کم‌تر <از دیگری> *است؛ و نیز به همان اندازه

که دانش و هنر در دیگری ست <آماده‌ی آموختن دانش و هنر> *از وی باشد؛ همان دانش و
هنری <که خود ندارد یا اگر دارد کم‌تر> <از وی> *دارد؛ تا بدان پایه که خود را فروپایه‌تر از آن
کسی که در <زمینه‌ی> *فروتر است بیانگارد و بشمارد؛ و، <در دانش‌اندوزی> *او را
فرازین‌تر از خود و خود را فرودین‌تر از وی <بداند> *.

<تنها> *راه <درمان این بیماری دروچی> *، فروتنی (ērīh) است؛ راهش این است از آن
کس فرودین، در آن <زمینه‌ی> *که فلان کس در آن دانا <و آموخته> *است و خود از آن
<زمینه> *چیزی نمی‌داند، آنچه را نمی‌داند از فلانی <که آموخته‌تر ولی فروپایه‌تر است> *
بیاموزد: تا جان از بیماری‌های خوارمنشی و خود را برتر انگاشتن رهایی یابد و پذیرنده‌ی افزونی در
دانش و هنر شود.

یادداشت‌ها

- ۱-نبالیدگی را برابر an-abzōnīgīh آورده‌ایم؛ سخنی هم‌معنای «نرسیدن به حدّ یَقِف» که
خردشناسان (=منطقیون) پیشین گفته‌اند.
- ۲-«فروپایه‌تر» را برابر nīdar آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده‌ی این روایت
(=کرده‌ی ۱۰۴)، از «فراتری» و «فروتری»، فرودستی و فرادستی طبقاتِ مردمانه (=اجتماعی) را
فرادید خود داشته است.



۱۰۵ درباره‌ی برجاهستی (؟) (۱) مینوی
روشنایی و نابرجاهستی مینوی تاریکی،
برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا آفرینش، <در مرحله‌ی آغازین> * مینوی، هستنده‌ای بی‌ضد و یکساخت است (ēw-kardag bawišn / وجود بحت بسیط)؛ و ویژستگی‌اش، نادیدنی و نابسودنی بودن آن است.

برابر آفرینش <اندازه‌شناسانه‌ی> * جهان‌آفرین، آفریده‌ها از آغاز در هستندگی مینوی بوده‌اند: هستندگی‌ای تهی از ضدین و نادیدنی و نابسودنی.

هستندگان <ساحت مینوی> * (bawišnigān / موجودات)، در فرایند دگرشدن [یا نیز: در فرایند هستیدن] به ساخت گیتیایی بود که دیدنی و بسودنی شدند.

<استواری درستی> * این <گزاره> * از اینجا پیدا است که هرگاه، چیزهای دیدنی و بسودنی گیتیایی، از ساخت گیتیایی دیدنی و بسودنی خود برون روند (wišayihēd)، دوباره به هستندگی آغازین، همان <گوهر> * مینوی نادیدنی و نابسودنی خود — که بر سازنده‌ی بنیادشان است — بازخواهند گشت (abāz.....šawēd).

مینوی روشنایی به میانجی نیروی «گرم-نمور» ره به ساحت زندگی <مادی> * می‌تزد؛ و از <سامان> * یک هستنده‌ی مینوی تهی از ضدین دگرمی شود و <سامان> * باشندگی گیتیایی را پذیرا می‌گردد (؟) (۲).

اکنون (=جهان مادی کنونی)، آنچه در سرتاسر جهان مادی در سیمای هستیانه (pad-stī-ih) سامان یافته است، به میانجی همان نیرو <ی آغازین مینوی> * است. مینوی تاریکی، که در گوهر خود میرنده است و سرد-خشک، از بهر تبه‌گوهری‌اش، او را نسزد که به ساخت باشندگی گیتیانه ترادیسیده شود.

آن چه <زیر نام مینوی تاریکی> *، در ساحت هستی به پدیداری می‌رسد، این پدیداری را از گوهر خود ندارد؛ بلکه، تن پوشی جدا از گوهر آن است. چونان همان‌هایی که بویژه از این راه در تاریخانه‌ی دیوی، نمایه‌ی پیکره‌مندی <به خود> * گرفتند و در پوشش درندگان و خزندگان اهریمنی ایستاده شده‌اند؛ این <پیکره‌مندی و

نمایشگری> * از گوهر خود آنان نیست. — توان آنکه چونان تندیس‌های هستندگان روشن به سؤمزل مقصود در پیوندند، ندارند. — و هر آن کالبد دیوی <راهی نداشتند> * جز آنکه در هزاره‌ی زرتشت فروشکسته و نیست و ناپیدا گردند.

هر آن کالبدگرگی در آغاز هزاره‌ی هوشیدر و هر آن کالبدگزندگان [یا نیز: کالبد وزغی] در آغاز هزاره‌ی هوشیدر ماه فروشکسته خواهد شد.

دیگر دروج‌های <لانه‌گزیده> * در تخمه‌های <هستندگان> * روشنان <از> * پیکره‌مندی فرو می‌مانند (dwarēnd).

<در پایان> * از راه بن‌بند شدن کالبد و جان از یکدیگر، به گونه‌ای که تنان گیتیایی به سوی ساخت گیتیایی، و آن مینوی به سوی آستان مینوی خود همی درآمیزند؛ و در این میان دیو دروج به نابودی کشیده خواهد شد.

در فرجام هزاره‌ی هوشیدر ماه است که آن سودمند پیروزگر (=سوشیانس) درخواهد رسید؛ به بویه‌ی یکساخت کردن هستی [یا نیز: از رهگذار <نیروی> * یکساخت‌گروانه‌اش]، هر آن پیکره‌مندی <از دیوان و دروجان> * پرداخته خواهد شد؛ دروج از بیخ و بن شکسته و نابود خواهد شد؛ <این است راز> * آشکاری دین.

یادداشت‌ها

۱- آن واژه‌ای را که به «هستی» ترجمه کرده‌ایم و در آوانویسی stī خوانده‌ایم، در بستر سخن پهلوی با نگارش (𐭎𐭏𐭐𐭑) (spās??) آمده است. برای استواری درستی نوشت — خواند ما، نگاه کنید به بندهای ۷ و ۸ همین روایت (کرده‌ی ۱۰۵).

۲- واژه‌ای را که «پذیرا می‌گردد» ترجمه کرده‌ایم و در آوانویسی <stān> sā خوانده‌ایم، در بستر سخن پهلوی با نگارش (𐭎𐭏𐭐𐭑) (stān) نیز خواند؛ بدین سان، ترجمه‌ی سخنواره‌ی در نظر چنین در نظر بگیریم می‌توان آن را <stān> نیز خواند؛ بدین سان، ترجمه‌ی سخنواره‌ی در نظر چنین خواهد بود. «مینوی روشنایی به میانجی نیروی گرم-نمور (=گرم-مرطوب) ره به ساحت زندگی <مادی> * می‌برد، و از سامان هستندگی مینوی تهی از ضدین برون می‌شود، <گوهر مینوی خود را> * فرو می‌افکند (stān?) و به سامان «باشندگی گیتیانه» ترادیسیده می‌شود».



۱۰۷ درباره‌ی راهی که <زه>* به نزدیکی ایزد می‌برد، برابر آموزه‌ی دین بهی.

همانا راهی که <زه>* به نزدیکی ایزد می‌برد، بیش از هر چیز، از گذر دو <راه>* است:

۱. یکی از راه دانش است، ۲. و دیگری از راه گزوش.

هر دوی این راه‌ها <می‌باید>* «خوارداشتِ نیکی‌های گیتیایی پیوندگسسته با نیکی‌های میئوی» را <سر نمونه‌ی خود بدارد> (۱)

..... و سود برخاسته از این دو راه..... و <رستگاری زمانه به سبب > ثواب‌کاری و درست‌کرداری می‌باشد < (۲) > و <ایزار > پیروزی < * شان سه است:

۱. خرسندی، ۲. شکیبایی، ۳. کوشایی.

بدین آیین که، تقریب به یزدان، استوار بر شناختِ یزدان است، و، شناختِ یزدان، خود، استوار بر دانش و گزوش است.

<آدمی>* به میانجی جان است که به گونه‌ای گوهرین دارای بینش می‌شود؛ بینشی که استوار بر بی‌پردگی (= بی‌حجابی) است؛ <یعنی>* همان <دانش راستینی>* که با «بینش» از یک گوهر آند و دانشی نمونه <سرامد همه‌ی>* چم‌ورزی‌ها (= استدلالات) ست. (۳)

بینش استوار بر شهش تنانی (= حواس جسمانی) از راه شهوت و آز و رشک و کین و بدنامی و دیگر دروجان <جان>* ... که آشفته‌گر و تباہ‌کننده و رُباننده <ی دانش و بینش اعلای> آند؛ که نیز، در کار گسلانیدن «نیکی‌های گیتیانه از نیکی‌های میئوانه» به راهزنی ایستاده‌اند — بی‌پردگی‌ها <ی بینش جان را>* از فراروی بینش جان می‌زاید (= زایل می‌کند) / abar-dāstan / برمی‌دارد) و دانش <راستین>* را از تن <آدمی>* دور می‌راند.

<آدمی>* تنها از راه خوارداشت «نیکی‌های گیتیانه >ی پیوندگسلیده با نیکی‌های میئوانه < * می‌تواند رزم‌آورانه به پذیره‌ی بدی‌های زمانه رود؛ چونان به کمک خرد به پذیره‌ی شهوت؛ به کمک خرسندی به پذیره‌ی آزه؛ به کمک سروش خدایی به پذیره‌ی <دیو>* خشم؛ و به کمک دادوری (؟) به پذیره‌ی رشک؛ و از راه بخشایندگی به پذیره‌ی کین؛ و بویزه با کمک

ایزارهای سه‌گانه‌ی دانش، یعنی: «خرسندی و شکیبایی و کوشایی»، می‌تواند به پذیره‌ی و همه‌ی دیگر بدی‌ها رود. < * می‌شاید همی > < * تا همه‌ی دروجان > جان < * از زمانه واپس نشینند.

در کار «خوارداشتِ نیکی‌های گیتیانه‌ی پیوندگسلیده با نیکی‌های میئوانه»، هر آن کاهلی دروچانه که در تن مردمان <لانه‌گزیده است>* آشفته خواهد شد؛ و <تن و جان مردمان>*، بدنگویی، پایدار و استوان خواهد گردید؛ و دروجان اندرون تن سر بنهند؛ بینش <ترین>* از پردگی <های دروجی> جان‌راهی بابتد، و چشم جان <نیز>* به یوبه‌ی ناب‌تر دیدن و شناختن ایزد <از پردگی>* بدر آید؛ <بدین سان، جان>* با ایزد دوستی گیرد و به وی تقریب جوید.

<آن دسته از>* کیش‌داران که، <اعتقاد به>* «پردگی‌های چشم جان را، آنهم از بهر بازدارندگی بینش، ایزد فرا دید» * مردم نهاده است <باورگونه‌ای از>* کیش آنان است، <کارشان بدانجا می‌کشد که بگویند:>* «ایزد خواهان یزدان‌شناسی مردم نیست» و بنا بر کیش آنان <از یک سو>* سخن بر سر فرمان یزدان‌شناسی به مردم است، <و از سوی دیگر می‌نماید که:>* این فرمان با خواست ایزد ناسازگار است: <چاره‌ای ندارند جز اینکه>* بگویند: «ایزد فریب‌دهنده‌ی مردم است» و به او نسبت افسوسگری دهند و <فروزه‌ی>* یزدانی را از ایزد باز گیرند.

یادداشت‌ها

۱- رویکرد آدمی به نیکی‌های گیتی اگر بی‌اعتنا به نیکی‌های میئوی (= خیر عالم معنی) باشد ناسپسند و مسذوم است؛ نویسنده‌ی این روایت، این رویکرد ناپسند را با عبارت nekīg ī gētīg i brīdag az nekīg ī mēnōg بیان می‌کند و بر این باور است که این نوع از رویکرد را می‌باید کوچک شمرد و خوارداشت؛ و به جای آن، نیکی‌های گیتی می‌باید چشم‌آگاه نیکی‌های میئوی باشند و آدمی می‌باید نیکی‌های میئوی را بزرگ دارد و اعزاز و اکرام کند تا زه به جوار ایزد برد و به وی تقریب جوید. این معنی، فرجام‌آهنگ نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۱۰۷) است.

۲- پارهای را که با نقطه‌چین نشان داده‌ام، نمایانگر بخشی آسیب دیده از این روایت (کرده‌ی ۱۰۷)

برای درخشندگی جهان، آنهم از رهگذار کارست قانون آزادی بخش.

همچنان است < حال > * آن روان پارسا که < نیروی پارسایی > * از سوی ایزدان در تن او حلول می کند (bē tan rasišn)؛ به گونه‌ای که در همسامانی و چبودی همتراز دیگر ستودگان (= ایزدان)، درست در همین پیکرینگی، با هنرهای < اخلاقی > * مژّه از هر عیب، به فراراستگی همانند با ایزدان است.

دیوان، با درندگان و خزندگان اهریمنی همسرشت‌اند.

۲. چبودی دیوان:

— تاریکی نیامیخته با روشنایی،

— کز آگاهی نیامیخته با آگاهی،

— بدی نیامیخته با نکویی،

— لغزیدنی میثوانه - خشمانه در گذرگاه بدکاری است. (۵)

< دیوان > *، با تاریکی نیامیزنده با روشنایی، < از همه‌ی زشت‌ها > * زشت‌چهره‌ترند؛ همچون آن بزه‌آیین‌ترین و آن ریمن‌ترین همه‌ی خزندگان.

< دیوان > *، با کز آگاهی نیامیزنده با دانایی، بدآموزی‌های فریب‌کارانه دارند؛ مانند آن ویرانگر زیرک که، خود و کسان را < به فریب > * آموزش می‌دهد.

< دیوان > *، با فرولغزی‌های میثوانه - خشمانه، اهریمنانه می‌دوند < سوی و دست‌اندر کار فروپیش (= توزیع) شوربختی به جهانیان‌اند > *؛ همچون دزد و ستم‌کامه < که باخشم بی غارت می‌دود > *.

< دیوان > *، با بدی نیامیزنده با نکویی، (۶) با نیروی بد دست‌اندر کار ویران کردن جهان پارسایی‌اند؛ مانند تباهی‌گر آفریده‌ها و گزندرسان (۹) و جادوگر و تبه‌خوی بد پتیاره‌ی جهان و، آشموغ و < هواخواه جدایی دین از > * سیاست و درندگان و خزندگان اهریمنی.

ایدون، < درباره‌ی چبودی > * روان تبه‌خو:

< همین‌که تبه‌خو > * دچار مرگ تن شود، در جامه‌ی دیوی و دروجی که برآمد بزه‌کاری‌های او ست، به سب تماس < روان تبه‌خو > * با دیوان در پیکرینگی‌ای < که در گیتی داشت > * و به سبب عیب‌ناکی دور از < هر > هنر < اخلاقی > *، همانست‌هی < گوهر > * دیو و دروج است.

یادداشت‌ها

۱- در این روایت (= کرده‌ی ۱۰۸)، سرنمونه‌های عالم مُمئل (= جهان میثوانه - سروشانه / عالم میثالی)، و، تک‌یافت‌های گیتی‌های (= مصادیق مادی) آن سرنمونه‌ها، و، بهره‌مندی تک‌یافت‌ها از ایده‌ی برین (مئل اعلا / سرنمونه‌ی میثوی) خود و اینکه در تشبیه با آن همانستی دارند — البته تا آنجا که در جهان مادی، زیر تازش خردکننده و قابض زدارمینو و لشکریان دیوی و دروجی‌اش شدنی ست — به زیر اندر سخن برده شده‌است.

۲- «جسنیشی منیثوانه - سروشانه از نیرویی تباها ناپذیر» را برابر *mēnōg-wāzišnīh ī srōšīg ōz ī a-nīzār* آورده‌ایم؛ بسنجید با بحث «خیزندگی (تموج) خلاء در هستی‌پذیری ذرات بنیادین» در فیزیک کوانتومی؛ جای آنست بگوئیم، دین کرد، مشتقی از خرمن دست‌گاه اندیشگانی - فرزانشی گم‌شده‌ی این کهن‌بوم - ویر در تاراج تاریخ است که، بازایی و بازگشایی راز سر-به-مهر سخنان ژرفارو و پیچ‌در-پیچ آن، دانشت و اندیشه و هوش - و توش فرزندگان را به آوزد فرامی‌خواند.

— و نیز نگاه کنید به عبارتی از همین کتاب سوم دین کرد، کرده‌ی ۱۹۳ م، آنجا که درباره‌ی کرانمند شدن زمان می‌گوید:

u-š kanārag, jumbišn ī stī andar way, pad spāš;

— به راستی، عبارت *jumbišn ī stī andar way* چه معنایی جز «تموج و خیزندگی هستی و هستندگی در خلا» می‌تواند داشته باشد؟

۳- سخنواره‌ی «برج‌هستی کالبدی» (= تقوّم کالبدی = تقوّر جسمانی = *kirb-ōstih*)، بازگشت به خورشید نیکوچهره و شهریار راد فراخگر دارد؛ زیرا، آمیختگی و آلوده‌شدن با تازش اهریمن ستودگان پاک میثوی (= ایزدان) را نشاید. به گمان ما، نگرسته‌ی نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۱۰۸) این است که: تقوّم کالبدی خورشید نیکوچهره و تقوّم کالبدی شهریار راد فراخ‌کننده‌ی جهان، اگر به بالاترین مرز می‌شاید (= ذروه امکانیت) برسند، می‌توانند مینای همانندی و تشبیه با ستودگان پاک میثوی شوند؛ چه آنکه برابر آموزش‌های دین کرد، ایزدان و میثوان سپند، دست‌اندر کار پابرجاستی (= تقوّر)، تقوّم و پابرجایی ذرات و هرگونه دستگاه‌های سازمند‌اند؛ ولی، زدار میثوان، دست‌اندر کار تازشی خردکننده و فروپاشنده بر هرگونه دستگاه‌مندی و آرایه‌مندی و انتظام جهان میثوی - گیتی‌ای‌اند؛ و جهان مادی، برآیند پیکرینگی این دو نیروی متضاد است.

- ۴- «تندپویی» را برابر واژه‌های خوانده نشده در بستر سخن پهلوی آورده‌ایم با نگارش (𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕𐭕) و با گمانمندی آن را *tēz-xwizīnīh* خوانده‌ایم و معنایی همانند «سرعت انتقال ذهنی»، و «تندگزیشتی» را از آن مراد کرده‌ایم.
- ۵- چنین می‌نماید که نویسندگانی این روایت (کرده‌ی ۱۰۸)، هستی‌پذیری ایزدان مینوی را فرآورد «خیزندگی و تموجی شروشانه در جهان پاک مینوی» می‌دانند؛ و، هستی‌پذیری دیوان آلوده را «تموجی اهریمنانه در گذرگاه بدی» یا جهان مینوی خود آنان در نظر گرفته است.
- ۶- خواننده‌ی نکته‌شناس، خود بدین جُستار آگاهی دارد که نگریسته‌ی نویسنده از «تاریکی، بدآگاهی و بدی نیامیزنده»، همان «تاریکی، بدآگاهی و بدی هرویسی» (=مطلق) است.



۱۰۹ درباره‌ی آنچه برای آفریده‌های نیکوی مینوی و گیتیایی سودمندترین است؛ و درباره‌ی آنچه مردم را از زیان پاسبان‌ترین است و رهاننده‌ی آنان* از تب‌خویی، و والا (=متعالی) کننده‌ی آنان* در پارسایی است؛ درباره‌ی آنچه مردم و همه‌ی دیگر آفریده‌های نیکو را بیش از هر چیز از آن^(۱) باز می‌گرداند، برابر آموزه‌ی دین بهی.

سودمندترین <چیز>* برای آفریده‌های نیکوی مینوی و گیتیایی، و پاسبان‌ترین آنان در برابر زیان، و رهاننده‌ترین مردم در برابر تب‌خویی، و برین پایه‌کننده‌ترین (=والایی دهنده‌ی / تعالی دهنده‌ی) آنان در پارسایی، همانا «دانایی» است؛ تا بدانجا که «دانایی» گوهر دین بهی است. <دانایی>* بُن‌انگیز (= علت / سرچشمه / انگیزاننده‌ی بنیادین) کار-و-ورز و رادمردی و راستی و سپاسداری و نژادگی و شرم و قناعت و مهرورزی و عدالت و دیگر هنرهای <اخلاقی>* و پرايشگر جهان و <نیز بُن‌انگیز>* ثوابکاری و پارسایی در مردمان است. و نیز، هر آن شهریاری <متمهد به>* پاسبانی و پرورش آفریده‌ها، سامانمندی و کارآیندی خود را از «دانایی» دارد.

زیانبارترین <چیز>* برای آفریده‌های نیکوی مینوی و گیتیایی، و <در زمینه‌ی>* سوذ واپس‌افکننده‌ترین و بدبختی‌آفرین‌ترین، و بازدارنده‌ترین مردمان در پارسایی و کرفه‌کاری، و، لغزاننده‌ترین مردم در بزه‌کاری و تب‌خویی همانا «بدآگاهی» است؛ تا بدانجا که «بدآگاهی» جوهر بدبینی است.

<بدآگاهی>* بُن‌انگیز (wihān) کاهلی و زفتی و دروغزنی و ناسپاسی و ناخرسندی و نازادگی و ستم‌کامگی و دروجی و نیامرزیدگی و سیاست‌بازی (=جدایی دین از سیاست / sāstārīh) و آشموغی و کیک‌آیینی و کزبان‌آیینی و بیداد و دیگر عیب‌های آشفته‌گر جهان و <نیز بُن‌انگیز>* گناه و تب‌خویی مردم است.

پیدایی قوای ستمکامگی ریشه در «بدآگاهی» دارد.

بنیاد «دانایی» خرد خدادادی است؛ و بنیاد «بدآگاهی» کزراهی شهوت.

بنیاد خرد خدادادی و هنرها «اخلاقی»^{*}، اورمزد جهان آفرین است.

هر آن که کس ایزد دادار را، در ویژگی و ناپی‌اش، در «جایگاه»^{*} بُن بُنان^(۲) [و یا نیز: در جایگاه بُن بی‌نیاز از بُن / علت‌العلل]، «خاستگاه»^{*} نکوچشمی^(۳) [یا نیز: خاستگاه آموزه‌های نیکو^(۴)]، میبوی «سرآمد»^{*} همه‌ی میثوان، همه‌دانا و همه‌توانا و همه‌خدای و همه‌نیکی در نظر آورد، به شناخت این گُزاره (tīm gumān / قضیه) خواهد رسید: «می‌شاید که چبُودئ ایزد سامان‌گرفته در هستندگی > ویژه‌اش^{*} باشد»^(۴).

> آن کس که ایزد را در جایگاه^{*} مطلق نادیدنی، و چبُودئ > او را در جایگاه^{*} «نخستینی» > به نسبت هستی او^{*} می‌شناسد، > آنگاه^{*} شناسنده‌ی هستی ایزدی نیز خواهد بود؛ چه آنکه: «چبُودئ ایزد می‌شاید سامان‌گرفته در هستندگی > ویژه > اش باشد».

> چبُودئ ایزد: >^{*}

مطلق نادیدنی؛ > بر هر چبُودئ‌ای^{*} نخستینگی دارد؛ حتی هستی او > به نسبت چبُودئ او^{*} پسینی است؛ پس، هستی (= وجود) او به میانجی چبُودئ (= مهیت) او شناخته می‌گردد [اصالت مهیت].

آن کس که ادعای یزدان‌شناسی دارد ولی چبُودئ ایزد را نمی‌شناسد، > هرگونه^{*} دریافتی که از او دارد (grift ī padīš)، به نسبت آنچه شایسته‌ی ایزد است، > دریافتی^{*} بازگونه می‌باشد؛ و بسنی دور از یزدان‌شناسی است.

و اگر که از چبُودئ (= مهیت) هستی آن > میبوی^{*} نادیدنی بسی‌خبر است (nē-dānēd) > * (ēc)، نشاید نظرگاهش (بینش / دانش) به هستی آن چه گمان می‌کند^{*} از او دریافت کرده است برسد؛ زیرا چنین کسی چبُودئ هستی ایزد را بازگونه از آنچه > در واقع^{*} هست می‌شناسد؛ و بینش > چون چبُودئ او را نمی‌شناسد^{*} به هستی آن نخواهد رسید و > بینش چنین کسی^{*} چبُودئ هستی دیگری را دریافت کرده است و رسیده است.

چونان شهری که اندر آن شهر هیچ اسمی نیست، کسی > پیدا شود و >^{*} بگوید که: «من اسب‌شناس هستم»، و درباره‌ی چبُودئ اسب بگوید: «اسب > جانوری^{*} شاخدار

(sōgōmand) است ولی علف‌جویده نیست، و از گونه‌ی (?) > موجودات^{*} > هفت یا حتی پنج پای است؛ چنین کسی از شناختن هستی اسب نیز بیگانه است.

> آن دسته از >^{*} کیش‌داران که مدعی یزدان‌شناسی‌اند، و کیش آنان درباره‌ی چبُودئ ایزد این است که: «او (= ایزد) پیریز بدی و > نیز خود پیریز^{*} آیین بزیکاری > در مردم^{*} است و برای دیگر آفریده‌ها > خود خاستگاه^{*} > تباهی در گیتی است»؛ و درباره‌ی دوزخیان می‌گویند: «بُن انگیز گناه مردم، خود ایزد است که مردم را فریبکارانه به گناه کشانده است، و او خود، مردم را در دوزخ فرومی‌غزاند و تا به جاودان حتی یک تن نیز از دوزخ آرمزیده نخواهد شد و این وعده‌ی حتمی الهی است»، شناخت آنان (= کیش‌داران یادشده) از ایزد نه این است که او بنیاد نیکی و بنیاد کفره‌کاری و پاسبان و رستگارکننده‌ی همه‌ی آفریده‌ها و به هستی آمده‌ها ست، و نه این است که ایزد راهنمای مردم به آن نیکی‌ناپ و ابدی (a-sazišnīh / گرومان) می‌باشد؛ بلکه > ایزدی که آنان^{*} معرفی می‌کنند، آکنده از گناه و سرتاپا بد و ویرانگر آفریده‌ها که خود همان اهریمن است؛ > اینان^{*} از یزدان‌شناسی آنچنان بیگانه‌اند، چونان بیگانگی آن کسان که ادعای اسب‌شناسی دارند و چبُودئ اسب را در > زمینه‌ی^{*} اسب‌شناسی (az šnāsh ī asp) و ازگونه نشان می‌دهند.

یادداشت‌ها

۱- «از آن» را در ترجمه‌ی aziš آورده‌ایم، بازگشتگاه «آن» (š) برای ما روشن و شناخته نیست؛ شاید «آن» / š بازگشت به «زیانمندترین» و یا شاید «تبه‌خویی» دارد.

۲- «در > جایگاه^{*} > بُن بُنان» و یا «در جایگاه بُن بی‌نیاز از بُن» را برابر ī hast a-bunīh آورده‌ایم؛ نگریسته‌ی نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۱۰۹) این است که: اورمزد را در پله‌و-پایگانی بشناسیم که در آن پایگان، او، بنیاد همه‌ی چیزها ست و بنیادی پساپشت خود ندارد.

۳- اگر قرائت «نیکوچشمی» درست باشد، می‌نماید با باوری همگون و همگن با باورهای امروزی روجه‌رو هستیم: «اورمزد، صاحب و خاستگاه نیروگان نکوچشمی، و اهریمن، صاحب و منشأ قوه‌ی چشم‌زخم است».

۴- فراروند سخن در این روایت (کرده‌ی ۱۰۹)، در بندهای ۹ به بعد، بدین گونه است که: نخست از

سرشت نشان‌های (=خصلت‌های) ناب و تک‌ایزد سخن بمیان می‌آید [=صفات ثبوتی / فروزه‌های هست‌نمایانه]؛ سپس چپودی ایزد بر بنیاد «صفات و افعال» تقریر می‌شود [=اصالت مهیت]؛ پس از آن تحقّق و واقعیت‌یافتگی «هستی ایزد» آنهم بر بنیاد «صفات و افعال» متحقّق می‌گردد [=هستی واجب‌الوجودی بر اساس تحقّق مهیت].

عبارت‌های درون قلاب [..]، همه از دانشواژه‌ها، فرزانه‌ها و مُصطلحات فلسفه‌ی نامیده به «فلسفه‌ی اسلامی» آند؛ و مترجم کنونی از بهر نشان دادن یکدستی، دیرپایی و تداوم تاریخی اندیشه‌ی ایرانی در گذر سده‌ها و سالیان، آن فرزانه‌ها و مُصطلحات فلسفی را، به یوبه‌ی نمونه‌آوری، در این جا آورده است.



۱۱۰ درباره‌ی گوناگونی خواستن و یافتن
ثواب؛ درباره‌ی انواع گناه‌ورزی، و گوناگونی
داوری در باب تک‌تک آن‌ها، برابر آموزه‌ی
دین بهی.

همانا خواستن و نیز یافتن ثواب، و نخواستن و نیز نیافتن > آن، روی هم * چهارگونه است:

۱. خواهنده و یابنده،
۲. خواهنده و نیابنده،
۳. نخواهنده و یابنده،
۴. نخواهنده و نیابنده.

و داوری‌ای که درباره‌ی آنان می‌شود این است:

۱. آن کس که خواهان کرفه (=ثواب) است و آن را می‌یابد:
رستگار و برین پایه است؛ چونان آن کس که زر خواست و آن را یافت؛ از راه خواستن رستگار، و با یافتن برین پایه می‌شود.
۲. آن کس که خواهان کرفه است ولی آن را نمی‌یابد:
رستگار شونده‌ی برین پایه نشونده است؛ چونان آن کس که زر خواهد و آن را نیابد؛ رستگاری او به سبب خواهندگی او ست، و برین پایه نشوندگی او به سبب نیافتن او ست.
۳. نخواهنده و نیابنده:
چنین کسی شایسته‌ی برین پایگی (=تعالی / والایی) نیست، ولی رستگار و رهایی یافته است.
۴. نخواهنده و نیابنده:
چنین کسی نه رستگار و نه برین پایه می‌شود.

سخن در باب دسته‌های گناه‌ورزی و این‌که
شمارگان آن چهار است:

- ۱. آن کس که غلطیده در گنه‌ورزی است ولی رستگار می‌شود؛
 - ۲. آن کس که غلطیده در گنه‌ورزی است و روی رستگاری نخواهد دید؛
 - ۳. آن کس که در گنه‌ورزی نغلطیده است و <خود به خود> * رستگار است؛
 - ۴. آن کس که در گنه‌ورزی نغلطیده است و نیز رستگار نمی‌شود.
- <داوری درباره‌ی تک‌تک آنان> *

۱. آن کس که غلطیده در گنه‌ورزی است ولی <در فرجام> * رستگار می‌شود:
— مردم اهریمن‌زده‌اند؛ فروغلطی آنان در گنه‌ورزی به سبب کلامی گناه‌ورزانه‌ی آنان است؛ و رستگار شوندگی آنان در جهان بازپسین روی خواهد داد؛ زیرا گناه <ورزی> شان زیر فشار تازیش آلوده‌کننده‌ی اهریمن، و نیز اندر هنگامه‌ی آلوده‌کاری دشمن ستم‌کامه، که خود بُن‌انگیز گناه است، انجام گرفته است [یا نیز: که خود، بُن‌انگیز گناه است و آن را ساخته است]؛ حتی این <در آموزه‌های دین> * پیدا است که ذهیک <نومن(?)> * [یا نیز: ضحاک(?)]، با بار سنگین گناه در پایان <جهان> * ... (?) به رستگاری خواهد رسید.

۲. آن دسته که غلطیده در گنه‌ورزی‌اند و <هیچ‌گاه> * روی رستگاری نخواهند دید:
— دیوان‌اند؛ غلطش آنان <در گناه> * ریشه در جوهره‌ی سرشت آنان دارد؛ رستگار نشدن آنان در این است که جوهره‌ی سرشت تاریکانه‌ی آنان پذیرای فرگشت به گوهر روشنایی نیست؛ چه آشکار است «افراسیاب دیومردم»،^(۱) <به یوبه‌ی همان نیمه‌ی دیوی‌اش> * حتی با یادافره گناه، روی رستگاری نخواهد دید.

۳. آن کسان که در گناه نمی‌غلطند و رستگارند:

— کودکان نبالیده و <مرد و زن> * نابُشیازند: ^(۲)

<چرای> * نغلطیدن کودک نبالیده به گناه، به سبب نرسیدن <سال> * کودک به حد نصاب است؛ و <چرای> رستگاری مرد و زن <نابُشیاز، ناکارآمدی هوش آنان> <در بازشناخت نیک و بد> * است؛ رستگاری اینان به یوبه‌ی آن است که روان‌شان <به سبب بی‌گناهی> * تا به «خورشید پایه» نیز نمی‌تواند بالا * می‌رود.

۴. <دسته‌ی چهارم آن کسانی‌اند که> * در گناه نغلطیده‌اند و روی رستگاری نخواهند دید:
از این <دسته> * در میان مردم‌زادگان یافت نمی‌شوند؛ ولی <هستی‌دارانی> * هستند که هم در گناه نغلطیده‌اند و هم بی‌نیاز از رستگاری‌اند، اینان، ستودگان (yazdān) پاک مینوی‌اند.

یادداشت‌ها

۱- «افراسیاب دیومردم» را برابر frasyāb ī dēw-mardōm آورده‌ایم؛ معنایی نزدیک به «مردم‌زاده‌ی دیوشده» (= گوهر دیوی پذیرفته = نیمه‌دیو-نیمه‌مردم) از آن می‌فهمیم؛ برای یک واریسی جدی‌تر از این معنی، نگاه کنید به همین کتاب سوم دین کرد، کرده‌ی ۲۴۳، چاپ مَدَن برابر با MD(265.20).

۲- فارسی‌گردانی ما از این عبارت به گمان است؛ ترجمه‌ای نزدیک‌تر به سخن پهلوی چنین است: «آن دسته که در گناه نمی‌غلطند و رستگارند، کودکان نبالیده‌ی نابُشیازند؛ <چرای> * نغلطیدن کودک نبالیده به گناه، به سبب نرسیدن <سال> * کودک نبالیده به حد نصاب و ناکارآمدی هوش او <در بازشناخت نیک و بد> * است.



۱۱۱ درباره‌ی دسته‌بندی آفرینش مردم،
برابر آموزه‌ی دین بهی.

مردم، از آفرینش، بر چهار دسته آند، به گونه‌ی زیر:

۱. یک دسته آنانی که از خرد بهره‌مند شده‌اند و به رستگاری رسیده‌اند؛
۲. یک دسته آنانی که از خرد بهره‌مند شده‌اند ولی <به دامن گناه> * لغزیده‌اند؛
۳. یک دسته آنانی که بهره از خرد نبرده‌اند و اندر زمانه‌ی پاک و ناب <پیش از تازش اهریمن> * می‌زیسته‌اند؛
۴. یک دسته آنانی که بهره از خرد نبرده‌اند و در مرتبه‌ی گمانمندی مانده‌اند.
<گزارش سرنوشت هر یک از آنان> *
 ۱. آنانی که از خرد بهره‌ور شده‌اند و به رستگاری رسیده‌اند:
اینان کسانی‌اند که به دنیا آمده‌اند و پارسا از دنیا رفته‌اند.
 ۲. آنانی که از خرد بهره‌ور شده‌اند ولی <به دامن گناه> * لغزیده‌اند:
اینان کسانی‌اند که پا بدین جهان گذاشته‌اند و با خوی تباه‌شده از دنیا رفته‌اند.
 ۳. آن کسان که هیچ بهره‌ای از خرد نبرده‌اند و اندر زمانه، پاک و ناب، <هم‌چون پیش از تازش اهریمن> * آند:
اینان کسانی‌اند که از مادر زاده نشده‌اند و پیراسته <از گناه> * آند [یا نیز: اینان کسانی‌اند که در زایش، پیراسته <هم‌چون> * نازادگان آند].
 ۳. [یا نیز: آنانی که بهره از خرد نبرده‌اند و کومه زمانی در پاکی و نابی زیسته‌اند:
آنان کسانی‌اند که پیراسته زاده شده‌اند و <پیش از سن بلوغ مرده‌اند و در زمینه‌ی ایمان و گنه‌ناکردگی، هم‌چون> * نازادگان آند].
 ۴. آن کسان که بهره از خرد نبرده‌اند و در مرتبه‌ی گمانمندی (=شک) مانده‌اند:
اینان کسانی‌اند که در <گناه> * پس از تازش <اهریمن> * زاده شده‌اند؛ <هم> * امید پارسایی‌شان می‌رود، <هم> * بیم تباخویی‌شان.



۱۱۲. درباره‌ی باران، ایران،

۲. <فرستش باران> *،
۳. نیروئین باران <،> *،
۴. آبگاه <باران> *،
۵. <باران در آسمان نه جا> * می‌رسد (=ریشگاه باران)،
۶. فرمانده <باران> *،
۷. <رای فرما و> * کارگزار <باران> *،
۸. سرپرست کارگزاران <باران> *،
۹. جنس <باران> *،
۱۰. ابزارها <ی ساخته شدن باران> *،
۱۱. <کارگذاران اورمزد در> * واپس راندن پتیاره‌ها <از باران> *،
۱۲. <چگونگی فروپخش آب باران> *،
۱۳. سود و زیان باران،
۱۴. درباره‌ی چگونگی <ساخته شدن> * قطره‌های (الف) ریز، (ب) درشت، (ج) برف و (د) تگرگ <از باران> *؛
۱۵. افزایش دهندگان <باران> *،
۱۶. کاهش دهندگان <باران> *،
۱۷. <سودرسان بر باران> *،
۱۸. زیان‌رسان <بر باران> *،
۱۹. <سازندگان باران> *،
۲۰. <پتیاره‌های باران> *، برابر آموزه‌ی دین بهی. (۱)

۱. باران از <سوی> * جهان آفرین <فروفرستاده می شود> *
 ۲. چرای <فرشتین باران> * در نیاز نوبه نو شوند. جهان به <نموری، به انگیزی> *
 در رسیدن خشکی <اهریمنی> * است؛ <تا> - جهان از راه نموری <اهورایی، از خشکی
 اهریمنی> * درمان کرده شود و به رویندگ رسد.
 ۳. نیروئین <باران> *، شاخه گز <توزین و توزیع ایزد رایی فرما (=مدبر / فرمان فرما / مدیر /
 رایی مسند / rāyēnīdār) می باشد که، <بخار آب را> * درست باژگونه سرشتش
 [سرشت ستیزانه / قرها / به سبب قسرت / pad-bē-čīhr] از پایین، با نیروی گرما و زور باد،
 سوی بالا برز می بزد، و دوباره آب را هم آهنگ (=موافق) سرشتش [سرشت آهنگانه / طبیعی /
 pad-xwad-čīhr]، یعنی <رو به پایین، باز می گرداند.> (۲)
 ۴. آبگاہ باران، در بین، در زبانی و زوگوش (=فراخکرد / مرکز جهانی آب) است.
 ۵. ریشگاه <باران در فلک آسمان> *، تا به «آبژایه» است؛ و <از آن جا ست که> * سوی
 زمین باز می گردد؛ و دوباره به دریا <ی و زوگوش> *، که آبگاہ آغازینش است، بر می گردد.
 ۶. دستورده <ریزش> * باران «اورمزد جهان آفرین» است.
 ۷. <رایی فرمایان (=مدیران / فرمان فرمایان) و کارگزاران باران> *
 از فرمان جهان آفرین، رایی فرمایان (=مدیران / رایی مندان) و کارگزاران باران، ستاره‌ی «تیشتر» و
 ستاره‌ی «سندویس» و «وَهْمَن» و «آزدویسور» و «باد» و «هوم» و «دین» و «بُرز» و «فَرَوَهْرهای
 پارسایان» می باشند.
 ۸. سرآمد و سالار کارگزاران باران <ستاره‌ی> * «تیشتر» است، که در جایگاه سالار کارگزاران، با
 همکاری ستاره‌ی «سندویس»، <آب و دمه‌ی> * دریاها و رودان و چشمه‌ها و جویبارها را با
 ایزاری باد، به بالا گسیل می دارد و آب را به دمه (=بخار) تبدیل می کند؛ و سپس دمه را به «آبِ حامل
 آب» [یا نیز: آب آژگون] تبدیل می کند و بر فراز می بزد.
 <ابر و دمه> * با همکاری <ایزد> * وَهْمَن، با بهره گرفتن از ایزاری باد است که
 به بالا شود؟) و سوی فضا رود؟).
 ۱۱. <کارگزاران اورمزد در واپس راندن پتیاره‌ها از باران>، <قره‌ی دین و شهریار> و نیز < *
 آزدویسور و آناهید آند> <که نیز برای هر چه < * بالاتر رفتن > باد و ابر و دمه > * به فضا، (۳) با
 همکاری آتش (۴) [و با کمک باران]؟) پتیاره‌ها، از دیوان و جادوگران و پریان گرفته تا سران شان دیو

- آپوش (۵) و اِسپنجگر دروج <همه و همه> *، را خواهند کشت، و آن‌ها را (=پتیاره‌ها را) از باران
 دور خواهند راند.
 ۱۲. <چگونگی فروپخش (=توزیع) باران> *
 بُرز، که ایزد مادینگان است، با همکاری چشمه‌های نیکو و فَرَوَهْرهای پارسایان،
 <به یوبه‌ی> * آئمند کردن کشورها، روستاها <و دیگر> * جای‌ها، <آب باران را> *
 فرومی پخشاند (=توزیع می کند) و <بر هر جا> * به اندازه فرومی باراند.
 ۹. جنین باران از آب است.
 ۱۰. ابزارهای <برسازنده‌ی> * باران، باد و دمه و آژ آند.
 ۱۴. <ساخت> * چگه‌های (=قطرات / چکانه‌ها) ریز و درشت <باران و ساخت> * تگرگ
 و برف، به سبب پذیرش سرشت‌های (=طبیعی) متفاوت <سردی و گرمی> * باد که <آن
 طابع، حالات متفاوت> * بُن‌ماده‌ها بَند (=عناصرند) — می باشد.
 (الف). زمانی که باد، <سرشت> * گرمی را <در خود> * پذیرفته است، چکانه‌های ریز را
 <می‌سازد> *؛ (ب). زمانی که <سرشت> * نموری (=رطب / نمناکی) را پذیرفته است،
 چکانه‌های (=قطرات) درشت را <می‌سازد> *؛ (ج). زمانی که <سرشت> * سردی را <در
 خود> * پذیرفته است، برف را می‌سازد؛ (د). و زمانی که <سرشت> * خشکی را <در خود
 پذیرفته است> * تگرگ را می‌سازد و <باران> * نمی‌باراند.
 ۱۶. کاهندگان باران، دیو آپوش و اِسپنجگر دروج و بسیاری دیگر از دیوان و جادوگران و پریان و
 <هستومندان> * زُفت و ویرانگر و ستم‌پیشه و ... (؟) و <مردم> * بدچشم [یا نیز: مردم
 بد نهاد] و داوران دروغ آند که با نظر <بد> * انداختن به ابر <انگیزی کاهش باران آند> *.
 ۱۵. افزایش دهندگان باران، همه‌ی ستودگان پیش گفته (=ش ۷) و آتش بهرام مینوی و دیگر
 ستودگان (abāriḡ yazdān)، و رادمرد خَزَدُگَزین و مرد نیک خوش نظر و زین پاکدامن و
 آموزندگان راستی آند که با نظر <نیک> * انداختن به ابر <انگیزی افزایش باران آند> و این در
 آموزه‌های دین <پیدا> * است.
 ۱۳. <سود و زیان باران> * سود فرجامین باران بسی فراگسترده است و برخاسته از آفرینش
 خداوندی است؛ و زیان <احتمالی> * باران ویژسته (ewāziḡ / خاص) است و برآمد آمیزش
 اهریمن <با جهان است> *

۱۷. <آن کس که سود باران را گسترده تر می‌دارد:>*

شهریار است که، بیش از هر کس، با فرمان‌های نیکو و قدرتِ دادگستری‌اش، سود فراگسترانده‌ی باران را افزایش می‌دهد و زیانِ ویژسته‌ی باران را می‌کاهد.

۱۸. <آن کس که زیان احتمالی باران را افزایش می‌دهد:>*

هوانشواپ <جدایی دین از> * سیاست و ستم‌پیشه است که، با فرمان‌های بد و بیدادگری بسیار، زیان ویژسته‌ی باران را <تا بتواند> * افزایش می‌دهد و هر آن سود فراگسترانده‌ی آن را کاهد می‌کند.

۱۹. <سازندگان باران:>*

سازندگان باران، <ایزدان آند> *؛ که با قدرت باران‌سازی سودمندشان در کار افزایش‌دهی باران آند.

<پیروی از یژش‌های دین بهی، خوشنودی ایزدان و رنج دیوان را دربر دارد؛ هم از این روی، رنج و خاموشی دیوان بیش از هر چیز برآمد باران‌سازی سودمند است > * (۶)

۲۰. <پتیاره‌های باران:>*

پتیاره‌های باران دیوان آند؛ که با زور پتیارگی‌شان در کار کاهش باران‌اند؛ <افزایش قدرت پتیارگی دیوان بر باران > * بیش از هر چیز از راه رواج بگنده‌ها و آیین‌های دیوپرستان خواهد بود؛ <که با مستی و ستم‌کامگی، آنان نیز در کار پتیارگی بر باران آند > * (۷)

یادداشت‌ها

۱- گمان و باز شناخت ما این است که در این روایت (کرده‌ی ۱۱۲) از بیست جستار، به شیوه‌ی گزین‌گویی معمول دین کرد، سخن به میان آمده است؛ ولی آرایه‌ی پاسخ‌های نوشتار پس از این، به نسبت آرایه‌ی جستارهای طرح شده در سرنامه چنین است:

۱،۲،۳،۴،۵،۶،۷،۸،۹،۱۰،۱۱،۱۲،۱۳،۱۴،۱۵،۱۶،۱۷،۱۸،۱۹،۲۰.

۲- بحث از گونه‌ها و اقسام حرکت مکانی را نخستین بار ارسطو در کتاب «گیتیک» [فیزیک / *τὰ φυσικα* / فن سماع طبیعی]، دفتر پنجم، کرده‌ی ششم [بن‌نوشت یونانی برابر با 18/230^a] باب کرده است. ارسطو در آنجا گشایشگر این پرسش می‌شود که چرا هر یک از بن‌ماده‌ها و عناصر

چهارگانه‌ی گیتی، در سامان سرشتین و طبیعی خود، روسوی منزلی آسمانی یا زمینی دارند؟ آتش رو سوی بالا و عنصر خاک رو سوی زمین دارد. او، با بهره گرفتن و پیروی از دانش زمان خود، در پاسخ این پرسش به این نتیجه می‌رسد که هر کدام از عناصر و بن‌ماده‌ها، به گونه‌ای سرشتین، رو سوی میدان و مرکز جهانی خود دارند آنهم اگر نیروی برونی و خارجی بازدارنده‌ی این حرکت سرشتین عناصر نشود.

در دانش ارسطویی، مرکز آتش، فلک آسمان است و مرکز جهانی خاک، زمین. از این روی، آتش در سامان گیتیانه و سرشتین خود روسوی فلک آسمان، و خاک، رو سوی زمین، یعنی میانجای و مرکز جهانی خود، دارد.

در فیزیک ارسطویی، آب نیز، در جایگاه یکی از بن‌ماده‌ی چهارگانه‌ی برساننده‌ی جهان، گریبان به مرکز و سرشتگاه جهانی خود است. و همه‌ی بن‌ماده‌های چهارگانه، اگر و تنها اگر نیروی برونی و ستیزنده بر آنها وارد نشود، چنین است. ارسطو، این گرایش هم‌آهنگ با سرشت بن‌ماده‌ها را با دانشواژه‌ی یونانی فوزین (= *φυσιν* / گیتیانه / سرشت‌آهنگانه) بیان می‌کند. به زبان ارسطویی، بن‌ماده‌ها در سامان‌های سرشتین و گیتیانه‌ی خود از فوزین *φυσιν* خود پیروی می‌کنند.

پرسش دیگری که بیدرنگ به میان می‌آید این است که چرا در پیشینه‌ی نمونه‌های پدیداری و دیدنی در جهان برونی، دیده می‌شود که ماده، باژگونه‌ی سرشت خود، یعنی سرشت‌ستیزانه، در مکان، حرکت‌هایی دیگرسان (= متفاوت) می‌کند؟ برای نمونه بخار و دیمه‌ی دریاها در حرکتی سرشت‌ستیزانه، رو به بالا سیر می‌کند.

ارسطو پاسخ می‌دهد که اگر در جهان پیرامون، با چنین نمونه‌هایی رو-به-رو شویم، که پی-در-پی رو-به-رو می‌شویم، باید نتیجه بگیریم که نیروی ستیزنده با سرشت بن‌ماده در کار است که آن بن‌ماده را باژگونه‌ی سرشتش در مکان به حرکت وامی‌دارد؛ ارسطو، این گرایش سرشت‌ستیزانه را با دانشواژه‌ی یونانی *παρα φυσιν* (= پارافوزین / پاراگیتی / سرشت‌ستیزانه) بیان می‌کند. آن فرزان‌واژه‌ها و مصطلحات فلسفی، در این روایت از دین کرد (۱۱۲) - به خامه‌ی نویسنده‌ی این روایت - نیز به کار رفته است.

آنجا که نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۱۱۲) برای حرکت روبه بالای دیمه‌ی دریاها، واژه‌ی پهلوی *bē-cīhr* را بکار می‌برد، درست همین معنای ارسطویی *παρα φυσιν* (= پارافوزین) را در نظر دارد؛ و آنجا که برای حرکت روبه پایین باران، واژه‌ی پهلوی *xwad-cīhr* را بکار می‌برد،

درست همان معنای ارسطویی φυσιν (=فوزین) را در نظر دارد.

مترجمان عربی، آن دو فرزان‌واژه‌ی یونانی παρα φυσιν و φυσιν را برابرِ درکِ خود، «قسری» و «طبیعی» ترجمه کرده‌اند. به گمان ما (مترجم کنونی)، گزارشگرِ پهلوی این روایت (۱۱۲) در این نکته کوشا بوده است که، با واژه‌سازی در زبانِ پهلوی، به گوهر و معنایِ یونانیِ آن فرزان‌واژه‌ها نزدیک شود، و هم، اسیرِ برابرهایِ تاریکِ عربی (=قسری و طبیعی)، و بی‌ربطِ باگوهرِ معناییِ یونانی نگردد.

ما برای این دو سخنواره‌ی پهلوی bē-čihr و xwad-čihr در این روایت (=کرده‌ی ۱۱۲) هیچ معنای روشنی، به ترتیب، جز «سرشت‌ستیز» و «سرشت‌آهنگ» نتوانستیم یافت.

برای پیگیری این بحثِ ارسطویی در همین کتاب سوم دین کرد نیز نگاه کنید به:

-DK. III. ch 187 = MD (199.17-199.20):

hād! 'gētīg xīrān hamāg' āhang ī abāz ō 'xwēš bun-xān čihriḡ'.
ud 'ataxš bun-xān' 'wāyīg ātaxš'.

'āb bun-xān' 'būmīg zrēh'.

ast čihriḡ, ul-uziṣniḡ <ī> * ātaxš ō way ud, frōd-grāyīšniḡ * ī āb ō

būm padiš nāmčīštiḡ daxšag.

۳- > که نیز برای هر چه < بالاتر رفتن > باد و آبر و دَمِه < * به فضا > را برابر عبارت به گمان ما تاریکِ wāy āyōzišn آورده‌ایم؛ شاید بتوان این گونه نیز ترجمه کرد: > که نیز برای هر چه بیش تر < * راندن > پتیاره‌ها < * به فضا >.

۴- «یا همکارِ آتش» را برابر ātaxš ham-kārīhā آورده‌ایم؛ آیا واژه‌ی آتش در این عبارت معنایی جز رعد و برق دارد؟.

۵- نویسنده‌ی کتابِ پهلویِ دادستان‌دینیک، برابرِ دانشِ واژه‌شناسیِ خود، واژه‌ی «آپوش» را به دو پاره‌ی āp و ōš بخش می‌کند، و از آن، معنای «میراننده‌ی آب» را مراد می‌کند. نگاه کنید به دادستان‌دینیک، پرسشِ نود و دوم، بندِ یازدهم؛ بِنِ نوشتِ پهلوی برابر است با:

ast āp-aōš nām, wizārīhēd āb-ōš.

۶- عبارتی را که درونِ پراتنژِ گوشه‌دارِ ستاره‌دارِ نوشته‌ایم، از بندِ پایانیِ این روایتِ گران‌سنگِ (کرده‌ی ۱۱) وام گرفته و بدین جا آورده‌ایم؛ به گمان ما، سه بندِ پایانیِ این روایت، به سببِ

نسا به-جان‌نویسی و کژنویسی‌های مرسومِ رونویس‌کنندگانِ پیشین، درهم‌ریخته شده‌اند و سخنواره‌های آن سه جا به-جا شده‌اند: ما (=گزارشگرِ کنونی) ترجمه‌ی خود را، نه برابرِ نوشتارِ پهلویِ برجای، که، برابرِ بازشناخت و درست‌گردانیِ خود پی گرفته‌ایم؛ ولی در آوانویسی، عبارات‌های جا به-جا شده را درونِ قلابِ نشان داده‌ایم و آوانویسیِ خود را برابرِ نوشتارِ پهلویِ برجای به انجام رسانده‌ایم.

نیز نگاه کنید به: همین دفتر، بخشِ آوانویسی، کرده‌ی 112، یادداشت شماره‌ی 30، که در آن جا کوشش کرده‌ایم سیمایِ خِرَدشکیب و منطقیِ عبارت‌های، به گمان ما در هم‌ریخته‌ی پهلوی را بازسازیم و نشان دهیم.

۷- از بس درهم‌ریختگیِ نوشتارِ پهلوی نمی‌توان دریافت که سخنواره‌ی «مستی و سته‌کامگی»، متممِ دیوانِ آسمانی است یا متممِ دیوپرستانِ زمینی؛ از این روی، فارسی‌گردانیِ ما به گمان است.

